



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مقتل الحسين عليه السلام

به روایت شیخ صدوق (قدس سره)

امام حسین عليه السلام

و عاشورا از زبان

معصومان عليهم السلام

محمد بن علی ابن بابویه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقتل الحسين عليه السلام به روایت شیخ صدوق

نویسنده:

شیخ صدوق

ناشر چاپی:

هستی نما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق (قدس سره): امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	مقدمه
۱۰	اهمیت عاشورا پژوهی
۱۱	هدف پژوهش
۱۲	پیشینه‌ی مقتل نگاری
۱۳	مقتل شیخ صدوق
۱۳	شاخصه‌های مقتل شیخ صدوق
۱۴	قرائت شیخ صدوق از قیام عاشورا
۱۴	شیوه‌ی پژوهش
۱۵	امام حسین در عصر پیامبر
۱۵	روایت رؤیای ام ایمن
۱۶	مولود پاکیزه
۱۶	قصه‌ی فطرس
۱۷	داستان دردائیل
۱۹	مراسم نام گذاری امام حسین
۲۱	تکبیر تکلم
۲۲	حکایتی از کودکی امام حسین
۲۴	روزه گرفتن و ایثار در کودکی
۲۷	امام حسین خود را معرفی می‌کند
۲۹	مصباح هدایت و سفینه‌ی نجات
۳۰	امام حسن و حسین از زبان رسول خدا

- ۳۱ اخبار آسمانی و پیش‌گویی از شهادت امام حسین علیه‌السلام
- ۳۱ پیش‌گویی‌های پیامبر
- ۳۶ پیش‌گویی پیامبر از شهادت مسلم بن عقیل
- ۳۶ پیش‌گویی‌های امام علی از شهادت امام حسین
- ۴۰ شهادت امام حسین از زبان امام حسن
- ۴۱ در حدیث دیگران
- ۴۲ حدیث صحیفه‌ی آسمانی
- ۴۳ در مسیر شهادت
- ۴۳ امتناع از بیعت
- ۴۴ خروج از مدینه
- ۴۵ می‌رود منزل به منزل، با شتاب
- ۴۵ امام حسین با یارانش سخن می‌گوید
- ۴۶ رویایی با حر بن یزید ریاحی
- ۴۷ در منزل قطقطانه
- ۴۷ در منزل قصر بنی مقاتل
- ۴۷ ورود به کربلا
- ۴۸ شب عاشورا
- ۴۹ در صبح عاشورا
- ۵۰ سخنی از بریر بن خضیر همدانی
- ۵۰ امام حسین اتمام حجت می‌کند
- ۵۱ توبه‌ی حر بن یزید ریاحی
- ۵۲ شهادت زهیر بن قین
- ۵۲ شهادت حبیب بن مظاهر
- ۵۲ شهادت عبدالله بن ابی عروه‌ی غفاری

۵۲	شهادت بریر بن خضیر همدانی
۵۳	شهادت مالک بن انس کاهلی
۵۳	شهادت ابوالشعثاء الکندی
۵۳	شهادت عبدالله بن عمیر
۵۳	شهادت نافع بن هلال
۵۳	شهادت عبدالله بن مسلم
۵۴	شهادت علی اکبر و قاسم بن حسن
۵۴	عباس، مرد وفا و ایثار
۵۵	وصف الحال شهیدان
۵۵	شهادت امام حسین علیه‌السلام
۵۵	شرح مرگ و اشقیاق
۵۶	پیشوای شهیدان، در قتلگاه
۵۷	شمار زخم‌ها
۵۷	انگشتر امام حسین
۵۸	وصیت امام حسین
۵۸	غارت خیمه‌ها به روایت فاطمه، بنت الحسین
۵۹	روز عاشورا به روایت امام رضا
۶۰	روز عاشورا، روز عزا و ماتم
۶۲	به خدا حسین کشته شد
۶۳	پس از شهادت
۶۳	تأثر روح نبوی از شهادت امام حسین
۶۳	گریه‌ی آسمان
۶۴	سوگواری پریان
۶۴	فرایند فاجعه

- ۶۵ در مجلس ابن زیاد
- ۶۷ مجلس یزید بن معاویه
- ۶۸ در زندان شام
- ۶۸ سرگذشت پسران مسلم
- ۷۱ ندبه و نوحه در سوگ سرور آزادگان
- ۷۱ گریه بر ذبیح الله
- ۷۲ امام حسین اسوه‌ی رسولان
- ۷۲ انا قتیل العبره
- ۷۳ شعر خوانی در رثای سرور آزادگان
- ۷۴ محبان امام حسین
- ۷۴ پاداش گریه بر امام حسین
- ۷۴ تشنگی و یاد امام حسین
- ۷۵ امام سجاد پیشوا و پیام آور عاشورا
- ۷۶ زیارت امام حسین علیه‌السلام
- ۷۶ پیش بینی امام علی از اقبال مردم به کربلا
- ۷۶ فرشتگان کربلا
- ۷۹ توصیه به زیارت امام حسین
- ۷۹ پاداش زیارت
- ۸۲ معادل حج و عمره
- ۸۵ زیارت امام حسین در روز عرفه
- ۸۶ زیارت نیمه‌ی شعبان
- ۸۶ آداب زیارت
- ۸۸ زیارت امام حسین در حال تقیه
- ۸۹ زیارت امام حسین از راه دور

۸۹	زیارت شهدای کربلا
۸۹	زیارت وداع
۹۰	حریم مرقد مطهر
۹۰	در قداست حرم مقدس
۹۱	تربت کربلا
۹۱	سجده و تسبیح با تربت کربلا
۹۱	عاشوار و موعود منتقم
۹۱	پدر نه پیشوای معصوم
۹۴	عاشورا و قیام قائم
۹۷	آخر و عاقبت ستمگران در دنیا
۹۸	خدا، کشندگان امام حسین را نمی‌بخشاید
۹۹	شدت عذاب ستمگران در جهان جاویدان
۱۰۰	خونخواهی فاطمه‌ی زهرا در روز رستاخیز
۱۰۳	سخنان امام حسین علیه‌السلام
۱۰۳	توضیح
۱۰۳	در باب خداشناسی
۱۰۵	دعای باران
۱۰۶	خیر دنیا و آخرت
۱۰۶	خصومت بنی امیه
۱۰۶	نفرین منافقان
۱۰۶	امامت و مردم داری
۱۰۷	مواعظ و آداب
۱۰۹	پاورقی
۱۲۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق (قدس سره): امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: ابن بابویه، محمد بن علی، - ق ۳۸۱

عنوان قرارداد: [مقتل الحسین (ع)]

عنوان و نام پدید آور: مقتل الحسین علیه السلام به روایت شیخ صدوق (قدس سره): امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام / تحقیق و ترجمه محمد صحتی سردرودی
مشخصات نشر: تهران: هستی نما، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: ص ۳۶۷

فروست: (تاریخ و شرح حال ۱)

شابک: ۹۶۴-۹۳۵۲۳-۸-۴۲۲۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۳۵۲۳-۸-۴۲۲۰۰۰ ریال

یادداشت: ص.ع. لاتینی شده: Imam Husain va (a)Muktal al - husaini Muhammad sihati sardrodi: ashura as zaban muasuman

یادداشت: عنوان دیگر: امام حسین (ع) و عاشورا از زبان معصومان (ع).

یادداشت: کتابنامه: ص. [۳۴۷] - ۳۵۲

عنوان دیگر: امام حسین (ع) و عاشورا از زبان معصومان (ع).

عنوان دیگر: امام حسین (ع) و عاشورا از زبان معصومان (ع)

موضوع: واقعه کربلا -- ۶۱ق. -- احادیث

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق. -- احادیث

موضوع: عاشورا -- احادیث

شناسه افزوده: صحتی سردرودی، محمد

رده بندی کنگره: BP۱۴۱/۵ع/الف ۲ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۰۰۷۷

مقدمه

اهمیت عاشورا پژوهی

به نام خداوند مهر آیین و مهربان امام حسین علیه السلام پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام، پرآوازه ترین پیشوای دینی در میان مسلمانان به ویژه شیعیان است. امروز بیش از هر کس، از او و عاشورای او یاد می‌شود. این توجه و عنایت به عاشورا بیش تر از آن جا سرچشمه می‌گیرد که انسان‌ها بیش از هر چیز از نبود عدل و آزادی و سیطره‌ی ستم و ریاکاری در رنج بوده‌اند و امام حسین علیه السلام سنبل ستم‌ستیزی، درفش دادخواهی و رایت آزادی و رهایی است. روایت عاشورا اگر در چهره‌ی درست و دقیق خودش بیان شود، می‌تواند رساتر از هر روایت دیگری رسواگر ستمگران و ریاکاران باشد. بیان وقایع

عاشورا، همچنین انسان‌هایی را که بر خفت ستم‌پذیری به تکاپو برای رهایی وامی‌دارد. اساسا با بازخوانی و بازگویی رنج‌های «مظلوم معصوم» و «شهی صادق» صدای آه مظلومان و محرومان، رساتر و رسواگرتر در جان‌ها می‌پیچد و مسند و منصب ستمگران، با این طنین به لرزه می‌افتد. جریان توفنده‌ی این طوفان، همچنین پایه‌های مشروعیت آن‌ها را می‌لرزاند و تار ریشه کن کردن رنج [صفحه ۱۴] رایجی که انسان‌ها از ریا و ستم می‌برند پیش می‌راند. در این میان آن چه عاشورا را تهدید می‌کند، تحریف‌های رایج و پذیرفته شده‌ای است که پیوسته از همدیگر می‌زاینند و تا آنجا ادامه می‌یابند که «مقتل مظلوم» را به نفع «مسند ظالم» مصادره می‌کنند که اگر چنان شود دیگر سخن از «شهید صادق و معصوم» درد هیچ مظلومی را دوا نخواهد کرد، بلکه خوشایند ریاکاران بوده و تنها ستمگران را به کار خواهد آمد. سوگمندانه دیربازی است که این تحریف بزرگ و گران، توسط برخی افراد ناآگاه، به عرصه‌ی واقعیت‌های کربلا را یافته است. از این رو دانشوران درد آشنا را لازم است، تا دیر نشده در برابر این تحریف‌های زاینده و جسارت تحریف‌گران بکنند و گرنه عاشورا، این آه رسا و معنادار از دست مظلومان و محرومان گرفته خواهد شد تا دیگر ناله‌ای نماند که نور بخشد و رثایی که رسا و رسواگر باشد. دور باد چنان روزی! نویسنده‌ی این سطور، سال‌ها است که از این درد دینی و فاجعه‌ی فرهنگی، پیوسته می‌نالد و در این راستا مدتی پیش، تحقیقی را با عنوان تحریف‌شناسی عاشورا و زندگانی امام حسین علیه‌السلام که حاصل سال‌ها تلاش بود، به سامان رساند. همچنین سه سال پیش کتابی با نام شهید فاتح، در تفسیر تحلیل‌هایی که در طول تاریخ، درباره‌ی عاشورا بیان شده است توسط همین قلم آماده‌ی انتشار شد. این دو اثر سال گذشته (۱۳۸۰) با عنوان کلی «عاشورا پژوهشی»، از طرف «دبیرخانه‌ی دین پژوهان کشور»، پژوهش برتر شناخته شد و جایزه و لوح تقدیری را به خود اختصاص داد که جای شکرش باقی است. با این وجود هیچ یک از این دو تحقیق، تاکنون فرصت انتشار نیافته است که امیدواریم در آینده‌ی نزدیک، [صفحه ۱۵] توفیق این کار به دست آید. به هر روی، افزون بر کارهای پراکنده‌ای که از راقم این سطور درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و عاشورا منتشر شده، این اثر سومین کار مفصلی است که درباره‌ی عاشورا به سامان رسیده است. هدف ما در این تحقیق آن است آب از سرچشمه برداریم؛ چرا که این آب زلال، هر چه در بستر زمان جاری تر شده و پایین تر غلتیده، گل آلوده تر گشته است؛ تا آنجا که به صراحت و تأسف، توان گفت کتاب‌هایی هستند که نام امام حسین علیه‌السلام را بر خود نهاده‌اند و بیش از آنکه «مقتل حسین» باشند، عنوان «قاتل حسین» را سزاوارترند؛ تا جایی که با اندک درنگی در برخی از آن‌ها، مظلومیت مستمر حسین علیه‌السلام، دیدگان را در اشک می‌نشانند و قلب را در اندوه می‌فشارد که: بس که بیستند بر او برگ و ساز گر تو بینی شناسیش باز

هدف پژوهش

چنان که هر پژوهشی در پی پاسخی برای پرسشی یا پرسش‌هایی است، این پژوهش نیز در پی آن است که به پرسش‌هایی پاسخ دهد: ۱. آیا مقتل امام حسین علیه‌السلام را جز روایت «ابومخنف» - که آن هم تنها توسط یک تاریخ نگار غیر شیعی یعنی مورخ بزرگ اسلام، ابوجعفر طبری نقل شده و به دست ما رسیده است - روایت دیگری نیست؟ ۲. آیا گزارش مدون فاجعه‌ی کربلا از طریق دانشوران شیعه، منحصر به دو کتاب الملهوف از «سیدابن طاووس» (۶۶۴ ه.ق) و «مثیر الاحزان» از [صفحه ۱۶] «ابن نمای حلی» (۶۴۵ ه.ق) است که پس از گذشت شش سده از تاریخ عاشورا آن را نقل کرده‌اند [۱] ۳۴. اگر کسی خواست وقایع و حوادث عاشورا را به نقل از دانشوران شیعی پی گیرد، باید آن را در آثاری چون الارشاد، «شیخ مفید» یا مناقب «ابن شهر آشوب» و روضه‌ الواعظین «نیشابوری» جستجو کند؟ در حالی که قسمت مقتل از کتاب الارشاد به صورت مجمل بیان شده و تنها مستند به اقوال «کلبی» و «مدائنی» است و اقوال آن دو با این که یکی غیر شیعه است از هم تفکیک نشده است [۲] و دو دیگر (مقتل مناقب و روضه‌ الواعظین) افزون بر این که هر دو مربوط به قرن ششم و متأخر از حادثه‌ی عاشورا هستند، بسیار آشفته، مجمل و مختصر، و

غیرمستند می‌باشند. ۴. آیا در عصر تدوین اصول و میراث شیعی، مقتل امام حسین علیه السلام به صورت مأثور و منقول از امامان معصوم علیهم السلام، توسط محدثان و راویان متقدم و راستین شیعه تدوین نشده بود؟ ۵. و اینک قرائت یا قرائت‌های متداول و مرسوم از عاشورا، با قرائت‌های نخستین و مأثور آن، چه تفاوت یا تفاوت‌هایی - بلکه چه تعارض‌هایی - دارد؟ مقتل شیخ صدوق، بی‌گمان می‌تواند به پرسش‌های مطرح شده و حتی به ده‌ها پرسش دیگر درباره‌ی زندگانی و مقتل امام حسین علیه السلام پاسخ گوید. [صفحه ۱۷]

پیشینه‌ی مقتل نگاری

پیش از شیخ صدوق و پس از او تا روزگار «سیدبن طاووس» و «ابن نمای حلی» برخی از دانشوران مسلمان کتاب‌هایی درباره‌ی عاشورا نوشته بودند که عنوان بیشتر آن‌ها مقتل الحسین بود و امروزه یا فقط نامی از آن‌ها در فهرست‌ها مانده و یا بخش اندکی از آن‌ها به صورت پراکنده در میان متون متأخر، نقل شده است. که در این جا فهرستی از آن آثار را به ترتیب تاریخی آن‌ها می‌آوریم: ۱. «اصبغ بن نباته تمیمی کوفی» از اصحاب علی علیه السلام که عهدنامه‌ی معروف مولای به مالک اشتر و نیز وصیت مشهور آن حضرت به پسرش، محمد حنفیه را نیز روایت کرده و پس از سال صدم هجری وفات یافته است. [۳]. ۲. «جابر بن یزید جعفری» از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام (۱۲۸ ه.ق). عنوان کتاب او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام، بوده است. [۴]. ۳. «جعفر بن عفان طائی» (۱۵۰ ه.ق) از مرثیه‌سرایان بنام شیعی، که توفیق مرثیه‌خوانی در محضر امام صادق علیه السلام را یافته بود و گفته می‌شود کتابش به المراثی نام داشت، در دو بیست ورقه بوده است. [۵]. [صفحه ۱۸] ۴. «ابومخنف، لوط بن یحیای غامدی» (۱۵۸ ه.ق). ۵. «هشام بن محمد بن سائب کلبی» (۲۰۶ ه.ق). [۶]. ۶. «محمد بن عمر واقدی» (۲۰۷ ه.ق)، نویسنده‌ی المغازی. نام اثر او نیز مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. [۷]. ۷. «ابوعبیده معمر بن مثنی تمیمی» (۲۱۰ ه.ق) کتاب او مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام نام داشت. [۸]. ۸. «نصر بن مزاحم منقری» (۲۱۲ ه.ق)، نویسنده‌ی وقعه‌الصفین. [۹]. ۹. «ابوعبید قاسم بن سلام هروی» (۲۲۴ ه.ق). [۱۰]. ۱۰. «ابوالحسن علی بن محمد مدائنی» (۲۲۵ ه.ق). از کتاب وی با عنوان مقتل الحسین علیه السلام و السیره فی مقتل الحسین علیه السلام یاد شده است. [۱۱]. ۱۱. «ابوعبدالله محمد بن زیاد»، معروف به ابن اعرابی (۲۳۰ ه.ق). نام اثر او مراثی الحسین علیه السلام بوده است. [۱۲]. [صفحه ۱۹] ۱۲. «ابواسحاق ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی» (۲۶۹ ه.ق). عنوان اثر او نیز مقتل الحسین بن علی علیه السلام بوده است. [۱۳]. ۱۳. «عبدالله بن احمد بن ابی الدنیا»، از علمای اهل تسنن؛ (۲۸۱ ه.ق). [۱۴]. ۱۴. «ابوالفضل سلمه بن خطاب براوستانی از دورقانی»، از فقیهان و محدثان شیعی در سده‌ی سوم و منسوب به «براوستان» یکی از روستاهای قدیمی قم. از کتاب او گاه با نام مقتل الحسین علیه السلام [۱۵] و گاه با عنوان مولد الحسین بن علی علیهما السلام و مقتله [۱۶] یاد شده است. ۱۵. «ابراهیم بن محمد سعید ثقفی کوفی» (۲۸۳ ه.ق). [۱۷]. ۱۶. «ابن واضح، احمد بن اسحاق یعقوبی» نویسنده‌ی کتاب‌های پرآوازه‌ای چون تاریخ یعقوبی و البلدان. او به قولی، پس از سال ۲۹۲ [۱۸] و به قولی، در سال ۲۸۴ ه.ق در گذشته است، نام اثر او نیز مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. [۱۹]. ۱۷. «ابوعبدالله محمد بن زکریا بن دینار غلابی» (۲۹۸ ه.ق). [۲۰]. ۱۸. «ابن حماد بن عمر بن کلب»، مولای «بنی عامر» که هر دو حکومت [صفحه ۲۰] بنی‌امیه و بنی‌عباس را درک کرد. از کتاب او با عنوان مراثی الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۲۱]. ۱۹. «ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد جلودی» [۲۲] (متوفای پس از ۳۳۰ ه.ق). از او دو کتاب با نام‌های مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام و کتاب ذکر الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۲۳]. ۲۰. «ابوزید عماره بن زید خیوانی همدانی»، از محدثان سده‌ی سوم چهارم هجری. از تاریخ زندگانی او چیزی بیش از این معلوم نیست و این مقدار نیز تنها از دیباچه‌ی کتاب مروج الذهب به دست می‌آید که در آن جا مسعودی (۳۴۶ ه.ق) درباره‌ی او می‌نویسد: وی مصاحب «عبدالله بن محمد بن محفوظ بلوی انصاری» بود. [۲۴]. ۲۱. «ابوجعفر بن

احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، معروف به «دبۀ شیب»، از محدثان و فقیهان سده‌ی چهارم هجری که دو اثر در این باره داشته است یکی با نام مقتل اَبی عبدالله الحسین علیه السلام [۲۵] و دیگری کتاب ما نزل من القرآن فی الحسین بن علی علیهما السلام. [۲۶]. [۲۲]. «ابوجعفر محمد بن یحیی عطار قمی». نجاشی او را چنین می‌ستاید: [صفحه ۲۱] «شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقۀ عین، کثیر الحدیث» و نخستین اثر از آثار او را کتاب مقتل الحسین علیه السلام نام می‌برد. [۲۷]. [۲۳]. «ابوسعید الحسن بن عثمان بن زیاد تستری». وی از نظر تاریخی مقدم بر شیخ صدوق بود و شیخ در امالی خود، مجلس سی‌ام را - که سراسر، آن، مقتل امام حسین علیه السلام است - از کتاب او نقل می‌کند. [۲۸]. [۲۴]. «محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین»، از محدثان موثق شیعی در سده‌ی چهارم که به تعبیر رجالی بزرگ شیعه، مرحوم نجاشی: «ثقة و عین و صحیح الاعتقاد و جید التصنیف» بود. [۲۹] و هم طبقه‌ی شیخ صدوق و شیخ رجالی سخت‌گیر و دقیق‌النظر، یعنی «ابن غضایری» بود. [۳۰]. [۲۵]. «عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی» (۳۱۷ ه.ق) معروف به «حافظ بغوی» و «ابن بنت منیع»؛ [۳۱]. [۲۶]. «ابوحسین عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی» (۳۳۹ ه.ق). [۳۲]. [صفحه ۲۲] [۲۷]. «ابن قولویه قمی» (متوفای ۳۶۸ یا ۳۶۹ ه.ق). کتاب او با نام کامل الزیارات منتشر شده است و نزدیک به هشتاد درصد آن درباره‌ی امام حسین علیه السلام و عاشورا و کربلا- است. این اثر پربار و گران ارج که در صحت و ثاقت آن همگان متفقند، چنان پنداشته می‌شود که تنها درباره‌ی زیارت نگاشته شده است و به همین دلیل، بیشتر عاشورا پژوهان از آن غفلت می‌کنند. بسیاری از احادیث و روایاتی که شیخ صدوق در مقتل امام حسین علیه السلام آورده است، در کتاب کامل الزیارات نیز روایت شده است. ابن قولویه، هم عصر شیخ صدوق در چندین شیخ از مشایخ خویش با او، مشترک است. او در کامل الزیارات از پدر شیخ صدوق (علی بن الحسین بن موسی بن بابویه) روایات بسیاری نقل کرده است؛ همچنان که خود صدوق نیز در آثار خود، روایات بسیاری را به نقل از پدرش آورده است.

مقتل شیخ صدوق

«ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی»، مشهور به «شیخ صدوق» و «ابن بابویه» (۳۸۱ ه.ق). در جلالت قدر او همین بس که شیخ [صفحه ۲۳] الطائفه او را با واژگانی چون «فقیه» و «عماد الدین» وصف کرده است. [۳۳] از او در میان خواص، چنان به توثیق و تکریم یاد شده است که در سلسله‌ی عالمان و دانشوران و نویسندگان شیعه، مشکل می‌توان برای او همانندی یافت. او از زمان ابن‌ادریس حلی (۵۹۸ ه.ق)، پس از او پیوسته در اصطلاح دانشوران شیعی «شیخ صدوق» یعنی روایتگری بزرگ و بسیار درست و راستگو، شناخته شده است و همین در بزرگداشت مقام او کافی است. از سید ابن طاووس نقل شده که درباره‌ی او گفته است: «در مورد علم و عدالت وی اتفاق نظر وجود دارد.» [۳۴] «شیخ صدوق» تا جایی مورد قبول علمای شیعه قرار گرفته که روایات مرسل او در حکم سند دانسته شده است. نیز روایات کتابش «کتاب من لایحضره الفقیه» - یکی از کتب اربعه شیعه - به اجماع علمای شیعه در شمار روایات صحیح گنجانده شده است. [۳۵]. شیخ صدوق نزدیک به ۲۵۰ کتاب نوشته بود که اینک فقط چهارده کتاب و رساله از او به جا مانده و منتشر شده است. [۳۶]. [صفحه ۲۴]

شاخصه‌های مقتل شیخ صدوق

در میان کتاب‌های منتشر نشده‌ی شیخ صدوق، کتابی نیز به نام مقتل الحسین علیه السلام نام برده شده است. [۳۷] ایشان در ضمن برخی از آثار منتشر شده‌اش از این کتاب نام برده و به آن ارجاع داده است. یک بار در فصل حج و باب زیارات کتاب من لایحضره الفقیه می‌نویسد: «من در کتاب کامل الزیارات و در کتاب مقتل الحسین علیه السلام انواعی از زیارت‌ها را آورده‌ام. [۳۸] یک بار دیگر نیز در کتاب الخصال، «باب الأئین»، ذیل حدیث ۱۰۱ می‌نویسد: «این حدیث، طولانی و مفصل است و ما قسمتی از

آن را که در این جا نیاز داشتیم، نقل کردیم. البته من همه‌ی حدیث را همراه با احادیث دیگری که در برتری‌های عباس بن علی علیه السلام روایت می‌کنم، تخریج کرده و در کتاب مقتل الحسین بن علی علیهما السلام آورده‌ام. [۳۹]. این مقتل، دارای مزیت‌های مهمی است که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم و تفصیل و تحقیق بیشتر را به جستجو در متن کتاب، [صفحه ۲۵] وامی‌گذاریم: ۱. عمدی مطالب این مقتل - که حدوداً ۹۰ درصد آن را تشکیل می‌دهد - از احادیث و اخبار مأثور است، که از پیشوایان پاک دینی و چهارده معصوم علیهم السلام، به ویژه امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام نقل شده است. ۲. همه‌ی اخبار و احادیث این مقتل به صورت مستند و با ثبت دقیق اسناد و سلسه‌ی راویان، نقل شده است. البته ما در این جا، به ذکر اسامی مقدس معصومان علیهم السلام، که گاه روایتی را نسل در نسل از یکدیگر نقل کرده‌اند و همچنین نام نزدیک‌ترین راوی - یعنی کسی که سخن را از گوینده‌ی اصلی یا امام معصوم علیه السلام شنیده است - بسنده کرده‌ایم، زیرا با ذکر منابع و مآخذ در پاورقی‌ها نیازی به این کار دیده نشد. افزون بر این، معنن‌نویسی در صدر احادیث و اخبار موجب خستگی خواننده‌ی فارسی زبان می‌شود. ۳. این مقتل، از لحاظ زمانی به عصر عصمت و زمان حضور امامان معصوم علیهم السلام نزدیک است. شیخ صدوق که در نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم هجری می‌زیست، گاه به واسطه‌ی پدر و دو - سه واسطه‌ی دیگر که همگی شناخته شده و موثق هستند، به اصل سخن و منبع نور و عصمت می‌رسد. مقتل او از این نظر نیز، بی‌مانند و بی‌نظیر است. ۴. این کتاب از پیشداوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های ایدئولوژیکی و سیاسی خالص، خالی است. از آن جا که شیخ صدوق در آثارش تنها به آوردن متن احادیث و اخبار بسنده کرده و حتی عناوین فصول و ابواب را از متن روایات برگزیده است، مقتلش بیش از هر چیز، به اصول اعطایی پیشوایان [صفحه ۲۶] پیشوایان معصوم مبتنی است. به لحاظ نزدیکی این مقتل به عصر عصمت و زمان حضور، تحلیل‌های تحمیلی و ابزارانگاران، به آن راه نیافته است.

قرائت شیخ صدوق از قیام عاشورا

قرائت شیخ صدوق از عاشورا کاملاً دینی و الهی است. در زبان شیخ صدوق، پیوسته سخن از خدا، فرشتگان، پریان، روز رستاخیز، آسمان‌ها و عرش، پیوسته سخن از خدا، فرشتگان، پریان، روز رستاخیز، آسمان‌ها و عرش، جهان آخرت، معجزه، وحی و الهام، اخبار غیبی، ایمان و اعتقاد، و انبیا و اولیای الهی، جاری است. برخلاف قرائت رسمی و رایج امروزین که سعی می‌کند به امام حسین علیه السلام به عنوان یک انسان سیاستمدار و رهبر سیاسی نگاه کند، در قرائت شیخ صدوق، جز اشارت‌های گنگ و مجمل، اثری از دنیا، قدرت و حکومت دیده نمی‌شود. عاشورا در این قرائت، بیش از آنکه حماسه، انقلاب و حتی نهضت باشد یک فاجعه و مصیبت بزرگی است که به زور بر امام حسین علیه السلام تحمیل شده است. همچنین در این نگاه، امام حسین علیه السلام بیش از آن که قهرمان قیام و انقلاب باشد، قهرمان مظلومیت و معصومیت است. در این نگرش، وقایع و حوادث بیش‌تر از آن که رنگ خاکی و مادی داشته باشد صبغی‌خداایی و دینی دارد و عجیب این که کشندگان امام حسین علیه السلام نیز دو از دین می‌زنند و او را برای خدا و به اصطلاح قربۀ الی الله می‌کشند! [۴۰] برخی وقایع تا آن جا ماوارای طبیعت و عادت است که گاهی منقولات، کاملاً [صفحه ۲۷] اسطوره‌ای می‌نماید. این قرائت را در سه محور می‌توان خلاصه کرد: «امتناع و فرار از بیعت»، «شهادت» و «مظلومیت تکان دهنده و بیداری بخش، همراه با معصومیت و صمیمیت مجذوب کننده و ایمان آفرین» که از رفتار و کردار و گفتار امام حسین علیه السلام همیشه و در همه جا به وضوح پیدا است.

شیوه‌ی پژوهش

۱. در این پژوهش ما نیز به تاسی از شیخ صدوق، عناوین فصول و ابواب و احادیث را از متن اخبار و روایات برگزیده‌ایم و چنان که

رسم و روش شیخ صدوق بود، ما نیز به نوعی احادیث و اخبار را مرتب و منظم ساخته‌ایم که متون احادیث، خود یکدیگر را توضیح دهند و تفسیر کنند. ۲. متن‌ها را بیش‌تر از کتاب‌های شیخ صدوق استخراج کرده‌ایم و در موارد اندکی نیز روایاتی را به واسطه‌ی دیگر دانشوران شناخته شده‌ی شیعی - مانند شیخ طوسی، شیخ مفید، حسن بن سلیمان حلی و... - از شیخ صدوق نقل کرده‌ایم که فهرست آن‌ها در آخر کتاب به طور جداگانه آمده است. بنابراین همه‌ی متون این کتاب، بی‌واسطه یا با واسطه، از شیخ صدوق نقل شده است. ۳. همان گونه که پیش‌تر گفته شد، اسناد و اسامی راویان را از صدر اخبار و احادیث، حذف کرده‌ایم. ۴. متن عربی احادیث و روایاتی را که از چهارده معصوم نقل شده و یا در ضمن آن‌ها سخنی از معصوم روایت شده است - و قسمت عمده‌ی متن را شامل می‌شود -، با تحقیق و تصحیح آورده‌ایم اما از ذکر متن عربی اخباری که از [صفحه ۲۸] معصوم، منقول نبوده و مآثور محسوب نمی‌شود، اجتناب کرده و به ترجمه‌ی آن‌ها بسنده نموده‌ایم. ۵. پس از آوردن متن روایت و ترجمه‌ی آن در مواردی که نیازی به توضیح داشت، به حداقل شرح و توضیح بسنده کرده‌ایم و توضیحات مربوط به نسخه بدل و مباحث مربوط به متن را نیز در پاورقی آورده‌ایم تا متن را کامل و در یک‌جا داشته باشیم. در پایان برخورد لازم می‌دانم که از استاد محمد علی مهدوی راد، قرآن‌شناس و کتاب‌پژوه معاصر که مرا در این کار راه نمودند قدردانی نمایم. نیز از دوست دانشور و نویسنده نوازم آقای یدالله جنتی شاکرم که در انتشار این اثر حسینی، بانی هموست همچین از همکارانش در انتشارات هستی نما سپاس گزارم. والسلام علی الحسین الذی عاش عادلا و معصوما و استشهد معصوما و مظلوما. محمد صحتی سردرودیزمستان ۱۳۸۱ [صفحه ۳۱]

امام حسین در عصر پیامبر

روایت رؤیای ام ایمن

عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال: أقیل جیران أم ایمن إلی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا: یا رسول الله إن أم ایمن لم تنم البارحة من البكاء، لم تزل تبکی حتی اصبحت. قال: فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله إلی أم ایمن فجاءته، فقال لها: یا أم ایمن لأبکی الله عینیک، إن جیرانک أتونی و أخبرونی أنك لم تزلی اللیل تبکین أجمع، فلا- أبکی الله عینیک ما الذی أبکاک؟ قالت: یا رسول الله رأیت رؤیا عظمة شديدة، فلم أزل أبکی اللیل أجمع. فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: فقصیها علی رسول الله، فإن الله و رسوله أعلم. فقالت: تعظم علی أن أتکلم بها. فقال لها: إن الرویا لیست علی ماتری فقصیها علی رسول الله. قالت: رأیت فی لیلتی هذه كأن بعض اعضائک ملقی فی بیتی. فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: نامت عینک یا أم ایمن، تلد فاطمة الحسین علیه‌السلام فکان یوم السابع، أمر رسول الله صلی الله علیه و آله فحلق رأسه و تصدق بوزن شعره فضة و عق عنه، ثم هیأته أم ایمن و لفته فی برد رسول الله صلی الله علیه و آله ثم أقبلت به إلی رسول الله صلی الله علیه و آله [صفحه ۳۲] فقال صلی الله علیه و آله: مرحبا بالحامل والمحمول، یا أم ایمن هذا تأویل رؤیاک. [۴۱]. از امام صادق علیه‌السلام روایت است که گفت: «همسایگان ام ایمن به پیش پگاهان گریسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول‌خدا، ام ایمن دیشب از گریه نخوابیده و تا پگاهان گریسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به سراغ ام ایمن فرستاد و او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد. رسول‌خدا به وی گفت: ای ام ایمن، همسایگان به من خبر دادند که تو شب تا سحر می‌گریستی؛ چشمانت گریان مباد! برای چه می‌گریستی؟ گفت: ای رسول‌خدا رؤیای سخت و بزرگی دیدم و از آن، همه‌ی شب را تا سحر گریستم. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: خواب خود را به پیام‌آور خدا حکایت کن که خدا و پیامبرش دانانترند. ام ایمن گفت: برای من سخت است که از آن سخن گویم. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله گفت: حقیقت رؤیا چیز دیگری است و چنان نیست که در خواب دیده می‌شود پس آن را برای رسول‌خدا حکایت کن! ام ایمن گفت: دیشب در خواب دیدم که پاره‌ای از اعضای تو، در خانه‌ی من افتاده است. رسول‌خدا صلی

الله علیه و آله گفت: ای ام‌ایمن آسوده باش که فاطمه، حسین را به دنیا خواهد آورد و تو وی را پرستاری کرده، شیرش خواهی داد و به این ترتیب پاره‌ای از اعضای من در خانه‌ی تو خواهد بود. و آن گاه که فاطمه، حسین را به دنیا آورد و روز هفتم فرارسید، رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا موی سر نوزاد را تراشیده هم وزنش، نقره تصدیق کنند و برایش گوسفندی قربانی نمایند؛ سپس ام‌ایمن وی را مرتب ساخته، در عبای [صفحه ۳۳] رسول‌خدا پیچید و به پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرحبا به حامل و محمول! ای ام‌ایمن، این تعبیر خواب تو است.»

مولود پاکیزه

عن فاطمة بنت الحسين، عن أسماء بنت ابی بکر، عن صفیة بنت عبدالمطلب، قالت: لما سقط الحسين عليه السلام من بطن أمه و كنت وليتها، قال النبي صلى الله عليه و آله: يا عمه، هلمى الى ابني. فقلت: يا رسول الله، إنا لم ننظفه بعد فقال صلى الله عليه و آله: يا عمه أنت تنظفينه! أن الله تبارك و تعالی قد نظفه و طهره. [۴۲]. «فاطمه»، دختر امام حسین از «اسماء»، دختر ابوبکر روایت کرد که «صفیه»، دختر عبدالمطلب گوید: هنگامی که حسین علیه السلام از مادرزاده شد. من قابله‌اش بودم؛ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: عمه جان بشتاب پسر من را پیش من بیاور! گفتم: ای رسول‌خدا، ما هنوز او را نشسته‌ایم. گفت: ای عمه آیا تو می‌خواهی او را بشویی؟! به راستی که خداوند متعال، خود او را پاک و پاکیزه ساخته است.»

قصه‌ی فطرس

عن ابراهيم بن شعيب الميثمي، قال: سمعت الصادق ابا عبد الله عليه السلام يقول: إن الحسين بن علي عليه السلام لما ولد أمر الله عزوجل جبرئيل أن يهبط في ألف من الملائكة فيهنئ رسول الله صلى الله عليه و آله من الله و من جبرئيل، قال: فهبط جبرئيل، فمر على جزيرة في البحر ملك يقال له: فطرس، كان من الحمله، بعثه الله عزوجل [صفحه ۳۴] في شيء فابطأ عليه، فكسر جناحه و ألقاه في تلك الجزيرة، فبعد الله تبارك و تعالی فيها سبعمائة عام حتى ولد الحسين بن علي عليه السلام فقال الملك لجبرئيل: يا جبرئيل، أين تريد؟ قال: إن الله عزوجل أنعم على محمد بنعمه فبعثت أهنته من الله و مني، فقال: يا جبرئيل! احملني معك، لعل محمدا صلى الله عليه و آله يدعو لي. قال: فحمله، قال دخل جبرئيل على النبي صلى الله عليه و آله هنأه من الله عزوجل و منه و اخبره بحال فطرس، فقال النبي صلى الله عليه و آله قل له: تمسح بهذا المولود و عد الى مكانك. قال: فتمسح فطرس بالحسين بن علي عليه السلام و ارتفع، فقال: يا رسول الله! أما إن أمتك ستقتله، وله على مكافأة ألا يزوره زائر الا ابغته عنه و لا يسلم عليه مسلم الا ابغته سلامه و لا يصلى عليه مصل إلا ابغته صلاته، ثم ارتفع. [۴۳]. ابراهيم بن شعيب ميثمي گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی که حسین بن علی علیه السلام متولد شد، خدای عزوجل، جبرئیل را فرمود تا با هزار فرشته بر زمین فرود آید و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را از سوی خدا و خود تبریک گوید. جبرئیل روانه شد و بر راه، از جزیره‌ای گذشت که در آن فرشته‌ای بود و چون او در آن، کوتاهی کرده بود، بالش را شکسته و در آن جزیره انداخته بود. فطرس در آن جا هفتصد سال خدای تبارک و تعالی را عبادت کرده بود تا این که حسین بن علی متولد شد و جبرئیل را که به سوی زمین فرود می‌آمد، دید. فرشته از جبرئیل پرسید: به کجا می‌روی؟ و او پاسخ داد: خداوند متعال، محمد را با نعمتی نواخته است و من مأمورم که این نعمت را از سوی خود و خدای، به او تبریک گویم. [صفحه ۳۵] فطرس گفت: ای جبرئیل، مرا نیز با خود ببر تا محمد صلی الله علیه و آله در حق من دعایی بکند. امام صادق می‌گوید: «جبرئیل وی را با خود برد و آن گاه که به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و او از طرف خدا و خود، تهنیت گفت: حال و روز فطرس را نیز به وی خبر داد. پیامبر گفت: فطرس را بگو که خود را به این نوزاد بمالد و به جایگاه خود برگردد. فطرس تا پر و بال خویش را به روی حسین بن علی علیه السلام کشید، پرواز کرده و به سوی آسمان اوج گرفت و به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله

گفت: به زودی امت تو او را خواهند کشت و مرا برای او، در برابر این لطفی که از او دیدم، خدمتی خواهد بود، که هر زائری او را زیارت کند من ارادتش را به حضرتش خواهم رسانید و هر که سلام یا صلواتی به بفرستد، دعا و درود وی را به او ابلاغ خواهم کرد. فطرس، این گفت و به سوی آسمان، بال کشید و اوج گرفت.»

داستان دردائیل

قال ابن عباس: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: أن الله تبارك و تعالی ملكا يقال له: دردائیل. كان له ستة عشر ألف جناح ما بين الجناح الى الجناح هواء و الهواء كما بين السماء الى الأرض. فجعل يوما يقول في نفسه: أفوق ربنا جل جلاله شيء؟ فعلم الله تبارك و تعالی، ما قال فزاده اجنحه مثلها فصار له اثنان و ثلاثون ألف جناح. ثم أوحى الله عزوجل اليه أن طر. فطار مقدار خمسين عاما فلم ينل رأس قائمة من قوائم العرش. فلما علم الله عزوجل إتيابه أوحى اليه ايها الملك عد الى مكانك فأنا عظيم فوق كل عظيم و ليس فوقى شيء و لا أوصف بمكان فسلبه الله أجنته و مقامه من صفوف الملائكة. فلما ولد الحسين بن علي عليه السلام و كان مولد عشية الخميس ليلة الجمعة أوحى [صفحة ۳۶] الله عزوجل الى «مالك» خازن النار أن أحمد النيران على أهلها لكرامة مولود ولد لمحمد. و أوحى إلى «رضوان» خازن الجنان أن زخرف الجنان و طيبها لكرامة مولود ولد لمحمد في دار الدنيا. و أوحى الله تبارك و تعالی إلى حورالعین تزين و تزاورن لكرامة مولود ولد لمحمد في دار الدنيا. و أوحى عزوجل إلى الملائكة أن قوموا صفوفًا بالتسبيح و التحميد و التمجيد و التكبير لكرامة مولود ولدا لمحمد في دار الدنيا. و أوحى الله تبارك و تعالی إلى جبرئيل أن أهبط إلى نبي محمد في ألف قبيل و القبيل ألف ألف من الملائكة على خيول بلق، مسرجه ملجمة، عليها قباب الدر و الياقوت و معهم ملائكة يقال لهم: الروحانيون، بأيديهم أطباق من نور، أن هنتوا محمدا بمولود و اخبره يا جبرئيل أنى قد سميت الحسين. وهنته و عز و قل له: يا محمد! يقتله شرار أمتك على شرار الدواب، فويل للقاتل و ويل للسائق و ويل للقائد. قاتل الحسين أنا منه برى و هو من برى لأنه لا يأتي يوم القيامة أحد إلا و قاتل الحسين اعظم جرما منه، قاتل الحسين يدخل النار يدم القيامة مع الذين يزعمون أن مع الله إلها آخر و النار أشوق إلى قاتل الحسين ممن اطاع الله إلى الجنة. قال: فبينا جبرئيل عليه السلام يهبط من السماء إلى الأرض إذ مر بدردائيل فقال له دردائيل: يا جبرئيل ما هذه الليلة في السماء هل قامت القيامة على أهل الدنيا؟ قال: لا ولكن ولد لمحمد مولود في دار الدنيا و قد بعثنى الله عزوجل إليه لأهنته بمولوده فقال الملك: يا جبرئيل بالذى خلقك و خلقنى إذا هبطت إلى محمد فاقترئه منى السلام و قل له: بحق هذا المولود عليك إلا ما سألت ربك أن يرضى عنى فيرد على اجنتى و مقامى من صفوف الملائكة. فهبط جبرئيل على النبي صلى الله عليه و آله فهنأه كما امره الله عزوجل و عزاه فقال له [صفحة ۳۷] النبي صلى الله عليه و آله: تقتله أمتى؟ فقال له: نعم يا محمد. فقال النبي صلى الله عليه و آله ما هؤلاء بامتى أنا برى منهم و الله عزوجل برى منهم. قال جبرئيل: و أنا برى منهم يا محمد! فدخل النبي صلى الله عليه و آله على فاطمة عليه السلام فهنأها و عزاه. فبكت فاطمة عليه السلام و قالت يا ليتنى لم ألد، قاتل الحسين في النار؟ فقال النبي صلى الله عليه و آله: و أنا أشهد بذلك يا فاطمة، ولكنه لا يقتل حتى يكون منه امام [أو] يكون منه الائمة الهادية بعده. ثم قال صلى الله عليه و آله: والائمة بعدى: الهادى على، و المهتدى الحسن، و الناصر الحسين، و المنصور على بن الحسين، و الشافع محمد بن على، و النفاع جعفر بن محمد، و الامين موسى بن جعفر، و الرضا على بن موسى، و الفعال محمد بن على. و المؤمن على بن محمد، و العلام الحسن بن على، و من يصلى خلفه عيسى بن مريم عليه السلام القائم عليه السلام. فسكتت فاطمة عليه السلام من البكاء ثم أخبر جبرئيل النبي صلى الله عليه و آله بقصة الملك و ما أصيب به. قال ابن عباس: فأخذ النبي عليه السلام الحسين عليه السلام و هو ملفوف في خرق من صوف فأشار به إلى السماء، ثم قال: اللهم بحق هذا المولود عليك لابل بحقك عليه و على جده محمد و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب إن كان للحسين بن على و ابن فاطمه عندك قد فارض عن دردائيل و رد عليه اجنته و مقامه من صفوف الملائكة فاستجاب الله دعائه و غفر للملك و رد عليه اجنته و رده الى صفوف الملائكة فالملك لا يعرف في الجنة إلا

بأن یقال: هذا مولی الحسین بن علی و ابن فاطمة بنت رسول‌الله. صلی الله علیه و آله [۴۴]. ابن عباس گوید: «از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: خداوند متعال را [صفحه ۳۸] فرشته‌ای است که در دلائل نامیده می‌شود. او شانزده هزار بال داشت که فراحنای بین دو تا از آنها، فضایی به گستره‌ی آسمان و زمین بود. روزی با خود می‌گفت: آیا فراتر از پرودگار ما - جل جلاله - چیزی هست؟ خداوند متعال که از گفته‌ی وی آگاه بود، بال‌های او را دو چندان ساخت تا دارای سی هزار بال گشت و به او وحی کرد که: پرواز کن. در دلائل پنجاه سال کرد اما حتی به ستیغ پایه‌ای از پایه‌های عرش نیز نرسید. خدای عزوجل، چون درماندگی وی را دید، او را خطاب کرد: به جایگاه خویش بازگرد که من بزرگتر از هر بزرگی هستم و فراتر از من چیزی نیست و من با هیچ مکانی وصف نمی‌گردم. آن‌گاه خداوند متعال، بال‌ها و جایگاه او را در میان صفوف فرشته‌ها داشت، از وی باز ستاند. هنگامی که حسین بن علی علیه‌السلام در شامگاه پنجشنبه و شب جمعه، متولد شد، خدای عزوجل بن «مالک»، خازن دوزخ، وحی کرد که به گرامیداشت نوزادی که برای محمد زاده شده است، آتش دوزخ را بر دروخیان، خاموش سازد و به خازن جنت، «رضوان»، فرمود که به پاسداشت نوزاد محمد، بهشت را آذین بندد و عطر آگین سازد و به دخترکان سیاه چشم بهشتی دستور داد، به تکریم مولود محمد صلی الله علیه و آله، به زیور خود بیفزایند و خویشان را آراسته‌تر سازند و فرشتگان را فرمود تا به پاس این نوزاد، صف به صف، به تسبیح و سپاس و تمجید و تکبیر خدا همت گمارند. و جبرئیل را نیز فرمود: با هزار گروه از فرشتگان، پیش پیامبرم، محمد فرود آی؛ در هر گروه، هزار هزار فرشته، سوار بر اسبان سیاه و سفید زین نهاده و لگام زده شده، که کوهانی از در و یاقوت بر پشت دارند و در کنارشان فرشتگانی است که «روحانیان» نامیده می‌شوند و برای شادباش گویی به محمد، طبق‌هایی از نور؛ در دست دارند. ای جبرئیل او را تهنیت و تعزیت بگویی و به او برسان که من نوزاد را حسین [صفحه ۳۹] نامیده‌ام. به او بگو: ای محمد! او را اشرار امت، سوار بر بدترین چارپایان می‌کشند. نفرین بر قاتل او و هر که بر آن رهبری یابد، یاری کند! من از قاتل حسین بیزارم و وی (قاتل حسین) از من بیگانه است، در روز قیامت با کسانی که می‌پندارند در کنار خدا، خدایان دیگری نیز وجود دارد، داخل دوزخ می‌شود و گیرایی آتش جهنم به قاتل حسین، بیش‌تر از اشتیاقی است که فرمانبران از خدا، به بهشت دارند. ابن عباس در ادامه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هنگامی که جبرئیل از آسمان فرود می‌آمد، گذرش به در دلائل رسید. در دلائل به وی گفت: ای جبرئیل! امشب در آسمان چه خبر است، آیا اهل دنیا را روز رستاخیز فرارسیده است؟ جبرئیل گفت: نه محمد را مولودی متولد شده است و خدای عزوجل مرا به سوی او فرستاده تا به وی تبریک گویم. فرشته (در دلائل) گفت: ای جبرئیل! تو را به آن که من و تو را آفریده سوگند می‌دهم، آن‌گاه که به پیشگاه محمد، فرود آمدی سلام مرا به وی برسان و به او بگو: «تو را به حق این نوزادت، از پروردگارت بخواه از من راضی شود و بال‌ها و جایگاه مرا که در میان ملائک داشتیم، به من باز گرداند!» جبرئیل به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و چنان که خدای عزوجل فرموده بود وی را تهنیت و تعزیت گفت. پیامبر از او پرسید: امت من او را خواهند کشت؟ و او پاسخ داد: آری ای محمد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌ها امت من نیستند. من از آن‌ها متنفرم و خدای عزیز و جلیل از آن‌ها بیزار است. جبرئیل نیز گفت: یا محمد! من هم از آن‌ها متنفرم. پیامبر صلی الله علیه و آله به پیش فاطمه علیها‌السلام آمد و او را تبریک و تسلیت گفت. فاطمه علیها‌السلام گریست و گفت: ای کاش وی را نمی‌زادم، آیا کشنده‌ی حسین در دوزخ خواهد بود؟ [صفحه ۴۰] پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آری و من بر آن گواهی می‌دهم، ولی وی کشته نمی‌شود جز آن‌گاه که از نسل او پیشوایی باشد که پیشوایان هدایت گستر، از نسل وی باشند، سپس گفت: پیشوایان پس از من، علی است که راه حق را می‌نمایاند و حسن که پیش رو هدایت است و حسین که یاریگر حق است و علی بن حسین که خدا او را یاری می‌رساند و محمد بن علی که شفاعتگر است و جعفر بن محمد که بسیار خیررسان است و موسی بن جعفر، که امین و علی بن موسی، که رضا و محمد بن علی، که ساعی و کوشا است علی بن محمد، که باورمند و امانتدار، و حسن بن علی، که بسیار دان و آگاه است و حضرت قائم علیه‌السلام، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز

می‌خواند. پس فاطمه از گریه باز ایستاد و جبرئیل، داستان دردائیل را با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشت. ابن عباس در ادامه‌ی حدیث می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله حسین را که در پارچه‌هایی پشمین پوشیده شده بود برداشت و به سوی آسمان بلندش کرد و گفت: بار پرودگارا! تو را به آن حقی که این نوزاد بر تو دارد، نه، بلکه به حقی که تو بر او و بر نیاکانش محمد و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب داری، اگر فرزند فاطمه، حسین بن علی را پیش تو ارجی است، از دردائیل در گذر و بال‌ها و جایگاه وی را در میان فرشتگان به او بازگردان! خدا دعای پیامبر را پذیرفت و از دردائیل در گذشت و بال‌هایش را پس داد و او را به صفوف فرشتگان بازگردانید. از آن پس دردائیل، در بهشت با این وصف شناخته می‌شد که آزاد شده‌ی حسین بن علی فرزند فاطمه، بنت رسول الله است.» [۴۵]. [صفحه ۴۱]

مراسم نام گذاری امام حسین

۱ - عن زید بن علی، أیبه علی بن الحسین علیه السلام، قال: لما ولدت فاطمة الحسن علیه السلام قالت لعلی علیه السلام سمه. فقال: ما كنت لأسبق باسمه رسول الله. فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله فأخرج اليه في خرقة صفراء، فقال: ألم أنهكم أن تلفوه في خرقة صفراء؟ ثم رمى بها وأخذ خرقة بيضاء فلفه فيها، ثم قال لعلی علیه السلام: هل سميته؟ فقال: ما كنت لأسبقك باسمه. فقال صلى الله عليه وآله: و ما كنت لأسبق باسمه ربی عزوجل، فأوحى الله تبارك و تعالی إلى جبرئیل أنه قد ولد لمحمد ابن فاهبط أقرئه السلام و هنئه و قل له: إن علیا منك بمنزلة هارون من موسى، فسمه باسم ابن هارون. فهبط جبرئیل فهناه من الله عزوجل، ثم قال: إن الله عزوجل يأمرک أن تسمیه باسم ابن هارون. قال: و ما كان اسمه؟ قال: شبر. قال: لسانی عربی. قال: سمه الحسن، فسماه الحسن. فلما ولد الحسین علیه السلام أوحى الله عزوجل إلى جبرئیل أنه قد ولد لمحمد ابن، فاهبط اليه و هنئه، و قل له: إن علیا منك بمنزلة هارون من موسى، فسمه باسم ابن هارون. قال: فهبط جبرئیل فهناه من الله تبارك و تعالی، ثم قال: إن علیا منك بمنزلة هارون من موسى، فسمه باسم ابن هارون. قال: و ما اسمه؟ قال: شبیر. قال: لسانی عربی. قال: سمه الحسین، فسماه الحسین. [۴۶]. زید بن علی از پدرش امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که گفت: «وقتی فاطمه علیه السلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد، به علی علیه السلام گفت: برایش نامی برگزین! علی علیه السلام گفت: من در نامیدن وی به رسول خدا پیشی نمی‌گیرم. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و [صفحه ۴۲] علی علیه السلام حسین علیه السلام را در پارچه‌ی زردی به نزدش برد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مگر من به شما نگفته بودم، که بچه را با پارچه‌ی زرد نپنچید؟ سپس آن پارچه را کناری نهاد و بچه را با پارچه‌ای سپید پوشانید، سپس از علی علیه السلام پرسید: آیا بر او نامی نهاده‌ای؟ پاسخ داد: من در نامیدن او بر تو پیشی نمی‌گیرم، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز گفت: من هم در نامیدن او بر پرودگار پیشی نخواهم گرفت. خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و سلام رسان و شادباشش گوی و به او بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است پس پسرش را به اسم پسر هارون بنام! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای عزیز و جلیل، پیامبر را تهنیت گفت: سپس فرمود: خدای عزیز و جلیل تو را می‌فرماید که نوزاد را به اسم پسر هارون بنامی. پیامبر پرسید نام وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شبر، پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسن بنام! پس او را حسن نامید. و هنگامی که حسین تولد یافت خدای عزوجل به جبرئیل وحی کرد که محمد را پسری زاده شده است، فرود آی و تبریکش بگو و او را بگو: علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس او را به اسم پسر هارون، بنام! جبرئیل فرود آمد و از جانب خدای تبارک و تعالی پیامبر را تبریک گفت، سپس گفت: به راستی که علی برای تو همانند هارون به موسی است، پس پسرش را به اسم هارون بخوان! پیامبر پرسید: اسم وی چه بود؟ جبرئیل گفت: شبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: او را حسین بنام! پس او را حسین نامید. [۴۷]. شیخ صدوق درباره‌ی نام گذاری امام حسن و حسین علیهما السلام چند خبر دیگر را نیز روایت کرده است که در این جا نقل می‌کنیم: [صفحه ۴۳] ۲ - عن عبدالله بن عباس، قال: النبى صلى الله عليه و

آله: یا فاطمه اسم الحسن و الحسین فی ابنی هارون شبر و شبیر لکرامتهما علی الله عزوجل. [۴۸]. عبدالله بن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله، به دخترش گفت: ای فاطمه، نام حسن و حسین پیش تر روی دو پسر هارون بود که شبر و شبیر خوانده می شدند، زیرا آن دو برای خدای عزوجل گرامی بودند. ۳- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انی سمیت ابنی هذین باسم ابنی هارون شبرا و شبیرا. [۴۹]. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من این دو پسر را به نام پسران هارون، شبر و شبیر نامیدم. ۴- عن جعفر بن محمد عن أبیه علیه السلام قال: أهدی جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه و آله اسم الحسن بن علی علیه السلام و خرقة حریر من ثیاب الجنة و اشتق اسم الحسین من اسم الحسن علیه السلام. [۵۰]. امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می کند که گفت: نام حسین بن علی علیه السلام را جبرئیل به همراه پارچه‌ای ابریشمی از لباس های بهشت، به رسول خدا صلی الله علیه و آله اهداء کرد و نام حسین بن علی علیه السلام نیز از نام حسین علیه السلام گرفته شده است. ۵- عن عکرمه قال: لما ولدت فاطمة الحسن علیه السلام جاءت به الی النبی فسماه [صفحه ۴۴] حسنا فلما ولدت الحسین جاءت به الیه. فقالت: یا رسول الله هذا أحسن من هذا فسماه حسینا. [۵۱]. عکرمه گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام را به دنیا آورد او را به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله نامش را حسن نهاد و هنگامی که حسین را به دنیا آورد او را نیز به نزد پیامبر آورد و گفت: ای رسول خدا این یکی از آن زیباتر است و پیامبر صلی الله علیه و آله او را حسین نامید. ۶- عن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: حدثنی أبی موسی بن جعفر، قال: حدثنی أبی جعفر بن محمد، قال: حدثنی أبی محمد بن علی، قال: حدثنی أبی علی بن الحسین علیه السلام قال: حدثنی أسماء بنت عمیس، قالت: حدثتني فاطمة علیه السلام لما حملت بالحسن و ولدته جاء النبی صلی الله علیه و آله فقال: یا أسماء هل می ابنی فدفعته الیه فی خرقة صفراء فرمی بها النبی صلی الله علیه و آله و أذن فی أذنه الیمنی و أقام فی أذنه الیسری ثم قال لعلی علیه السلام بأی شیء سمیت ابنی؟ قال: ما كنت اسبقک باسمه یا رسول الله و قد كنت احب أن اسمیه حربا، فقال النبی صلی الله علیه و آله: و لا انا اسبق باسمه ربی، ثم هبط جبرئیل فقال: یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول: علی منک بمنزلة هارون من موسی و لانیب بعدک، سم ابنک هذا باسم ابن هارون، فقال النبی صلی الله علیه و آله: و ما اسم ابن هارون؟ قال: شبر، فسماه الحسن، فما كان یوم سابعه عق النبی صلی الله علیه و آله عنه بکبشین أملحین و اعطی القابله فخذها و دینارا، ثم حلق رأسه و تصدق بوزن الشعر ورقا و طلی رأسه بالخلوق، ثم قال: یا أسماء الدم فعل الجاهلیة، قالت أسماء، فلما كان بعد حول ولد الحسین و جاء النبی صلی الله علیه و آله فقال: یا أسماء هل می ابنی، فدفعته الیه [صفحه ۴۵] فی خرقة بیضاء، فاذن فی اذنه الیمنی و أقام فی الیسری و وضعه فی حجره فبکی، فقالت أسماء: بأبی أنت و امی مم بکائک؟ قال: علی ابنی هذا. قلت: انه ولد الساعه یا رسول الله، فقال تقتله الفئة الباغیة من بعدی، لأنالهم الله شفاعتی، ثم قال: یا اسماء لاتخبری فاطمة بهذا فانها قریبه عهد بولادته، ثم قال لعلی: ای شیء سمیت ابنی هذا؟ قال: ما كنت لأسبقک باسمه یا رسول الله و قد كنت احب أن اسمیه حربا، فقال النبی صلی الله علیه و آله و لا- اسبق باسمه ربی عزوجل. ثم هبط جبرئیل فقال: یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لك: علی منک کهارون من موسی، سم ابنک هذا باسم ابن هارون، قال النبی صلی الله علیه و آله و ما اسم ابن هارون؟ قال: شبیر، قال النبی صلی الله علیه و آله: لسانی عربی، قال جبرئیل: سمه الحسین، فلما كان یوم سابعه عق عنه النبی صلی الله علیه و آله بکبشین املحین و اعطی القابله فخذها و دینارا، ثم حلق رأسه و تصدق بوزن الشعر ورقا، و طلی رأسه بالخلوق، فقال یا أسماء الدم فعل الجاهلیة. [۵۲]. امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام و او از پدرش امام باقر علیه السلام و او از پدرش امام سجاد علیه السلام و آن حضرت از اسماء بنت عمیس نقل کردند که وی گفت: «هنگامی که فاطمه علیها السلام حسن را باردار بود و او را به دنیا آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء، پسر را به پیش من بیاور من نوزاد را در پارچه‌ای زرد به او دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله آن پارچه را به دور انداخت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس از علی علیه السلام پرسید: پسر را به چه اسمی نامیده‌ای؟ پاسخ داد: ای رسول خدا من در نام او بر تو پیشی

نمی‌گیرم اما دوست داشتم او را «حرب» بنامم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من نیز در اسم او [صفحه ۴۶] بر پروردگرم پیشی نمی‌گیرم. تا این که جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای بزرگ و برتر، تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: جایگاه علی برای تو همانند هارون به موسی است، جز این که پس از تو پیامبری نخواهد بود. پسرت را به اسم پسر هارون بنام! پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: اسم پسر هارون چیست؟ گفت: شبر، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: زبان من عربی است، جبرئیل گفت: وی را حسن بنام! روز هفتم که شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دو قوچ نمکین، برای حسن قربانی کرد و یک ران از قربانی را با دیناری به قابله بخشید. سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و سرش را با عطر زعفران شست و معطر ساخت سپس گفت: ای اسماء سر نوزاد را با خون آغشتن، از رسوم جاهلیت است. اسماء می‌گوید: پس از یک سال آن‌گاه که حسین تولد یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای اسماء پسر من بیاور! وی را در میان پارچه‌ی سفیدی به او دادم. در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت: و او را در آغوشش نهاد و گریست. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد! گریه‌ات برای چیست؟ فرمود: برای این پسر، گفتم: ای رسول‌خدا! او که همین حالا متولد شد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من او را، گروه سرکش و ستم‌گر، خواهند کشت که خدای شفاعتم را به آن‌ها نرساند. سپس گفت: ای اسماء این خبر را به فاطمه مگو که او وی را تازه به دنیا آورده است. سپس از علی پرسید: پسر من را به چه اسمی نامیده‌ای؟ پاسخ داد: ای رسول‌خدا! من در نام گذاری او، بر تو پیشی نمی‌گیرم ولی دوست داشتم نام او را حرب بنامم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من نیز در این کار بر پروردگرم پیشی نمی‌گیرم پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای والا و برتر، تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: علی تو را مانند هارون به موسی است، این پسرت را به اسم هارون بنام! [صفحه ۴۷] پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: اسم پسر هارون چه بود؟ گفت: شبیر. پیامبر گفت: زبان من عربی است. جبرئیل گفت: وی را حسین بنام! وقتی که روز هفتم نوزاد فرارسید، پیامبر صلی الله علیه و آله دو قوچ نمکین را برای بچه قربانی کرد، یک ران از آن‌ها را با یک دینار به قابله داد، سپس سر نوزاد را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و سر نوزاد را با عطر زعفرانی شست و معطر ساخت و گفت: ای اسماء سر نوزاد را با خون آغشتن، از آداب جاهلیت است. [۵۳].

تکبیر تکلم

عن ابی جعفر علیه‌السلام أنه قال: خرج رسول الله صلی الله علیه و آله الى الصلاة و قد كان الحسين عليه‌السلام أبطا عن الكلام حتى تخوفوا أنه لا يتكلم و أن يكون به خرس، فخرج صلی الله علیه و آله به حاملا علی عاتقه و وصف الناس خلفه، فأقامه علی یمینه فافتتح رسول الله صلی الله علیه و آله الصلاة فکبر الحسين عليه‌السلام، فلما سمع رسول الله صلی الله علیه و آله تکبیره عاد فکبر و کبر الحسين عليه‌السلام حتى کبر رسول الله صلی الله علیه و آله سبع تکبیرات و کبر الحسين عليه‌السلام فجرت السنة بذلك. [۵۴]. از امام باقر علیه‌السلام نقل است که گفت: «حسین علیه‌السلام دیر به سخن آمد تا آنجا که بیم می‌رفت، زبان باز نکند و به گنگی، گرفتار باشد. روزی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، در حالی که حسین بر شانه‌ی خویش نهاده بود، برای نماز، از خانه بیرون آمد. مردم نیز پشت سر ایشان به صف نماز ایستادند. رسول‌خدا حسین علیه‌السلام را در سمت راست خویش، به پا داشت و نماز، آغاز کرد. در این حال حسین علیه‌السلام نیز تکبیر گفت و [صفحه ۴۸] پیامبر صلی الله علیه و آله تا تکبیر وی را شنید دوباره تکبیر را تکرار کرد و حسین علیه‌السلام نیز، باز تکبیر گفت و این کار تکرار شد تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفت و حسین علیه‌السلام نیز هر بار تکرار کرد و از این جا بود که تکبیرهای هفتگانه در اول نماز رسم و سنت رایج شد. شیخ صدوق این روایت را افزون بر امام باقر علیه‌السلام، از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل کرده است که متن آن با آن چه که نقل شد، اندکی تفاوت دارد. عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله كان في الصلاة الي جانب الحسين بن علي عليه‌السلام فکبر

رسول الله صلی الله علیه و آله فلم، یحر الحسین علیه السلام التکبیر، فلم یزل رسول الله صلی الله علیه و آله یکبر و یعالج الحسین علیه السلام التکبیر فلم یحره حتی اکمل سبع تکبیرات فأحار الحسین علیه السلام التکبیر فی السابعة فقال ابو عبدالله علیه السلام و صارت سنة. [۵۵]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «رسول خدا در نماز بود و حسین بن علی علیه السلام در کنارش ایستاده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت امام حسین علیه السلام تکبیر را تکرار نکرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مدام تکبیر می گفت و از حسین علیه السلام، می خواست که تکبیر گوید اما او پاسخ نمی داد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله هفت تکبیر گفت و آن گاه حسین علیه السلام، تکبیر هفتم را پاسخ داد. امام صادق علیه السلام گوید: و به این گونه، تکبیرهای هفتگانه، سنت گردید.» [صفحه ۴۹]

حکایتی از کودکی امام حسین

عن ابی عبدالله الصادق جعفر بن محمد، عن ابیه محمد بن علی الباقر، عن ابیه علیه السلام قال: مرض النبی صلی الله علیه و آله المرضة التي عوفی منها، فعادته فاطمة سيدة النساء علیها السلام و معها الحسن و الحسین علیهما السلام قد اخذت بیدها الیمنی و اخذت الحسین بیدها الیسری و هما یمشیان و فاطمة بینهما حتی دخلوا منزل عائشة، فقعده الحسن علیه السلام علی جانب رسول الله الأيمن و الحسین علیه السلام علی جانب رسول الله الأيسر، فأقبلا- یغمران ما یلیهما من بدن رسول الله صلی الله علیه و آله فما أفاق من نومه. فقالت فاطمة الحسن و الحسین: حبیبی، إن جد کما قد غفا، فانصرفا ساعتکما هذه و دعاه حتی یفیک و ترجعان الیه. فقالا: لسنا ببار حین فی وقتنا هذا. فاضطجع الحسن علی عضد النبی الایمن، و الحسین علی عضده و الأيسر فغفیا، و انتبه قبل أن ینتبه النبی صلی الله علیه و آله و قد كانت فاطمة علیها السلام لما ناما إنصرفت الی منزلها، فقالا- لعائشة: ما فعلت أمنا؟ قالت: لما نمنا رجعت الی منزلها. فخرجا فی لیلة ظلماء مدلهمة ذات رعد و برق و قد أرخت السماء عزالیها، فسطع لهما نور، فلم یزالا یمشیان فی ذلك النور، و الحسن قابض بیده الیمنی علی ید الحسین الیسری و هما یتماشیان و یتحدثان، حتی أتیا حدیقة بنی النجار، فلما بلغا الحدیقة حارا، فبقیا لایعلمان أين یأخذان، فقال الحسن للحسین: انا قد حرنا و بقینا علی حالتنا هذه و ما ندری أين نسلک، فلا علیک أن ننام فی وقتنا هذا حتی نصبح، فقال له الحسین علیه السلام: دونک یا أخی فافعل ما ترى، فاضطجعا جمیعا و اعتنق کل واحد منهما صاحبه و ناما. و انتبه النبی صلی الله علیه و آله من نومته التي نامها، فطلبهما، فی منزل فاطمة، فلم یكونا فیها و افتقد هما، فقام النبی صلی الله علیه و آله علی رجلیه و هو یقول: الهی و سیدی و مولای! هذان [صفحه ۵۰] شبلاى خرجا من المخمصة و المجاعة، اللهم أنت و کیلی علیهما. فسطع للنبی صلی الله علیه و آله نور، فلم یزل یمضی فی ذلك النور حتی أتى حدیقة بنی النجار، فإذا نائمان قد إعتنق کل واحد منهما صاحبه و قد تقشعت السماء فوقهما کطبوق، فهي تمطر كأشد مطر، مارآه الناس قط، و قد منع الله عزوجل المطر منهما فی البقعة التي هما فیها نائمان، لایمطر علیهما عطرة. و قد إکتفتها حیة لها شعرات کآجام القصب، جناحان، جناح قد غطت به الحسن و جناح قد غطت به الحسین، فلما أن بصربهما النبی صلی الله علیه و آله تنحج، فانسابت الحیة و هی یقول: اللهم انی أشهدک و أشهد ملائکتک أن هذین شبلا نیک، قد حفظتهما علیه و دفعتهما الیه سالمین صحیحین. فقال لها النبی صلی الله علیه و آله: أیتها الحیة، فمن انت؟ قالت: أنا رسول الجن الیک. قال: و أی الجن؟ قالت: جن نصیین، نفر من بنی ملیح، نسینا آیه من کتاب الله عزوجل فبعثونی الیک لتعلمنا ما نسینا من کتاب الله، فلما بلغت هذا الموضع سمعت منادی ینادی: أیتها الحیة، هذان شبلا رسول الله، فاحفظیهما من الآفات و العاهات و من طواریق اللیل و النهار، فقد حفظتهما و سلمتهما الیک سالمین صحیحین. و اخذت الحیة الآیه و انصرفت. و أخذ النبی صلی الله علیه و آله الحسن، فوضعه علی عاتقه الأيمن و وضع الحسین علی عاتقه الأيسر، و خرج علی علیه السلام فلحق برسول الله صلی الله علیه و آله فقال له بعض اصحابه: بأبی انت و أمی، إدفع الی أحد شبلیک، أخفف عنک. فقال أمض، فقد سمع الله کلامک و عرف مقامک. و تلقاه آخر، فقال: بأبی انت و أمی، إدفع الی أحد شبلیک، أخفف عنک، فقال: إمض، فقد سمع الله

کلامک و عرف مقامک. فتلقاه علی علیه السلام فقال: بأبی انت و أمی یا رسول الله، إُدفع الی أحد شبلی و [صفحه ۵۱] شبلیک حتی أخفف عنک، فالتفت النبی صلی الله علیه و آله الی الحسن علیه السلام فقال: یا حسن، هل تمضی الی کتف أبیک؟ فقال له: والله یا جداه، إن کتفک لأحب إلی من کتف أبی. ثم التفت الی الحسین علیه السلام فقال: یا حسین هل تمضی الی کتف أبیک؟ فقال له: والله یا جداه أنى لأقول لک كما قال أخى الحسن، أن کتفک لأحب ألی من کتف أبی. فأقبل بهما الی منزل فاطمة علیها السلام و قد ادخرت لهما تمیرات، فوضعتها بین أیدیها فأکلا و شبعوا و فرحا. فقا لهما النبی صلی الله علیه و آله قوما الآن فاصطربا. فقاما لیصطربا و قد خرجت فاطمة علیها السلام فی بعض حاجتها فدخلت فسمعت النبی صلی الله علیه و آله و هو یقول: أیه یا حسن، شد علی الحسین فأصرعه! فقالت له: یا أبه! و اعجابه! أتشجع هذا علی هذا؟ أتشجع الکبیر علی الصغیر؟ فقال لها: یا بنیه! أما ترضین أن أقول أنا: یا حسن! شد علی الحسین فأصرعه و هذا حبیبی جبرئیل یقول: یا حسین! شد علی الحسن فأصرعه. [۵۶]. امام صادق علیه السلام از پدرش، امام باقر علیه السلام، و او نیز از پدرش، امام سجاد علیه السلام نقل می کند که آن حضرت گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله به بیماری مختصری دچار شده بود که بعدها از آن عاقبت یافت. فاطمه - بزرگ بانوی بانوان - در حالی که حسن را با دست راست و حسین را با دست چپش گرفته بود و خود در میان آنها قدم برمی داشت، برای عیادت ایشان، وارد منزل عایشه شد. حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ رسول خدا نشستند و با بدن پیامبر به نازش پرداختند اما پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار نشد. فاطمه علیها السلام به حسن و حسین گفت: عزیزانم، بابا بزرگتان خوابیده است، بیا بیدار کنار بیدار شود، بعد بروید به سراغش. آن دو [صفحه ۵۲] گفتند: ما نمی رویم. حسن به بازوی راست و حسین به بازوی چپ پیامبر صلی الله علیه و آله سر نهادند و به پهلو خوابیدند. آنها پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار شدند اما چون فاطمه علیها السلام، پس از خوابیدن آنها به خانه‌ی خویش برگشته بود، از عایشه پرسیدند: مادر ما چه شد؟ عایشه پاسخ داد: آن گاه که شما خفتید، به خانه‌اش برگشت. حسن و حسین، آن شب تیره و تاریک که آذرخش، سینه‌ی آسمان را می شکافت و باران به شدت می بارید از خانه خارج شدند. هاله‌ای از نور آن دو را در بر گرفت و آنها در روشنایی آن، به راه افتادند. آنها در حالی که حسن با دست راستش، دست چپ حسین را گرفته بود، با هم سخن می گفتند و راه می رفتند تا به باغ بنی النجار رسیدند. در آن جا راه را گم کردند و ندانستند که به کدام سو روند. حسن به حسین گفت: ما گم شده‌ایم و نمی دانیم که به کدام سو باید برویم، آیا تو نمی خواهی که همین جا بخواهیم تا صبح شود؟ حسین به او گفت: برادر جان تصمیم با تو است، هر چه می خواهی بکن. و سپس یکدیگر را در آغوش گرفتند و دست در گردن هم، خوابیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله، از خواب بیدار شد و در جست و جوی حسن و حسین، به خانه‌ی فاطمه رفت اما آنها جا نبودند. پیامبر چون آنها را نیافت، [در پیشگاه خدا] بر دو پای خود ایستاد و گفت: خدایا! سیدا و سرورا! این دو فرزندانم را که با گرسنگی از خانه بیرون شده‌اند به تو می سپارم. پس از این دعا، نوری پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفت که با آن، راه می پیمود تا به باغ بنی النجار رسید و دید که آن دو، دست در گردن هم، در آن جا خوابیده‌اند و آسمان، طبقی از ابرهای متراکم بر سرشان گرفته است. باران، چنان تند می بارید [صفحه ۵۳] که کسی، هرگز نظیرش را ندیده بود اما خداوند متعال آن دو را از بارش باران در امان داشته بود و حتی یک قطره باران بر آنها نباریده بود. مار بزرگی که پوستش دارای موهای پر پشت، چون خوشه‌های خرمن بود، آن دو را در کنف حمایت خویش گرفته بود. آن مار بال داشت که با یکی حسن و با دیگری حسین را در بر گرفته بود. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها افتاد، سرفه‌ای کرد و مار خود را کنار کشید، در حالی که چنین می گفت: بار پروردگارا! تو و فرشتگانت را به گواهی می گیرم که من این دو فرزندان پیامبرت را نگه داشتم تا صحیح و سالم به او باز دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله از وی پرسید: ای مار! تو کسیتی؟ پاسخ داد: من، پیک پرانم به سوی تو. پرسید: کدام پران؟ گفت: پران «نصیین» که گروهی از «بنی ملیح» اند. ما آیه‌ای از کتاب خدای عزوجل را فراموش کرده‌ایم به همین جهت، مرا به سوی تو فرستادند تا آن چه را که از کتاب خدا فراموش کرده‌ایم به ما بیاموزی، اما هنگامی که به این محل

رسیدم، از ندا دهنده‌ای شنیدم که ندا در داد: ای مار! این دو، فرزندان رسول خدایند، آن‌ها را از آفت‌ها و بلاها، و حوادث شب و روز، نگهدار! من نیز از آن‌ها نگهداری کردم تا صحیح و سالم به تو سپردم. سپس مار آیه را فراگرفت و بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله، حسن را بر شانه‌ی راستش و حسین را بر شانه‌ی چپش نهاد و راه افتاد که در راه علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: پدر و مادرم به فدایت، یکی از فرزندان را به من بده تا سبک گردی! پاسخ داد: برو که خدا سخت را شنید و مقامت را دانست. یکی دیگر از اصحاب نیز همان گفت و همان پاسخ را شنید. علی علیه السلام نیز به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! یکی از [صفحه ۵۴] بچه‌ها را به من بدهید تا بارتان را سبک ساخته باشم. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به حسن کرد و گفت: حسن جان! به شانه‌ی پدرت می‌روی؟ پاسخ داد: یا جدا، به خدا که شانه‌ی تو برای من از شانه‌ی پدرم دوست داشتنی‌تر است. سپس نگاهی به حسین کرد و گفت: حسین جان! به دوش پدرت می‌روی؟ وی نیز پاسخ داد، یا جدا، به خدا که من نیز همان گویم که برادرم حسن گفت، به راستی که دوش تو برای من از دوش پدرم دوست داشتنی‌تر است. بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را به خانه‌ی دخترش فاطمه آورد، فاطمه مقداری خرما را که برای آن‌ها ذخیره کرده بود، به جلوشان نهاد تا خوردند و سیر شدند و خوش حال گشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو گفت: حال به پا خیزید و با یکدیگر کشتی گیرید! آن دو برخاستند که با یکدیگر کشتی گیرند. فاطمه که برای کاری از خانه بیرون شده بود وقتی برگشت شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: ای حسن! حسین را بگیر و زمین بزن! فاطمه علیها السلام [با تعجب] به پدر گفت: بابا! شگفتا! آیا یکی را بر دیگری می‌شورانی؟ آیا بزرگ‌تر را بر کوچک‌تر دلیر می‌سازی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دخترم آیا نمی‌خواهی که من بگویم، ای حسن! حسین را بگیر و بیندازش در حالی که حبیب جبرئیل، همینک می‌گوید، ای حسن! حسین را بگیر و بر زمین بزن. [۵۷]. [صفحه ۵۵]

روزه گرفتن و ایثار در کودکی

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام في قوله عزوجل: «يوفون بالنذر» [۵۸]، قال «مرض الحسن و الحسين عليهما السلام و هما صبيان صغيران، فعادهما رسول الله صلى الله عليه و آله و معه رجلان، فقال احدهما: يا أبا الحسن! لو نذرت في إنيك نذرا إن الله عافهما. فقال: أصوم ثلاثة أيام شكرا لله عزوجل و كذلك قالت فاطمة عليها السلام و قال الصبيان: و نحن أيضا نصوم ثلاثة أيام و كذلك قالت جاريتهم فضة. فألبسهما الله عافية فأصبحوا صياما و ليس عندهم طعام. فانطلق علي عليه السلام الى جار له من اليهود، يقال له شمعون، يعالج الصوف. فقال: هل لك أن تعطيني جزء من صوف تغزلها لك ابنة محمد بثلاثة أصوع من شعير؟ قال: نعم، فأعطاه فجاء بالصوف و الشعير، و أخبر فاطمة عليها السلام فقبلت و أطاعت، ثم عمدت فغزلت ثلث الصوف، ثم أخذت صاعا من الشعير فطحنته و عجنته و خبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد قرص. و صلى علي عليه السلام مع النبي صلى الله عليه و آله المغرب، ثم أتى منزله، فوضع الخوان و جلسوا خمستهم، فأول لقمه كسرها علي عليه السلام إذا مسكين قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد، أنا مسكين من مساكين المسلمين، أطعموني مما تأكلون اطعمكم الله علي موائد الحنة. فوضع اللقمه من يده، ثم قال: فاطمه ذات المجد و اليقين يا بنت خير الناس أجمعين أما ترين لبائس المسكين جاء إلى الباب له حنين يشكوا إلى الله و يستكين يشكوا إلينا جئنا حزين [صفحه ۵۶] كل امرئ بكسبه رهين من يفعل الخير يقف سمين موعده في جنه رهين حرمها الله علي الضنين و صاحب البخل يقف حزين تهوى به النار إلى سجين شرابه الحميم و الغسلين فأقبلت فاطمة عليها السلام تقول: أمرك سمع يابن عم و طاعة ما بي من لوم و لا رضاعة عذيت باللب و بالبراعة أرجوا إذا أشبعت من مجاعة أن ألحق الأخي و الجماعة و أدخل الجنة في شفاعته و عمدت الى ما كان علي الخوان فدفعته الى المسكين و باتوا جياعا و أصبحوا صياما لم يذوقوا إلا الماء القراح. ثم عمدت الى الثلث الثاني من الصوف فغزلته، ثم أخذت صاعا من العشير فطحنته و عجنته، و خبزت منه خمسة أقراص، لكل واحد قرص، و صلى علي عليه السلام

المغرب مع النبی صلی الله علیه و آله، ثم أتى منزله، فلما وضع الخوان بين يديه و جلسوا خمستهم فأول لقمه كسرها على عليه السلام إذا يتيم من يتامى المسكين، قد وقف بالباب فقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد، أنا يتيم من يتامى المسلمين أطعموني مما تأكلون أطعمكم الله على موائد الجنة. فوضع على عليه السلام اللقمه من يده ثم قال: فاطم بنت السيد الكريم بنت نبى ليس بالزيم قد جاءنا الله بذا اليتيم من يرحم اليوم هو الرحيم موعده فى جنه النعيم حرمها الله على اللثيم و صاحب البخل يقف ذميم تهوى به النار إلى الجحيم شرابها الصديد و الحيم [صفحه ۵۷] فأقبلت فاطمه عليها السلام و هى تقول: فسوف أعطيه و لأبألى و أوثر الله على عيالى أمساو جياعا و هم أشبألى اصغر هم يقتل فى القتال بكر بلا- يقتل باغتيال لقاتله الويل و الوبال يهوى به النار إلى سفال كبوله زادت على الأكبال ثم عمدت فأعطته جميع ما على الخوان و باتوا جياعا لم يذوقوا إلا الماء القراح و اصبحوا صياما و عمدت فاطمه عليها السلام فغزلت الثلث الباقي من الصوف و طحنت الصاع الباقي و عجنته و خبزت منه خمسه أقراص، لكل واحد قرص و صل على عليه السلام المغرب مع النبی صلی الله علیه و آله ثم أتى، منزله من أسراء المشركين قد وقف بالباب، فقال: السلام عليكم يا اهل بيت محمد، تأسرونا و تشدوننا و لاتطعمونا! فوضع على عليه السلام القمه من يده، ثم قال: فاطم يا بنت النبى احمد بنت النبى سيد مسود قد جاءك الأسير ليس يهتد مكبلا فى غله مقيد يشكوا الينا الجوع قد تقدد من يطعم اليوم يجده فى غد عند العلى الواحد الموحد ما يزع الزارع سوف يحصد فأعطين لا تجعله ينكد فأقبلت فاطمه عليها السلام و هى تقول: لم يبق مما كان غير صاع قد دبرت كفى مع الذراع شبلاى و الله هما جياع يا رب لا تتركهما ضياع أبوهما للخير ذواصطناع عبل الذراعين طويل الباع [صفحه ۵۸] و ما على رأسى من قناع ألا عبا نسجتها بصاع و عمدوا الى ما كان على الخوان فأعطوه و باتوا جياعا و اصبحوا مفطرين و ليس عندهم شىء. قال شعيب فى حديثه: و أقبل على بالحسن و الحسين عليهما السلام نحو رسول الله صلى الله عليه و آله و هما يرتعشان كالفراخ من شدة الجوع، فلما بصربهم النبى صلی الله علیه و آله قال: يا أبا الحسن! شدا ما يسوء نى ما أرى بكم، إنطلق إلى ابنتى فاطمه، فانطلقوا إليها و هى فى محرابها، قد لصق بطنها بظهرها من شدة الجوع و غارت عيناها، فلما رآها رسول الله صلى الله عليه و آله ضمها اليه و قال: واغوثاه بالله، انتم منذ ثلاث فيما أرى! فهبط جبرئيل فقال: يا محمد! خذ ما هيا الله لك فى أهل بيتك. قال: و ما آخذ يا جبرئيل؟ قال: (هل أتى علل الانسان حين من الدهر) [۵۹] حتى إذا بلغ: [۶۰] (ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا). [۶۱]. امام جعفر صادق عليه السلام در شأن نزول آيهى: (يوفون بالنذر) [۶۲] به روايت از پدرش، امام محمد باقر عليه السلام، مى فرمايد، حسن و حسين كه [در آن زمان] كودكان كوچكى بودند، بيمار شدند. پيامبر صلى الله عليه و آله به همراه دو مرد، به عيادتشان آمد. يكي از آن دو مرد عليه السلام گفت: با اباالحسن! اى كاش براى پسرانت نذرى مى كردى تا خدا شفايشان مى داد. على عليه السلام گفت: براى سپاس از خداوند متعال، سه روز روزه [صفحه ۵۹] مى گيرم. فاطمه نيز چنين گفت و كودكان نيز گفتند: ما نيز سه روز، روزه مى گيريم. كنيزشان فضه نيز همان را گفت. خدا به آن دو لباس عافيت پوشانيد و آنان در حالى كه غذايى نداشتند، روزه گرفتند. على عليه السلام پيش همسايه‌ى خود، شمعون يهودى كه پشم ريسى مى كردى، رفت و به وى گفت: مى خواهى پشم گوسفندى را كه براى رسيدن آماده است، به دختر محمد بدهى تا آن را در ازاي سه پيمانه جو بريسد؟ گفت آرى و داد. على عليه السلام پشم و جو را پيش فاطمه عليها السلام آورد و ماجرا را به او گفت، فاطمه عليها السلام نيز پذيرفت و شروع كرد به ريسيدن. پس از آن كه يك سوم پشم را ريسيد، يك پيمانه از جو را برداشت و آرد كرد و خمير ساخت و از آن پنج قرص نان - به تعداد خانواده - پخت. موقع مغرب، على عليه السلام پس از آن كه نماز را با پيامبر صلى الله عليه و آله خواند به خانه آمد. سفره گسترده شد و هر پنج تن به گرد آن نشستند. على عليه السلام تا نخستين لقمه را گرفت، مسكينى بر در خانه ايستاد و گفت: اى خانواده‌ى محمد! درود بر شما! من درمانده‌اى از درماندگان مسلمانم، مرا از آن چه مى خوريد اطعام كنيد، خدا شما را از سفره‌هاى بهشتى اطعام كند. على عليه السلام لقمه را از دست نهاد و رو به فاطمه كرد و گفت: -فاطمه! اى داراى مجد و يقين، اى دختر برترين مردم!- آيا اين بى‌نوا و درمانده را نمى بينى كه بر در خانه مى نالد؟- او به خدا روى آورده و مى نالد، و از درد و گرسنگى خود، به ما شكوه مى كند.- هر كس در گرو كارى

است که می‌کند و هر که کار نیک کند بهر مند گردد. [صفحه ۶۰] - جایگاه چنین کسی در بهشت جاودان و سرسبز خواهد بود که خدا آن را بر بخیل حرام کرده است. - انسان بخیل در روز رستاخیز، اندوهناک خواهد ماند و آتش دوزخ وی را به کام خود خواهد کشید که شراب آن، آب جوشان و چرکاب خواهد بود. فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: - پسر عمو! دستور را شنیدم و از جان پذیرفتم که من خسیس و کنس، نیستم. - من شهد خردورزی و خبرگی را از کودکی چشیده‌ام و امید آن دارم که با سیر ساختن گرسنه‌ای، به گروه نیکان پیوندم و با شفاعت آنان به بهشت روم. و سپس آن چه را که در سفره بود برداشت و به مسکین داد. آن‌ها، آن شب را گرسنه سحر کردند و صبح، روزه گرفتند در حالی که جز آب خالص نچشیده بودند. روز بعد، فاطمه علیها السلام یک سوم دیگر از پشم را رسید و سپس یک پیمانه از جو را آرد کرد و خمیر ساخت و از آن به تعداد خانواده، پنج قرص نان پخت. علی علیه السلام پس از آن نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، به خانه برگشت. سفره گسترده شد و همه‌ی آن پنج تن به گرد آن جمع شدند. علی علیه السلام تا خواست اولین لقمه را بردارد، یتیمی بر در خانه‌ی ایستاد و گفت: درود بر شما ای خانواده‌ی محمد! من یتیمی مسلمان هستم، از آن چه می‌خورید مرا نیز بخورانید، خدا شما را از سفره‌های بهشتی بخوراند! علی علیه السلام لقمه‌ای را که در دست داشت به سفره نهاد و چنین گفت: - فاطمه! ای دختر مردی بزرگ و کریم! ای دخت پیامبری که فرومایه نیست. [صفحه ۶۱] - خدا، این یتیم را بر در ما فرستاده است و هر که امروز مهربانی کند، در روز رستاخیز مورد رحمت قرار خواهد گرفت. - و جایگاهش فردا در بهشت مملو از نعمت، خواهد بود که خدا آن را بر فرومایگان حرام کرده است. و هر که بخل ورز باشد، نکوهیده ماند و آتش دوزخ، وی را به کام خویش کشد، دوزخی که شرابش از آب جوشان و چرکاب تن دوزخیان خواهد بود. فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ، چنین گفت: - آن (افطاری شب دوم) را به او (یتیم) می‌دهم و خدا را بر اهل و عیالم مقدم می‌دارم. - بگذار کودکانم شب را گرسنه به سر کنند که پسر کوچکم در جنگ، کشته خواهد شد. - او را در کربلا، ناجوانمردانه خواهند کشت، وای بر قاتلان او با آن جرم سنگینشان! - آتش دوزخ، قاتل او را به درک اسفل خواهد کشید و زنجیرهای آویخته بر او، بیش از زنجیرهای همه‌ی دوزخیان خواهد بود. سپس هر چه را که در سفره بود، به یتیم داد و آن شب را نیز در حالی که جز آب نخورده بودند، سحر کردند و روز را با روزه آغاز کردند. فاطمه علیها السلام ثلث آخر پشم را نیز رسید و باقی ماندی جو را آرد ساخت و خمیر کرد و از آن به تعداد خانواده، پنج قرص نان پخت. علی علیه السلام روز سوم نیز، پس از آن که نماز مغرب را با پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، به خانه‌اش آمد، سفره را پیش وی گسترده و هر پنج تن به گرد آن نشستند. اما تا علی علیه السلام خواست اولین لقمه را بردارد اسیری از مشرکان، بر در [صفحه ۶۲] خانه آمد و گفت: درود بر شما ای خانواده‌ی محمد! ما را اسیر می‌کنید، به بند می‌کشید و غذایی به ما نمی‌دهید! علی علیه السلام لقمه‌ای را که در دستش بود، به سفره نهاد و گفت: - فاطمه! ای دختر پیامبر پسندیده و ستوده، ای دخت پیامبر بزرگ و بزرگوار! - اسیری گمراه به تو روی آورده، در حالی که در زنجیر اسارت گرفتار است. - ژنده پوش و آشفته است و از گرسنگی به ما شکوه می‌کند، هر که امروز، اطعام کند فردا پاداش آن را خواهد یافت؛ - پیش خدایی که بزرگ و فرد و یکتا است. «هر کس آن درود عاقبت کار که کشت.» - پس به او غذا بده و او را دست خالی و امگذار! فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ چنین سرود: - از آن چه بود جز پیمانه‌ای نمانده است، دست و بازوی من (در اثر آسیاب کردن) پینه بسته است. - به خدا کودکانم گرسنه‌اند، خدایا آن دو را به خود و امگذار که هلاک می‌شوند. - پدرشان، گرچه ستر بازو و قوی پنجه است، گشاده دست و بسیار بخشنده است. - من بر سر خویش پوششی جز یک عبا ندارم که آن را در برابر یک پیمانه جو، به دست آورده و بافته‌ام. آن شب هر چه در سفره داشتند، به اسیر بخشید و خود، شب را با گرسنگی سر کردند و صبح، چیزی برای خوردن نداشتند. [صفحه ۶۳] راوی حدیث (شعیب) در ادامه می‌گوید: علی علیه السلام حسن و حسین را که از شدت گرسنگی، مانند جوجه می‌لرزیدند، به پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برد. هنگامی که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها افتاد، رو به علی کرد و گفت: یا اباالحسن! شما را با این حال و روز دیدن

مرا بسیار سخت است؛ پیش دخترم فاطمه بروید. به نزد فاطمه رفتند و او را در محراب عبادتش دیدند که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گود افتاده بود. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، در آغوشش کشید و گفت: پناه بر خدا! آیا شما سه روز است که چنین بوده‌اید؟ در این حال جبرئیل فرود آمد و گفت: یا محمد! بگیر آن چه را که خدا درباره‌ی خاندانت برای تو فر فرستاده است! ای جبرئیل! چه چیزی را باید بگیرم؟ و جبرئیل خواند: (هل أتى على الإنسان حين من الدهر... تا رسید به آیه‌ی ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا). [۶۳] [۶۴].

امام حسین خود را معرفی می‌کند

شیخ صدوق به سند خود از خالد بن ربیع نقل می‌کند که وی گفت: «امیرمؤمنان برای کاری به مکه وارد شد و بادیه‌نشین را دید که به پرده‌های کعبه چنگ زده بود و در راز و نیاز با خدا، چنین می‌گفت: ای صاحب‌خانه! خانه، خانه‌ی تو، و مهمان، مهمان توست و هر میزبانی از مهمانش به نوعی پذیرایی می‌کند و تو پذیرایی مرا امشب، آمرزش گناهانم قرار ده! امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همراهانش گفت: آیا سخن اعرابی را می‌شنوید؟ [صفحه ۶۴] گفتند: آری می‌شنویم، گفت: خدا کریم‌تر از آن است که میهمانش را نپذیرد.» راوی در ادامه می‌گوید: «شب دوم، علی علیه‌السلام باز همان بادیه‌نشین را دید که به رکن کعبه چنگ زده و گوید: ای عزیز که در عزت خویش عزیزی، در عزت، از تو عزیزتر، کسی نیست، تو را به عزت عزتت، مرا چنان عزت بخش که کسی آن را درک نتواند کرد. به تو روی آورده و دست به دامن تو شده‌ام، تو را به حق محمد و آل محمد، مرا آن ده که جز تو کسی نتواند داد و از من، آن را بگردان که جز تو کس نتواند بگرداند! امیرمؤمنان به یارانش گفت: به خدا این به زبان سریانی، اسم اعظم است که حبیبم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن را به من یاد داده است. او بهشت را از خدا خواست که به وی داد و دوری از دوزخ را خواست که از وی دورش ساخت. شب سوم نیز علی علیه‌السلام او را دید که به رکن کعبه چنگ زده بود و چنین می‌گفت: ای آن که در جایی ننگند و جایی از او خالی نباشد، این بادیه‌نشین را چهار هزار درهم روزی کن! امیرمؤمنان پیش رفت و به وی گفت: ای اعرابی! از پروردگارت پذیرایی خواستی پذیرایی‌ات کرد، بهشت خواستی داد و دوری از دوزخ خواستی، دورت ساخت با این همه امشب از او چهار هزار درهم می‌طلبی؟! بادیه‌نشین گفت: تو کیستی؟ گفت: من علی، پسر ابوطالب، هستم. بادیه‌نشین گفت: به خدا که خواست و مراد من تویی و من نیاز خود، از تو خواهم خواست. پرسید: ای اعرابی بگو بینم چه می‌خواهی؟ گفت: هزار درهم برای مهریه، هزار درهم برای پرداخت قرض، هزار درهم برای خرید خانه و هزار درهم برای این که زندگی کنم. علی علیه‌السلام گفت: ای بادیه‌نشین به [صفحه ۶۵] انصاف خواستی. وقتی که از مکه رفتم، در مدینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌ام بیا! بادیه‌نشین، پس از آن که یک هفته در مکه ماند، در جست و جوی امیرمؤمنان به شهر پیامبر صلی الله علیه و آله شتافت و در آن جا ندا در داد: چه کسی مرا به خانه‌ی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام راه می‌نماید؟ از میان کودکان، حسین بن علی علیه‌السلام هستم. بادیه‌نشین گفت: پدرت کیست؟ گفت: امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب. پرسید: مادرت کیست؟ گفت: بزرگ بانوی بانوان جهان، فاطمه زهرا. پرسید: پدر بزرگت چه کسی است؟ گفت: رسول خدا، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله. پرسید: مادرت بزرگت کیست؟ گفت: خدیجه، دختر خویلد. پرسید: برادرت کیست؟ گفت، ابو محمد، حسن بن علی. گفت: راستی که جهان را با هر دو جانبش دارایی، به پیش امیرمؤمنان برو و به او بگو، همان بادیه‌نشین که در مکه ضمانتش کردی، بر در خانه است. حسین بن علی علیه‌السلام وارد شد و گفت: باباجان! بادیه‌نشین بر در است و می‌پندارد که در مکه ضمانت شده است. علی علیه‌السلام رو به فاطمه کرد و گفت: آیا در خانه چیزی هست که اعرابی بخورد؟ گفت: نه. امیرمؤمنان لباس پوشید و از خانه خارج شد و گفت: ابو عبدالله سلمان فارسی را که آمد امیرمؤمنان گفت: یا اباعبدالله [۶۵]! باغی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم کاشته بود، به خریداران عرضه کن! سلمان به بازار رفت و باغ را به دوازده درهم فروخت و

بهای آن را به نزد علی علیه السلام آورد و بادیه‌نشین را نیز حاضر ساخت. علی علیه السلام افزون بر [صفحه ۶۶] چهار هزار درهم، چهل درهم نیز بر او اتفاق کرد. این خبر به درماندگان و گدایان مدینه رسید و آن‌ها در کنار علی، گرد آمدند، مردی از انصار به سوی فاطمه علیها السلام رفت و او را از ماجرای باخبر ساخت، فاطمه علیها السلام وی را دعا کرد و گفت: خدا تو را برای این کار پاداش، دهد! علی علیه السلام نشست و درهم‌ها را پیش پایش به زمین ریخت تا این که یارانش به دور او گرد آمدند و او درهم‌ها را مشت مشت برداشت و به هر مردی مشت می داد تا این که تمام شد و درهمی نیز نماند. هنگامی که به خانه آمد فاطمه علیها السلام به او گفت: پسر عمو! باغی را که پدرم برایت کاشته بود فروختی؟ گفت: آری به برتر از آن در دنیا و آخرت فروختم. پرسید: قیمتش کو؟ گفت: پیش از آن که از من خواهش کنند، به چشمان خواهشگری بخشیدم که شرمم آمد با ذلت خواستن و تمنا، تحقیر شوند. فاطمه علیها السلام گفت: من گرسنه‌ام، کود کانم گرسنه‌اند و تردیدی ندارم که تو نیز مانند ما در گرسنگی به سر می‌بری، با این حال، آیا درهمی نیز از آن به ما نماند؟! این گفت و گوشه‌ی لباس علی علیه السلام را گرفت. علی علیه السلام گفت: یا فاطمه رهایم کن! گفت: نه به خدا، رها نمی‌کنم تا پدرم میان من و تو، حکم کند. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و گفت، یا محمد! خدا تو را درود می‌فرستد و می‌فرماید: به علی سلام مرا برسان و به فاطمه نیز بگو: «تو را نمی‌رسد که، دست فرا دست علی علیه السلام زنی و اعتراض را بر دامنش دست آویزی. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل علی علیه السلام آمد، دید فاطمه علیها السلام، علی را چسبیده است، به او فرمود: دخترم چرا علی را گرفته‌ای؟ گفت: [صفحه ۶۷] پدر جان باغی را که تو برایش غرس نموده بودی، به دوازده درهم فروخته، اما حتی یک درهم برای خودمان باقی نگذاشته تا با آن غذایی بخیرم. پیامبر فرمود: عزیزم! جبرئیل از پروردگرم به من سلام رساند و گفت، به علی از پروردگارش سلام برسانم و مرا فرمود که به تو بگویم، تو نباید بر دستان علی بزنی و بر لباسش در آویزی! فاطمه علیها السلام گفت: من از خدا آمرزش می‌خواهم و دیگر چنین نخواهم کرد. فاطمه علیها السلام گوید: پدر و شوهرم، علی از خانه خارج شده هر یک به سویی رفتند، چیزی نگذشت که پدرم با هفت درهم سیاه هجری باز آمد و گفت: فاطمه! پسر عمویم کو؟ گفتمش: از خانه خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: این درهم‌ها را بگیر، وقتی که پسر عمویم آمد، بگو با آن‌ها برای شما غذایی بخرد. اندکی گذشته بود که علی علیه السلام آمد و گفت، پسر عمویم باز گشته بود، من بوی پاک او را در این جا می‌یابم! فاطمه گفت: آری، به من نیز مبلغی داد تا با آن برایمان غذایی بخری. علی علیه السلام گفت: بده به من! فاطمه، هفت درهم سیاه هجری را به او داد. علی علیه السلام گفت: بسم الله، سپاس بسیار و خالص، خدا را برازنده است و این، از روزی خدا عزوجل است. سپس گفت: حسن جان! با من بیا! به بازار آمدند و در آن جا مردی را دیدند که ایستاده بود و می‌گفت: کیست که به دارای بی‌نیاز و وفادار (خدا) قرضی دهد؟ علی علیه السلام گفت: پسر، این [صفحه ۶۸] درهم‌ها را به او بدهم؟ حسن گفت: آری، به خدا، پدر جان. علی علیه السلام درهم‌ها را به وی داد و حسن پرسید: بابا جان همه‌ی درهم‌ها را به وی دادی؟ گفت: آری پسر، آن که اندک را دهد، به دادن بسیار نیز توانا است. راوی گوید: علی علیه السلام پس از آن، به خانه مردی می‌رفت تا از وی پولی قرض کند، او در راه، بادیه‌نشینی را دید که ماده شتری به همراه داشت و به او گفت: یا علی این ماده شتر را از من بخر! گفت: پولش را ندارم. گفت: مهلت می‌دهم تا پرداخت کنی. پرسید: ای بادیه‌نشین به چند؟ گفت: به صد درهم. علی علیه السلام رو به حسن، گفت: حسن جان! شتر را بگیر و او گرفت. علی علیه السلام به راه افتاد و به بادیه‌نشینی دیگر برخورد کرد همشکل بادیه‌نشین پیشین بود اما لباسی دیگر گونه پوشیده بود. گفت: یا علی! شتر را می‌فروشی؟ علی علیه السلام گفت: می‌خواهی با آن چه کنی؟ در نخستین جهادی که پسر عمویت را پیش آید، با آن به جهاد می‌روم. علی علیه السلام گفت: اگر پذیری، این شتر، به رایگان از آن تو باشد. گفت، بهای آن را دارم و آن را به بهایش می‌خرم. تو آن را به چه قیمتی خریده‌ای؟ گفت: صد درهم. بادیه‌نشین گفت: من آن را صد و هفتاد درهم از تو می‌خرم. علی علیه السلام به حسن گفت: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را به وی ده، صد درهم آن برای آن بادیه‌نشین که شتر را از وی خریدیم و هفتاد

درهم نیز برای ما، تا با آن چیزی بخریم. حسن درهم‌ها را گرفت و شتر را به بادیه‌نشین داد. علی علیه السلام گوید: به راه افتادم تا آن بادیه‌نیشینی را که شتر را از وی خریده [صفحه ۶۹] بودم، پیدا کنم و پولش را بپردازم. در میان راه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، در جایی نشسته بود که او را پیش از آن در آن جا ندیده بودم و پس از آن نیز ندیدم. او که در میان راه اصلی، نشسته بود، تا مرا دید تبسم کرد و خندید تا آن جا که دندان‌های آسیابش نمایان شد. علی علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان دید به وی گفت: رویت خندان باد و خوش خبر باشی! پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا ابالحسن! تو در پی همان بادیه‌نیشینی هستی که شتر را به تو فروخت، تا بهای آن را به وی بپردازی؟ گف: آری، پدر و مادرم فدایت باد! گفت: یا ابالحسن! آن که شتر را به تو فروخت، جبرئیل و آن که آن را از تو خرید، میکائیل بود. شتر از ماده شتران بهشت است و درهم‌ها از جانب پروردگار جهانیان - عزوجل - آن‌ها را در راه خیر انفاق کن و از تنگدستی نترس! [۶۶].

مصباح هدایت و سفینهی نجات

عن محمد بن علی بن موسی، عن أبیه علی بن موسی، عن أبیه جعفر بن محمد، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و عنده ابی بن کعب. فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله: مرحبا بک یا ابا عبدالله، یا زین السماوات والأرض. قال له أبی: و کیف یکون یا رسول الله صلی الله علیه و آله زین السماوات والأرض أحد [صفحه ۷۰] غیرک؟ قال: یا ابی، والذی بعثنی بالحق نبیا، أن الحسین بن علی فی السماء اکبر منه فی الأرض، و إنه لمکتوب عن یمین عرض الله عزوجل: مصباح هدی، و سفینه نجاه، و إمام خیر، و یمن [۶۷]، و عز، و فخر، و بحر علم، و ذخر [فلم لا یکون كذلك؟] [۶۸] و أن الله عزوجل رکب فی صلبه نطفة طيبة مبارکة زکیة [خلقت من قبل أن یکون مخلوق فی الأرحام أو یمجرى ماء فی الأضلاب أو یکون لیل و نهار]. [۶۹] و لقد لقن دعوات ما یدعوا بهن مخلوق إلا حشره الله عزوجل معه و کان شفیعه فی آخرته، و فرج الله عنه کربه، و قضی بها دینه، و یسر أمره، و أوضع سیبله، و قواه علی عدوه، و لم یهتک ستره. فقال له ابی بن کعب: و ما هذا الدعوات یا رسول الله؟ قال: تقول إذا فرغت من صلاتک و أنت قاعد: اللهم إنی أسألك بکلماتک، و معاهد عرشک، و سکان سماواتک و أرضک، و أنبیائک و رسلک، أن تستجیب لی، فقد رهقنی من أمری عسرا، فأسألك أن تصلی علی محمد و آل محمد، و أن تجعل لی من أمری یسرا. فان الله عزوجل یسهل أمرک، و یشرح صدرک، و یلقنک شهادة أن لا اله إلا الله عند خروج نفسک. فقال له ابی: یا رسول الله فما هذه النطفة التي فی صلب حبیبی الحسین؟ [صفحه ۷۱] قال: مثل هذه النطفة کمثل القمر، و هی نطفة تبیین و بیان، یکون من اتبعه رشیدا و من ضل عنه هویا [غویا]. فقال: فما اسمه و ما دعاؤه؟ قال: اسمه علی و دعاؤه: یا دائم یا دیموم، یا حی یا قیوم، یا کاشف الغم، یا فارح الهم، یا باعث الرسل، یا صادق الوعد. من دعا بهذا الدعاء حشره الله عزوجل مع علی بن الحسین و کان قائده الی الجنة.... [۷۰]. امام جواد علیه السلام از پدرش امام رضا علیه السلام و او از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام، و او از پدرش امام صادق علیه السلام، و او از پدرش امام باقر علیه السلام، و او از پدرش امام سجاد علیه السلام، و او از پدرش امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت گفت: «ابی بن کعب پیش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که من وارد شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: آفرین بر تو یا ابا عبدالله! ای زینت آسمان‌ها و زمین! ابی بن کعب به او گفت: یا رسول الله! چگونه جز تو، زینت آسمان‌ها و زمین، تواند بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای ابی! سوگند به آن که مرا به حق پیامبری برانگیخته، به راستی که حسین بن علی، در آسمان بزرگ‌تر از آن که در زمین شناخته می‌شود. هر آینه بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته شده است: حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات، پیشوای نیکی و برکت و عزت و افتخار، و دریای دانش و گنجی است که برای آینده اندوخته شده است. چرا چنین نباشد که خدای [صفحه ۷۲] عزیز و جلیل، در پشت او، نسل پاک و پاکیزه و با برکتی را قرار داده است که پیش از آن که آفریده‌ای در رحم‌های زنان و پشت

مردان بوده باشد، یا شب و روزی آفریده شده باشد؛ این نسل آفریده شده بود. به او (امام حسین علیه السلام)، دعاها بی الهام شده است که هرگز آفریده‌ای، خدا را با آن‌ها نخواند، مگر این که خدای عزوجل وی را با او محشور سازد و در سرای دیگر شفیعش باشد و خدا گره از کارش بگشاید و اندوهش برطرف سازد، قرضش را ادا نماید، مشکلش را آسان گرداند، راهش را هویدا سازد، او را بر خصمش، نیرو دهد و پرده‌اش را ندرد. ابی بن کعب گفت: یا رسول الله! این دعاها که گفتم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آن گاه که از نماز در آمده‌ای و نشسته‌ای، می‌گویی: بار پروردگارا! تو را به کلمه‌های خودت، به پایه‌ها و استوانه‌های تخت قدرتت، به ساکنان آسمان‌ها و زمینت، به پیامبران و فرستادگان می‌خوانم و از تو می‌خواهم، خواسته‌ی مرا برآوری که دشواری کارم، مرا به سختی گرفتار ساخته است، پس از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و کار مرا آسان گردانی. پس از آن این دعا را خواندی، خداوند متعال، مشکل را آسان می‌سازد و سینه‌ات را گشاده می‌دارد و هنگام درآمدن روح از بدنت، شهادت به لا اله الا الله را، به تو تلقین می‌کند. ابی بن کعب گفت: یا رسول الله! آن نسلی که در پشت حبیب حسین است، کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این نسل، به ماه ماند که نسل نوربخش و روشنگر است. هر که از آن پیروی کند به رشد و کمال می‌رسد و هر که از آن دور افتد گمراه و [صفحه ۷۳] سرگردان می‌گردد. ابی پرسید: اسمش چیست و دعایش کدام است؟ فرمود: نامش علی و دعایش چنین است: ای پایدار، ای همیشه پاینده، ای زنده‌ی جاوید و ابدی، ای دردسوز، ای غم‌گشا، ای برانگیزنده رسولان و ای راست‌و‌عهده! هر کس خدا را با این دعا بخواند، خدا او را با علی بن حسین محشور سازد و وی را به سوی بهشت راه نماید...». [۷۱].

امام حسن و حسین از زبان رسول خدا

۱ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الولد ریحانه و ریحانتای الحسن و الحسین. [۷۲]. - رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «حسن و حسین، سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آن‌ها برتر است.» ۳ - عن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: أنا سید النبیین و علی بن ابی طالب سید الوصیین و الحسن و الحسین سید اشباب [صفحه ۷۴] أهل الجنة و الائمه بعدهما سادات المتقین، ولینا ولی الله وعدونا عدو الله، و طاعتنا طاعة الله و معصینا معصية الله عزوجل. [۷۳] - از امام حسن علیه السلام نقل است که گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: «من سرآمد انبیایم، علی بن ابی طالب سرو اوصیا، حسن و حسین، سرور جوانان جنتند و پیشوایان پس از آن دو، سروان پارسایانند. دوست ما، دوست خدا و خصم ما، خصم خدا و نافرمانی ما، نافرمانی خدا است.» ۴ - عن الحسن بن زیاد العطار، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام قول رسول الله: فاطمة سيدة نساء أهل الجنة. أسيده نساء عالمها؟ قال: ذلك مریم، و فاطمه سيدة نساء أهل الجنة من الأولین و الآخیرین. فقلت، فقول رسول الله صلی الله علیه و آله: الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة؟ قال: هما والله سیدا شباب أهل الجنة من الأولین و الآخیرین. [۷۴] - حسن بن زیاد عطار گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که گفت: «فاطمه» سرآمد بانوان بهشتی است.» پرسیدم: آیا فاطمه، تنها سرآمد زنان هم عصر خویش است؟ گفت: مریم، چنان است؛ فاطمه سرآمد بانوان بهشتی از اولین تا آخرین است. [صفحه ۷۵] گفتم: این سخن رسول خدا که گفت: حسن و حسین، سرور جوانان جنتند؛ چطور؟ گفت: به خدا که آن دو سرور جوانان جنت از اولین تا آخرینند.» ۵ - عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: أخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بيد الحسن و الحسین علیهما السلام فقال: من أحب هذین و أباهما و أمهما، کان معی فی درجتی یوم القيامة. [۷۵]. - حضرت علی علیه السلام گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود، گفت: هر کس این دو، و پدر و مادرشان را دوست دارد، روز رستاخیز، همراه من و در بلندای مرتبه‌ی من قرار خواهد گرفت.» ۶ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله إذا کان یوم القيامة زین عرش رب العالمین بکل زینة، ثم یؤتی بمنبرین من نور طولهما مائة میل،

فیوضع أحدهما عن یمن العرش و الآخر عن یسار العرش، ثم یؤتی بالحسن و الحسین علیهما السلام فیقوم الحسن علی أحدهما الحسین علی الآخر، یرین الرب تبارک و تعالی بهما عرشه کما یرین المرأة قرطابا. [۷۶]. - رسول خدا گفت: «زمانی که روز رستاخیز فرارسد، عرش پروردگار جهانیان را با هر زینتی آذین بندند، سپس دو منبر از نور، هر یک به طول صد میل می‌آوردند. یکی بر سمت راست عرش و دیگری بر سمت چپ عرش نهاده می‌شود. سپس حسن و حسین علیهما السلام را حاضر می‌سازند. حسن بر روی یکی از آن دو منبر و حسین بر روی دیگری می‌ایستد. خداوند تبارک و تعالی عرش خویش [صفحه ۷۶] را با آنها، زینت می‌دهد، چنان که زن، خود را، با گوشواره‌ی خویش.» ۷ - عن ابن عباس: قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم و عنده علی و فاطمة و الحسن و الحسین، فقال: اللهم إنک تعلم أن هؤلاء أهل بیتی و أکرم الناس علی فأحب من أحبهم و أبغض من أبغضهم و وال من والاهم و عاد من عاداهم، و أعن من أعانهم، و اجعلهم مطهرین من کل رجس، معصومین من کل ذنب، و أیدهم بروح القدس.... ثم التفت الی علی علیه السلام فقال: یا علی! إن فاطمة بضعة منی، و هی نور عینی و ثمره فؤادی، یسوءنی ماساءها و یسرنی ما سرها و أنها اول من یلحقنی من أهل بیتی فأحسن الیها بعدی، و أما الحسن و الحسین فهما ابنای و ریحانتای و هما سیدا شباب أهل الجنة، فلیکرما علیک کسمعک و بصرک.... [۷۷]. - از ابن عباس نقل است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین نشسته بودند. پیامبر گفت: با پروردگار! تو می‌دانی که اینان، اهل بیت من و گرامی‌ترین مردم برای منند، دوستداران آنان را، دوست بدار، و دشمنان آن‌ها را دشمن بدار، و یار آنان را، یار خصم آنان را، خصم باش، و یاری کنندگان آنان را، یاری کن. آنان را از هر ناپاکی، پاک ساز، و از هر گناهی و خطایی، مصون دار، و یا روح قدسی، تأییدشان کن! پیامبر صلی الله علیه و آله، سپس رو به علی علیه السلام کرد و گفت: یا علی! فاطمه، پاره‌ی تنم، نور چشمم و میوه‌ی دلم است، هر چه که او را بد آید، بدم آید و هر چه او را شاد سازد مرا نیز شاد می‌سازد، او نخستین کس از اهل بیت است که بر من می‌پیوندد، پس از من، [صفحه ۷۷] به او نیکی کن. حسن و حسین، دو پسر و دو دسته گل سرسبز و خوشبوی منند، آن دو، سرور جوانان جنتند، بایسته است که آن دو برای تو چون گوش و چشمت، گرامی باشند.... [۷۸]. [صفحه ۸۵]

اخبار آسمانی و پیش‌گویی از شهادت امام حسین علیه السلام

پیش‌گویی‌هایی پیامبر

۱ - عن ابن عباس: قال: إن رسول الله صلی الله علیه و آله کان جالسا ذات یوم اذا إقبل الحسن علیه السلام فلما رآه بکی، قم قال: إلی یا بنی، فما زال یدنیه حتی أجلسه علی فخذہ المینی، ثم إقبل الحسین علیه السلام فلما رآه بکی، ثم قال: إلی یا بنی، فما زال یدنیه حتی أجلسه علی فخذہ الیسری، ثم إقبلت فاطمة علیه السلام فلما رآها بکی، ثم قال: إلی یا بنیه، فأجلسها بین یدیه، ثم إقبل أمير المؤمنين علیه السلام فلما رآه بکی، ثم قال: إلی یا أخی، فما زال یدنیه حتی أجلسه إلی جنبه الأیمن، فقال له اصحابه: یا رسول الله! ما تری واحدا من هؤلاء إلا بکیت، أو ما فیهم من تسر برؤیته! فقال صلی الله علیه و آله: والذی بعثنی بالنبوة، و اصطفانی علی جمیع البریه انی و ایاهم لأکرم الخلق علی الله عزوجل، و ما علی وجه الأرض نسمة أحب الی منهم. اما علی بن ابی طالب أخی و شقیقی، و صاحب الأمر بعدی، و صاحب لوائی فی الدینا و الآخرة، و صاحب حوضی و شفاعتی، و هو مولی کل مسلم، و امام کل مؤمن، فی الدینا و الآخرة، و صاحب حوضی و شفاعتی، و هو مولی کل مسلم، و امام کل مؤمن، و قائد کل تقی، و هو وصیی و خلیفتی علی أهلی و امتی فی حیاتی و بعد مماتی، محبه محبی و مبغضی و بولایتہ صارت امتی مرحومه و بعد اوتہ صارت [صفحه ۸۶] المخالفه له منها ملعونه و انی بکیت حین إقبل لأنی ذکرت غدر الأمة به بعدی حتی انه لیزال عن مقعدی، و قد جعله الله بعدی، ثم لا یزال الأمر به حتی یضرب علی قرنه ضربه تخضب منها لحيته فی افضل الشهور، (شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی

و الفرقان) [۷۹]. و اما ابنتی فاطمه فانه سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین، و هی بضعة منی و هی نورعینی، و هی ثمره فوادی، و هی روحی التي بین جنبی، و هی الحواء الانسیة، متى قامت فی محرابها بین یدی ربها جبل جلاله زهر نورها لملائكة السماء كما یزهر نور الكواكب لأهل الأرض، و یقول الله عزوجل لملائكته: یا ملائكتی! انظروا إلى أمتی فاطمة سیده امائی، قائمه بین یدی ترتعد فرائصها من خیفتی، و قد اقبلت بقلبها علی عبادتی، أشهد کم أنى قد امنت شیعتها من النار. و انی لما رأيتها ذكرت ما یصنع بها بعدی، کأنی بها و قد دخل الذل بیتها و انتکت حرمتها، و غصبت حقها و منعت ارثها، و کسر [ت] جنبها و أسقطت جنبینها، و هی تنادی: یا محمداه فلا تجاب و تستغیث فلا تفتأ، فلا تزال بعدی محزونة مکروبه باکیه، تتذكر انقطاع الوحي عن بینها مره، تغاث، فلا تزال بعدی محزونة مکروبه باکیه، تتذكر انقطاع الوحي عن بینها مره، و تتذكر فراقی آخری، و تستوحش اذا جنبها اللیل لفقد صوتی الذی كانت تستمع الیه اذا تهجدت بالقرآن، ثم ترى نفسها ذلیله بعد أن كانت فی ایام أبیها عزیزه، فعند ذلك یونسها الله تعالی ذكره بالملائكة، فنادت بها بنات به مریم بنت عمران، فتقول: یا فاطمه (ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین) [۸۰] یا فاطمه (اقتنی [صفحه ۸۷] لربک و اسجدی وارکعی مع الراکعین). [۸۱]. ثم یتدی بها الوجع فتمرض، فیبعث الله عزوجل الیه مریم بنت عمران، تمرضها و تونسها فی علتها، فتقول عند ذلك: یا رب، انی قد سئمت الحیاء و تبرمت بأهل الدنیا، فألحقنی بأبی، فیلحقها الله عزوجل بی، فتكون اول من یلحقنی من اهل بیتی، فتقدم علی محزونة مکروبه مغموه مغصوبه مقتوله، فأقول عند ذلك: اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها، و أذل من أذلها و خلد نارك من ضرب جنبها حتی ألفت ولدها، فتقول الملائكة عند ذلك: آمین. و أما الحسن فانه ابنی و ولدی، و بضعة منی و قره عینی و ضیاء قلبی و ثمره فوادی و هو سید شباب أهل الجنه و حجه الله علی الأمة، أمره آمری و قوله قولی، من تبعه فانه منی و من عصاه فلیس منی، و انی لما نظرت الیه تذكرت ما یدری علیه من الذل بعدی، فلا یزال الأمر به حتی یقتل بالسم ظلما وعدوانا، فعند ذلك تبکی الملائكة و السبع الشداد لموته و یدیکه کل شیء حتی الطیر فی جو السماء و الحیتان فی جوف الماء فمن بکاه فمن بکاه لم تعم عینه یوم تعمی العیون و من حزن علیه لم یحزن قلبه یوم تحزن القلوب، و من زاره فی بقیعه ثبتت قدمه علی الصراط یوم تزل فیہ الأقدام. و أما الحسین فانه منی و هو ابنی و ولدی، و خیر الخلق بعد أخیه و هو امام المسلمین و مولی المؤمنین و خلیفه رب العالمین و غیاث المستغیثین و کھف المستجیرین و حجه الله علی خلقه اجمعین و هو سید شباب أهل الجنه و باب نجاه الأمة أمره امری و طاعته طاعتی من تبعه فانه منی و من عصاه فلیس منی و انی لما [صفحه ۸۸] رأیته تذكرت ما یصنع به بعدی، کأنی به و قد استجار بحرمی و قبری فلا یجار، فأضمه فی منامه الی صدری و أمره بالرحله عن دار هجرتی و أبشره بالشهاده، فیرتحل عنها الی أرض مقتله و موضع مصرعه أرض کرب و بلاء و قتل و فناء. تنصره عصابه من المسلمین، أو لئیک من سادة شهداء أمتی یوم القیامه، کأنی أنظر الیه و قد رمی بسهم فخر عن فرسه صریعا، ثم یدبح کما یدبح البکش مظلوما. ثم بکی رسول الله صلی الله علیه و آله و بکی من حوله و ارتفعت أصواتهم بالضحیح، ثم قام صلی الله علیه و آله و هو یقول: اللهم انی أشکوا الیک ما یلقى أهل بیتی بعدی، ثم دخل منزله. [۸۲]. از ابن عباس نقل شده است که «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست بود که حسن علیه السلام، به نزدش آمد. وقتی که پیامبر او را دید، گریست. سپس گفت: پسر من بیا به پیشم و او را به خود نزدیک ساخت و بر زانوی راستش نشانند. پس از آن حسین علیه السلام پیش آمد و با دیدن او نیز گریست و گفت: پسر من بیا به پیشم و او را نیز به خود نزدیک ساخت و بر روی زانوی چپش نشانند. سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را نیز تا دید، گریست و گفت: دختر من بیا به پیشم و او را پیش روی خود نشانند. سپس امیر مؤمنان آمد و با دیدن او نیز به گریه افتاد و گفت: برادر من بیا، و او را در سمت راست خود نشانند. اصحاب گفتند: یا رسول الله، هر یک از آنان را که دیدی، گریستی، آیا در میان آنها کسی نبود که تو را شاد سازد؟! گفت: سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت و بر همه‌ی مردمان برگزید، من و آنان، خدا را گرامی‌ترین آفریدگانیم و برای من، کسی دوست داستنی‌تر از [صفحه ۸۹] آنان، بر روی زمین نیست. علی بن ابی طالب، برادر من، همسانم و پس از من کاردارم است، او در دنیا و آخرت، پرچمدار و در قیامت، اختیاردار حوض من و شفاعت من است. او مولای هر مسلمان،

پیشوای هر مؤمن و پیشرو هر پارسا است. او هم در حال حیات و هم پس از مرگم، وصی و جانشین من بر اتم است. دوستدار او، دوست من و خصمی او، خصم من است. امت من با ولایت او، لایق رحمت، و مخالفانش، با عداوت او، در خور لعنت می‌گردند. گریه‌ی من هنگام دیدن او از آن بود که یاد آوردم پی از من، مسلمانان به او خیانت می‌کنند تا آن‌جا که او را از جایگاه من برکنار می‌نهند در صورتی که خدا آن را پس از من، ویژه‌ی وی ساخته است. برخورد مسلمانان با او همواره چنین خواهد بود تا ضربتی بر سرش زنند که محاسنش، از خون آن رنگین شود و این کار در بهترین ماه، یعنی ماه رمضان باشد، که قرآن، برای هدایت مردم با دلیل‌های روشنگر، راهگشا و کارآمدش در آن ماه نازل شده است. و اما دخترم، فاطمه، سرآمد تمام بانوان جهان، از ازل تا ابد، است. او پاره‌ای از جان من، نور چشم من، میوه‌ی دلم، و روح و روانی است که در جانم جاری است. او فرشته‌ی انسان نمایی است که هر گاه در محراب عبادتش و در پیشگاه پروردگار - جل جلاله - می‌ایستد، نورش بر فرشتگان آسمان چنان می‌درخشد که ستارگان بر اهل زمین. و خدای - عزوجل - فرشتگانش را می‌گوید: ای فرشتگان من! بهترین بندگانم، فاطمه را ببینید! در پیشگاه من ایستاده، با جان و دلش به عبادت من، روی آورده و تمام استخوان‌های وجودش از بیم من می‌لرزد. شما را گواه می‌گیرم که پیروان او را از آتش دوزخ در امام خواهم داشت. و من (پیامبر صلی الله علیه و آله) هنگامی که او را دیدم، یادم افتاد که پس از من، با او چه [صفحه ۹۰] خواهند کرد، گویی او را می‌بینم که شوکت و عزت از خانه‌اش رخت بسته، حرمتش شکسته، حش غصب شده، ارش پایمال گشته، پهلویش شکسته و جنینش، سقط شده است و او فریاد برمی‌آورد: یا محمداه! و کسی پاسخ نمی‌دهد؛ استمداد می‌کند و کسی به دادش نمی‌رسد. او پس از من همواره غمگین و اندوهناک و گریان خواهد بود، و گاه از این که وحی از خانه‌اش بریده شد و گاهی از دوری من، یاد می‌کند و می‌گرید. زمانی که سیاهی شب، رخ می‌نماید وحشت می‌کند چرا که دیگر صدای مرا که هنگام شب زنده داریم با قرآن می‌شنید، در نمی‌یابد. او در روزگار پدرش، گرامی بود، اینک شوکت خود را از دست رفته می‌یابد. آن وقت است که خداوند متعال، او را به واسطه‌ی فرشتگان، با یاد خودش مأنوس می‌سازد و فرشتگان با همان ندایی که پیش‌تر مریم، دختر عمران را خواندند، ندایش می‌دهند: ای فاطمه! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر همه‌ی زنان جهان برتری داده است. [۸۳] ای فاطمه! برای پروردگارت کرنش کن و سجده به جا آور و با رکوع کنندگان، رکوع نما! [۸۴] پس از آن رنجوری او آغاز می‌شود و در بستر بیماری می‌افتد. تا این که خدای - عزوجل - مریم، دختر عمران را می‌فرستد تا در بیماریش همدم وی باشد و از او پرستاری کند، آن‌گاه است که خدا را گوید: بار پروردگار! من از زندگی خسته و از اهل دنیا ملولم، مرا به پدرم ملحق ساز. خدای - عزوجل - نیز، او را به من ملحق می‌سازد و او از اهل بیتم نخستین کسی می‌شود که به من می‌پیوندد. او غمگین و رنجور و اندوهناک و محروم و کشته [صفحه ۹۱] شده، پیش من می‌آید و من، آن‌گاه می‌گویم: پروردگار! بر کسی که به او ستم کرد نفرین کن و کسی را که حق او را پایمال ساخت، مجازات کن و کسی را که او را خوار کرد، خوار ساز و کسی را که به پهلوی زد تا فرزندش را سقط کرد، در آتش خود برای ابد محبوس دار، و فرشتگان می‌گویند: آمین. و اما حسن، به راستی که او پسر من، فرزندم، پاره‌ای از تن من، روشنی چشمم، نور قلبم و میوه‌ی دلم است. هموست که سرور جوانان بهشت و حجت خدا بر امت است. کار او کار من و سخنش، سخن من است، و هر که از او پیروی کند، از من است و هر که او را نافرمانی کند، از من نیست. آن‌گاه که وی را دیدم، اهانتی را که پس از من بر وی خواهد رفت، یاد آوردم. او را پیوسته خوار خواهد داشت تا سرانجام، از سر ستم و دشمنی، با زهر شهید خواهند کرد. در آن زمان، فرشتگان هفت آسمان، همگان، حتی پرندگان، در فضای آسمان و ماهی‌ها، در اعماق دریاها خواهند گریست. در آن روزی که دل‌ها همه محزون خواهد شد، دل کسی که بر او غمگین شود، محزون نخواهد گردید و گام کسی که در بقیع، او را زیارت کرده باشد در آن روزی که گام‌ها، همه می‌لرزند بر روی پل صراط نخواهد لرزید. و اما حسین، به راستی که از من است، او پسر من، فرزندم، و پس از برادرش، برترین آفریدگان است. او پیشوای مسلمانان، مولای مؤمنان، خلیفه‌ی پروردگار جهانیان، فریاد رس دادخواهان، پناه امن پناهجویان و حجت

خدا بر همه‌ی آفریدگان است. همو سرور جوانان بهشت و درگاه نجات امت است، کار او، کار من و طاعتش، طاعت من است. هر که پیروش باشد از من است و هر که از او سر پیچد از من نیست. [صفحه ۹۲] من وقتی که او را دیدم به یاد آوردم آن چه را که بر او خواهد رفت. تو گویی من با او و در آن جا هستم و می‌بینم که به حرم و قبرم پناه می‌آورد، اما پناه داده نمی‌شود. من او را در عالم رؤیا، به آغوشم خواهم کشید و به کوچیدن از سرای هجرتم، فراخواهم خواند و به شهادت، بشارتش خواهم داد. او از آن‌جا به سرزمین قتلگاهش و به محل بر افتادنش، زمین «کرب» و «بلا» و صحرای قتل و فنا، کوچ خواهد کرد. گروهی از مسلمانان او را یاری خواهند کرد. آنان در روز رستاخیز، شهیدان امتم را سرورند. گویی او را می‌بینم که بر پیکرش تیر زده می‌شود؛ از اسبش به خاک می‌افتد، سپس مظلومانه، چون گوسفندی که سربریده شود، ذبح می‌گردد. پس از این سخن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و آنان که به گرد آن حضرت گرد آمده بودند، گریستند تا آنجا که صدای ناله و ضجه آنان بلند شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و در حالی که می‌گفت: بار پروردگارا از آن چه پس از من به اهل بیتم خواهد رسید، به تو شکوه می‌کنم؛ به خانه‌اش رفت. «۲- عن علی بن ابی طالب علیه‌السلام قال: بینا أنا و فاطمة و الحسن و الحسین عند رسول الله صلی الله علیه و آله اذا التفت الینا فبکی، فقلت: ما بیک یا رسول الله؟ فقال: ابکی مما یصنع بکم بعدی، فقلت: و ما ذاک یا رسول الله؟ قال: ابکی من ضربتک علی القرن، و لطم فاطمة خدها، و طعنه الحسن فی الفخذ، و السم الذی یسقی، و قتل الحسین. قال: فبکی اهل البیت جمیعا، فقلت: یا رسول الله! ما خلقنا ربنا إلا للبلاء! قال: ابشر یا علی، فإن الله عزوجل قد عهد إلی لا یجک إلا مؤمن و لا یغضک إلا [صفحه ۹۳] منافق. [۸۵]. از حضرت علی علیه‌السلام نقل است که گفت: «من، فاطمه، حسن و حسین، پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان، نگاهی به ما کرد و گریست. گفتم: یا رسول الله! به چه می‌گریی؟ گفت: به آن چه پس از من بر شما خواهد رفت. گفتم: یا رسول الله آن چیست؟ گفت: گریه‌ی من از آن ضربتی است که بر فرق سرت فرود آید؛ و از آن سیلی که بر گونه‌ی فاطمه زنند و از آن نیزه‌ای که بر پای حسن زنند و از زهری که او را مسموم سازد و از کشته شدن حسین. اهل خانه، همه، از این سخن رسول خدا، گریستند و من گفتم: یا رسول الله! پروردگاران، ما را تنها برای ابتلاء و آزمایش آفریده است! گفت: یا علی مژده باد تو را که خدای - عزوجل - مرا وعده داده که جز مؤمن دوستدار تو نگردد و غیر از منافق دشمن تو نباشد.» ۳- عن ابی جعفر علیه‌السلام قال: کان النبی صلی الله علیه و آله فی بیت أم سلمة، فقال لها: لا یدخل علی أحد، فجاء الحسین و هو طفل، فما ملکت معه شیئا حتی دخل علی النبی صلی الله علیه و آله. قدخلت أم سلمة علی اثره، فاذا الحسین علی صدره و إذا النبی صلی الله علیه و آله ببکی و إذا فی یده شی یقلبه. فقال النبی صلی الله علیه و آله: یا أم سلمة إن هذا جبرئیل یخبرنی أن هذا مقتول، و هذا التربة التي یقتل علیها، فضعیها عندک، فأذا صارت دما فقد قتل حبیبی. فقالت أم سلمة، یا رسول الله سل الله أن یدفع ذلک عنه. قال: قد فعلت فأوحی الله عزوجل إلی: أن له درجة لا ینالها أحد من المخلوقین، و أن له شیعة یشفعون فیشفعون، و أن المهدی من ولده، فطوبی لمن کن من أولیاء الحسین، و شیعته هم والله [صفحه ۹۴] الفائزون یوم القیامة. [۸۶]. - از امام باقر علیه‌السلام نقل است که گفت: «روزی، پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی ام سلمه بود که به او گفت، کسی را به پیش من راه نده. حسین - که آن زمان کودکی بود - به آن جا آمد. ام سلمه نتوانست وی را باز دارد و او به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. ام سلمه پشت سر او وارد خانه شد و حسین را دید که بر سینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که می‌گرید و چیزی در دست گرفته، زیر و رو می‌کند. پیامبر به ام سلمه گفت: اینک جبرئیل، به من خبر داد که پسر من، کشته می‌شود و این تربت از آن جایی است که در آن کشته خواهد شد، آن را با خود داشته باش و هر گاه تبدیل به خون گردد، بدان که حبیب حسین کشته شده است. ام سلمه گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که این سرنوشت را از وی برگرداند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این کار را کردم، اما خدای عزوجل برایم وحی کرد: او را مرتبتی است که کسی از آفریدگان بدان نرسد و او را شیعیانی است که شفاعت کنند و شفاعتشان پذیرفته شود و مهدی (عج) - از فرزندان اوست. خوشا به حال کسی که از دوستداران و شیعیان حسین باشد که آنان به خدا، در روز

رستاخیز رستگارانند.» ۴ - عن أبی عبدالله علیه السلام قال: لما علقت فاطمه علیها السلام بالحسین علیه السلام قال لها رسول الله: یا فاطمة إن الله قد وهب لك غلاما إسمه الحسین تقتله أمتی. قالت: فلا حاجة لی فیه. قال: إن الله عزوجل قد وعدنی فیه أن يجعل الأئمة من ولده. قالت: [صفحة ۹۵] قد رضیت یا رسول الله. [۸۷] از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «زمانی که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را باردار شد، رسول خدا به او گفت: خدا به تو پسری دهد که نامش حسین باشد و امتم او را می کشند. گفت: پس مرا نیازی به وی نیست. گفت: خدا به من وعده داده که امامان را از نسل او قرار دهد. گفت: راضی شدم، ای رسول خدا! ۵ - عن عبد الرحمان بن کثیر الهاشمی قال: قلت لأبى عبدالله علیه السلام جعلت فداک من أين جاء لولد الحسین الفضل علی ولد الحسن و هما یجریان فی شرع واحد؟ فقال: لا أریکم تأخذون به، إن جبرئیل نزل علی محمد صلی الله علیه و آله و ما ولد الحسین بعد، فقال له: یولد لك غلام تقتله أمتک من بعدک. فقال: یا جبرئیل لا حاجة لی فیه فخاطبه ثلاثا، ثم دعا علیا فقال له: إن جبرئیل یخبرنی عن الله عزوجل أنه یولد لك غلام تقتله أمتک من بعدک، فقال: لا حاجة لی فیه یا رسول الله، فخاطب علیا ثلاثا، ثم قال: إنه یكون فیه و فی ولده الإمامة والوارثة والخزانة. فإرسل الی فاطمة علیها السلام أن الله یشرك بسلامتک من بعدی. فقالت فاطمة: لیس لی حاجة فیه یا أبة فخاطبها ثلاثا ثم أرسل إليها لابد أن یكون فیه الإمامة و الوارثة و الخزانة، فقالت له: رضیت عن الله عزوجل فعلقت و حملت بالحسین فحملت سته أشهر، ثم وضعت و لم یعش مولود قط لسته أشهر غیر الحسین بن علی و عیسی بن مریم علیها السلام، فكفلته ام سلمة و كان رسول الله یأتیه فی کل یوم فیضع لسانه فی فم الحسین علیه السلام فیمصه حتی یروی فأنتب الله تعالی لحمه من لحم رسول الله صلی الله علیه و آله و لم یرضع من فاطمة علیها السلام و لا من غیرها لبنا قط، فلما [صفحة ۹۶] انزل الله تبارک و تعالی فیه: و حملة و فصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ أشده و بلغ أربعین سنة، قال رب أوزعنی أن أشکر نعمتک الی أنعمت علی و علی والدی و أن اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذریتی) [۸۸] فلو فال: اصلح لی ذریتی كانوا کلهم ائمة لکن خص هکذا. [۸۹] عبدالرحمان بن کثیر هاشمی گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردهم، برتری فرزندان حسین بر فرزندان حسن از کجا است، با این که هر دو، در یک راه می روند؟ گفت: نینم که چنین باوری داشته باشید. پیش از آن که حسین متولد شود، روزی جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و به او گفت: تو را پسری متولد شود که پس از تو امتت او را می کشند. گفت: یا جبرئیل مرا نیازی به وی نیست. جبرئیل گفتار خود را سه بار تکرار کرد، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را خواند و به او گفت: جبرئیل از جانب خدا به من خبر داده است: تو را پسری زاده شود که امتت او را می کشند. علی علیه السلام گفت: یا رسول الله مرا به وی نیازی نیست. پیامبر سه بار، این گفته را با علی تکرار کرد و در ادامه گفت: امامت، وراثت و خزانه داری گنجینه نبوت، در او و فرزندان او خواهد بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام پیام فرستاد که خدا به تو پسری را بشارت می دهد که امتم، پس از من او را می کشند. فاطمه گفت: باباجان مرا نیازی به وی نیست. [صفحة ۹۷] پیامبر، این را سه بار با او گفت، سپس این خبر را به او فرستاد که: حتما امامت و وراثت و خزانه داری گنجینه نبوت ناگزیر باید در او باشد. فاطمه گفت: در آن صورت، از خداوند متعال خوشنودم. فاطمه علیها السلام حسین را باردار شد و شش ماهه به دنیا آورد. قبل از «حسین بن علی»، جز «عیسی بن مریم» هرگز نوزادی شش ماهه به دنیا نیامده بود که زنده بماند. پس از تولد، ام سلمه، نگهداری از وی را به عهده گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر روز پیش حسین می آمد و زبانش را در دهان او می نهاد و او آن را آن قدر می مکید تا سیراب می شد. بدین ترتیب خداوند متعال، گوشت حسین علیه السلام را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله رویانید و حسین، از فاطمه علیها السلام و هیچ زنی دیگر شیر نخورد و آن گاه که خدای تبارک و تعالی در حق وی این آیه را فرستاد: «دوران باروری و شیرخواری او سی ماه باید تا به حد رشد رسد و چهل سالگی را دریابد، گفت: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس گویم و کار نیک چنان کنم که تو را پسند آید و مرا پس از خودم در میان فرزندانم، صالح و نیک نگهدار.» [۹۰]. اگر می گفت: «فرزندان مرا نیک ساز»، همه‌ی فرزندان او «امام» می شدند و لکن این

چنین تخصیص داد.» [۹۱]. [صفحه ۹۸] ۶ - عن علی علیه السلام قال: قال النبی صلی الله علیه و آله: یقتل الحسین شراً لأمه و یتبرء من ولده من یکفر بی. [۹۲]. - از حضرت علی علیه السلام نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «حسین را بدترین مسلمانان می کشند و کسانی، از فرزندان او بیزاری و براءت می جویند که بر من کفر ورزیده اند.» ۷ - عن صفیة بنت عبدالمطلب، قالت: سقط الحسین من بطن أمه فدفعته إلی النبی صلی الله علیه و آله فوضع النبی لسانه فیه و أقبل الحسین علی لسان رسول الله یمصه، فما كنت أحسب رسول الله یغذوه ألا لبنا أو عسلاً. قالت: فبال الحسین، فقبل النبی بین عینی، ثم دفعه الی و هو بیکی و یقول: لعن الله قوما هم قاتلوک یا بنی، یقولها ثلاثاً. قالت: فقلت فداک أبی و أمی و من یقتله؟ قال: بیقه الفئه الباغیه من نبی أمیه. [۹۳]. صفیه دختر عبدالمطلب، گوید، «وقتی حسین از مادرش زاده شد، او را به پیامبر دادم. پیامبر زبانش را در دهان وی نهاد و حسین شروع به مکیدن زبان پیامبر کرد و من، خیال نمی کنم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جز با شیر و عسل، تغذیه کرده باشد.» صفیه در ادامه می گوید: «در آن حال، حسین بول کرد و رسول خدا میان دو چشمش را بوسید و در حالی که گریه می کرد او را به من داد و گفت: پسر من! خدا لعنت کند آن گروهی را که تو را خواهند کشت و سه بار این سخن را تکرار کرد. [صفحه ۹۹]. صفیه گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت! چه کسی او را می کشد؟ گفت: باقی مانده‌ی آن گروه سرکش، از بنی امیه.» [۹۴]. ۸ - عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من سره أن یحیا حیاتی و یموت میتتی و یدخل جنه عدن منزلی و یمسک قضیبا غرسه ربی عزوجل، ثم قال له کن فیکون، فیلتول علی بن أبی طالب و لیأتم بالأوصیاء من ولده، فإنهم عترتی، خلقوا من طینتی، الی الله أشکوا أعداءهم من أمتی، المنکرین لفضلهم، القاطعی فیهم صلتی، و أیم الله لیقتلن بعدی ابنی الحسین، لا أنا لهم الله شفاعتی. [۹۵]. از ابن عباس نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: هر که خوش دارد، که چون زندگانی من زندگانی کند و مانند مردن من بمیرد و در بهشت جاویدان به سرای من درآید و از آن درختی که پروردگرم خود کاشته، شاخه‌ای برای خود بردارد و به آن بگوید: باش تا باشد، باید که علی بن ابی طالب را دوست داشته باشد و از فرزندان سفارش شده‌ی او پیروی کند زیرا که آنان خانواده‌ی من هستند که از سرشت من آفریده شده‌اند. از دشمنان آنان که از میان امتم باشند به خدا شکوه می برم که برتری آنان را انکار می کنند و ارتباط مرا با آنان قطع می کنند و تا آنجا که به خدا پس از من، پسر من حسین را می کشند که خدا آنها را به شفاعتم نرساند! [صفحه ۱۰۰]

پیش گویی پیامبر از شهادت مسلم بن عقیل

عن ابن عباس، قال: قال علی علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله: یا رسول الله انک لتحب عقیلاً؟ قال: أی والله إنی لاجبه حین: جباله و جباله ابی طالب له و إن ولده لمقتول فی محبه ولدک، فتدمع علیه عیون المؤمنین، و تصلی علیه الملائکه المقربون. ثم بکی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی جرت دموعه علی صدره، ثم قال: إلی الله أشکوا ما تلقی عترتی من بعدی. [۹۶]. - از ابن عباس نقل است که «علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله آیا شما عقیل را دوست دارید؟ گفت: آری به خدا به دو جهت، به او مهر می ورزم؛ یکی به خاطر خودش و دیگری به خاطر محبتی که ابوطالب به او داشت. فرزند او در راه دوستی فرزند تو کشته می شود و چشم مؤمنان برای او می گریند و فرشتگان مقرب بر او درد می فرستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان با شدت گریست که اشکش بر سینه اش جاری گشت، سپس گفت: از آن چه پس از من بر خاندانم خواهد رسید، به خدا شکوه می کنم.

پیش گویی های امام علی از شهادت امام حسین

۱. عن الأصعب بن نباته، قال بینا امیر المؤمنین علیه السلام یخطب الناس و هو یقول: سلونی قبل أن تفقدونی، فوالله لاتسألونی عن شیء

مضی و لا- عن شیء يكون إلا- أنباتکم به. فقام إليه سعد بن أبي وقاص، فقال: يا امیرالمؤمنین، أخیرنی کم فی رأسی و لحتیتی من شعرة؟ فقال له: أما والله لقد سألتنی عن مسألة حدثنی خلیلی [صفحة ۱۰۱] رسول الله صلی الله علیه و آله أنك ستسألنی عنها، و ما فی رأسک و لحتیتک من شعرة إلا و فی أصلها شیطان جالس. و إن فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی، و عمر بن سعد یومئذ یدرج بین یدیه. [۹۷]. از اصبع بن نباته نقل است که روزی امیرمؤمنان علیه السلام برای مردم سخترانی می کرده و می گفت: پیش از آن که مرا از دست بدهید از من پرسید که به خدا، هر چه از گذشته و از آن چه خواهد شد، پرسید، شما را خبر خواهیم داد. سعد بن ابی وقاص، به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان! به من بگو که در سر و ریش من، چقدر مو هست؟ علی علیه السلام در جواب او گفت: به خدا سوگند، پیش تر حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داده بود که، به زودی تو این سؤال را از من، خواهی پرسید، در سر و ریش تو مویی نیست، مگر این که در بیخ آن شیطانی نشسته است. پس کی در خانه‌ی تو هست که پسر من، حسین را خواهد کشت. علی علیه السلام این را زمانی گفت که عمر بن سعد، تازه پای گرفته بود. [۹۸]. ۲. عن ابن عباس، قال: کنت مع امیرالمؤمنین علیه السلام فی خروجه إلى صفرین، فلما نزل بنینوی و هو شط الفرات، قال، بأعلى صوته: یا بن عباس اتعرف هذا الموضوع؟ فقلت له: ما اعرفه یا امیرالمؤمنین. فقال علی علیه السلام لو عرفته کمعرفتی لم تکن تجوزه حتی تبکی کبکائی. قال: فبکی طویلا حتی اخضلت لحتیته و سالت الدموع علی صدره، و بکینا معه و هو یقول: أوه أوه، مالی و لآل أبی سفیان، مالی و لآلی حرب، حزب الشیطان و أولیاء الکفر؟ صبرا یا ابا عبدالله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم. [صفحة ۱۰۲] ثم دعا بماء فتوضا وضوء الصلاة و صلی ما شاء الله أن یصلی، ثم ذکر نحو کلامه الاول إلا- أنه نعس عند انقضاء صلاته و کلامه ساعة، ثم انتبه فقال: یا ابن عباس. فقلت: ها أنا ذا. فقال: ألا- أحدثک بما رأیت لفی منامی آنفا عند رقدتی؟ فقلت: نامت عیناک و رأیت خیرا یا امیرالمؤمنین. قال: رأیت کأنی برجال قد نزلوا من السماء معهم أعلام بیض، قد تقلدوا سیوفهم، و هی بیض؛ تلمع و قد خطوا حول هذ الارض خطه، ثم رأیت کأن هذه النخیل قد ضربت بأغصانها الارض تضطرب بدم عییط، و کأنی بالحسین نجلی و فرخی و مضغتی و مخی قد غرق فیہ، یتغیث فلا یغاث و کأن الرجال البیض قد نزلوا من السماء ینادونه و یقولون: صبرا آل الرسول فإنکم تقتلون علی أیدی شرار الناس، و هذه الجنة یا ابا عبدالله إليك مشتاقه. ثم یعزونی و یقولون، یا اباالحسین، ابشر، فقد أقرالله به عینک یوم القيامة یوم یقول الناس لرب العالمین، ثم انتهت. هكذا و الذی نفس علی بیده، لقد حدثنی الصادق المصدق ابوالقاسم صلی الله علیه و آله، أنى سأراها فی خروجی إلى أهل البغی علینا و هذه أرض کرب و بلاء، یدفن فیها الحسین و سبعة عشر رجلا من ولدی و ولد فاطمة، و أنها لفی السماوات معروفة تذاکر أرض کرب و بلاء کما تذاکر بقعة الحرمین و بقعة بیت القدس. ثم قال: یا ابن عباس، أطلب لی حولها بعر الظباء، فوالله ما کذبت و لا کذبت قط، و هی مصفرة، لونها لون الزعفران. قال ابن عباس: فطلبتها فوجدتها مجتمعها، فنادیته، یا امیرالمؤمنین، قد أصبتها علی الصبة التي و صفتها لی، فقال علی علیه السلام: صدق الله و رسوله. ثم قام یهرول الیها، فحملها و شمها، و قال: هی هی بعینها، أتعلم یا ابن عباس [صفحة ۱۰۳] ما هذه الأبعاد؟ هذه شمها عیسی بن مریم و ذلك أنه مر بها و معه الحواریون فرأی ههنا الظباء مجتمعها و هی تبکی، فجلس عیسی و جلس الحواریون معه، فبکی و بکی الحواریون و هم لا یدرون لم جلس و لم بکی. فقالوا: یا روح الله و کلمته! ما بیکیک؟ قال: أتعلمون أى أرض هذه؟ قالوا: لا. قال: هذه أرض یقتل فیها فرخ الرسول أحمد و فرخ الحره الطاهرة البتول شبيهة امی. و یلحد فیها طینه أظیب من المسک لأنها طینه الفرخ المستشهد، و هكذا تكون طینه الانبیاء و اولاد الانبیاء، فهذه الظباء تکلمنی و تقول: إنها ترعى من هذه الارض شوقا إلى تربة الفرخ المبارك، و زعمت أنها آمنه فی هذه الارض. ثم ضرب بیده الی هذه الصیران فشمها و قال: هذه بعر الظباء علی هذا الطیب لمکان حشیشها. اللهم فأبقها أبدا حتی یشمها ابوه فتكون له عزاء و سلوة. قال: فبقيت الی یوم الناس هذا و قد اصفرت لطول زمنها و هذه أرض کرب و بلاء. ثم قال بأعلى صوته: یا رب عیسی بن مریم، لاتبارک فی قتلته و الحامل علیه و المعین علیه و الخاذل له. ثم بکی بکاء طویلا و بکینا معه حتی سقط لوجهه و غشى علیه طویلا، ثم أفاق، فأخذ فصرها فی رداءه و امرنی أن اصبرها کذلک ثم قال: یا ابن عباس إذا رأيتها تفجر دما عییطا فاعلم أن

أبا عبدالله قد قتل و دفن بها. قال ابن عباس: فوالله لقد كنت أحفظها أكثر من حفظي لبعض ما افترض الله علي. و أنا لا أحلها من طرف كمي، فبينما أنا في البيت نائم إذا إنتهت فإذا هي تسيل دما عبيطا و كان كمي قد امتلأت دما عبيطا، فجلست و أنا أبكي و قلت: قتل و الله الحسين. و لله ما كذبنى علي قط في حديث حدثني و لا اخبرني بشيء قط أنه يكون إلا كان كذلك، لأن رسول الله كان يخبره بأشياء لا يخبر بها غيره. [صفحة ۱۰۴] ففزع و خرجت و ذلك عند الفجر، فرأيت و الله المدينة كأنها ضباب لا يستبين فيها اثر عين، ثم طلعت الشمس فرأيت كأنها منكسفة و رأيت كأن حيطان المدينة عليها دم عبيط، فجلست و أنا باك، فقلت: قد قتل و الله الحسين و سمعت صوتا من ناحية البيت و هو يقول: أصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الأمين بيكاء و عويل ثم بكى بأعلى صوته و بكيت، فأثبت عندي تلك الساعة و كان شهر المحرم و يوم عاشوراء لعشر مضمين منه فوجدته يوم ورد علينا خبره و تاريخه كذلك. فحدثت بهذا الحديث أو لئلك الذين كانوا معه، فقالوا: والله لقد سمعنا ما سمعت و نحن في المعركة و لا ندري ما هو، فكنا نرى أنه الخضر. [۹۹] از ابن عباس نقل است که گوید: «هنگام خروج امیرمؤمنان به جنگ صفین، من به همراه او بودم در نینوا که در کرانه‌ی فرات قرار دارد، فرود آمد، با صدای بلند گفت: ای ابن عباس، آیا این مکان را می‌شناسی؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین نمی‌شناسم. گفت: اگر آن چنان که من می‌شناسم تو نیز می‌شناختی هرگز از آن نمی‌گذشتی مگر این که مانند من می‌گریستی. این گفت و بسیار گریست تا آن‌جا که ریشش از اشک، تر گشت و قطره‌های سرشک، بر سینه‌اش بارید و ما نیز با او گریستیم و او چنین می‌گفت: وای، وای، مرا چه با خاندان ابوسفیان، مرا چه با آل حرب، آن حزب شیطان و آن اولیای کفر؟ یا اباعبدالله، صبر باید که پدرت نیز از آن‌ها دید، مانند آن چه تو خواهی دید، سپس آب خواست و برای نماز وضو [صفحة ۱۰۵] ساخت و آن چنان که خدا خواهد، نماز خواند. پس از نماز نیز همانند سخن پیشین خویش، سخن گفت و پس از آن، ساعتی چرت زد و سپس بیدار شد و گفت: ای ابن عباس! گفتم: من اینجایم. گفت: آیا می‌خواهی آن چه را که اینک در خواب دیدم، برایت بگویم؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین، چشمانت در خواب رفت و آن چه دیدی، خیر است. گفت: مردانی را دیدم که از آسمان فرود آمدند؛ پرچم‌های سفیدی داشتند و شمشیرهایی را که سفید و درخشان بود به گردن آویخته بودند و به گرد این زمین، خطی کشیدند. سپس این نخل‌ها را دیدم که با شاخه‌هایشان به زمین زده شده‌اند و خون تازه از آن‌ها می‌جهد. ناگهان فرزندم، عصاره‌ی وجودم و جگر گوشه‌ام، حسین را دیدم که غرق در آن خون شده است، فریادرس می‌طلبد اما کسی به فریادش نمی‌رسد. آن مردان سپید، از آسمان فرود آمدند، او را خواندند، و گفتند: ای خاندان پیامبر، شما را صبر باید که به دست بدترین مردم کشته خواهید شد: یا اباعبدالله، اینک این بهشت است که مشتاق توست. سپس مرا تسلیت دادند و گفتند: یا ابالحسن تو را بشارت باد که در روز رستاخیز، روزی که مردمان، در پیشگاه پروردگار جهانیان گرد آیند، خدا، چشمان تو را با او روشن خواهد ساخت. سپس از خواب بیدار شدم. سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست، پیش‌تر راستگوی تصدیق شده، حضرت ابوالقاسم صلی الله علیه و آله، به من خبر داده بود که به روزی، هنگام خروج برای سرکوبی سرکشان و شورشگران، این خواب را خواهم دید و اینک همین جا زمین «کرب» و «بلا» است. حسین به همراه هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در این جا دفن خواهند شد و این زمین در آسمان‌ها شناخته شده است؛ از زمین [صفحة ۱۰۶] «کرب» و «بلا» در آسمان‌ها چنان یاد می‌شود که از حرم مکه و مدینه و نیز از بقعه‌ی بیت‌المقدس، سپس به من گفت: ای ابن عباس، در این اطراف بگرد و سرگین آهو پیدا کن. به خدا هرگز دروغ نگفته‌ام و به من نیز هرگز دروغ نگفته‌اند؛ رنگ آن زرد زعفرانی است. ابن عباس گوید، گشتم و آن را گرد یافتم. صدایش کردم: یا امیرالمؤمنین آن را آن‌چنان که برایم وصف کردی، یافتم. علی علیه‌السلام گفت: خدا و رسولش راست گفته‌اند. سپس از جا برخاست و هروله کنان به سوی آن دوید، آن را برداشت و بویید و گفت: آری خودش است؛ ای ابن عباس، آیا می‌دانی این سرگین چیست؟ این‌ها را پیش از من عیسی بن مریم بوییده است. او با حواریون از این جا می‌گذشت آهوئی دید که گرد هم آمده‌اند و می‌گریستند عیسی نشست و گریه کرد و حواریونش نیز نشستند و گریستند، اما آن‌ها نمی‌دانستند که او چرا نشست و چرا گریه کرد. پرسیدند: «ای روح و

کلمه‌ی خدا! از چه می‌گیری؟» گفت: «آیا می‌دانید این جا کجا است؟» گفتند «نه»، گفت «این جا سرزمینی است که در آن، فرزند دل‌بند پیامبر خدا، احمد، و پسر بانوی آزاده و پاکیزه، همانند مادرم، فاطمه‌ی بتول، کشته می‌شود و به خاک سپرده می‌شود؛ تربتش خوشبوتر از مشک است چرا که محل شهادت دل‌بند پیامبر است و تربت پیامبران و فرزندان‌شان این چنین است. این آهوان با من حرف می‌زنند و می‌گویند که به اشتیاق تربت پاک آن نواده‌ی مبارک، در این دشت می‌چرند و بر این باورند که در این جا در امانند. سپس عیسی دستی به آن سرگین‌های مشک بو زد و آن‌ها را بوئید و گفت: این سرگین‌ها با این خوش‌بویی، از آن همان آهوانی است که در این جا می‌چرند. خدایا آن‌ها را نگهدار تا پدرش، آن‌ها را ببوید و مایه‌ی تسلی و تسکین او باشد.» [صفحه ۱۰۷]

اینک آن‌ها تا این زمان باقی مانده‌اند که در اثر مرور زمان رنگشان به زردی گراییده است و این جا زمین «کرب» و «بلا» است. علی علیه‌السلام، سپس با صدای بلند گفت: ای پرودگار عیسی بن مریم، کشندگان وی و یورش کنندگان بر او و یاری کنندگان دشمنان او و فروگذارندگان او را خیری نده! این گفت و گریه‌ای طولانی سرداد و ما نیز با وی گریستیم. او آن چنان گریست که به رو در افتاد و زمان زیادی مدهوش ماند. سپس به هوش آمد و از آن سرگین‌ها در ردای خود جمع کرد و به من نیز فرمود تا چنان کنم. سپس گفت: ای ابن‌عباس! هر گاه دیدی که خون تازه از آن می‌جوشد بدان که اباعبدالله کشته شده و در آن خاک، دفن شده است. ابن‌عباس گوید: به خدا، من بیش از بعضی واجبات الهی، از آن نگهداری می‌کردم و گره‌ی آن را هرگز از گوشه‌ی آستینم نمی‌گشودم تا این که روزی در خانه خوابیده بودم، وقتی بیدار شدم، دیدم که از آن، خون تازه جاری می‌شود و گوشه‌ی آستینم، پر از خون تازه شده است. نشستم و گریه‌کنان، گفتم: به خدا حسین کشته شد! به خدا علی علیه‌السلام در هیچ سخنی، به من دروغ نگفته و هر چه را پیش‌گویی کرده همان شده است زیرا که رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله او را از اموری آگاه می‌ساخت که به کس دیگری آن‌ها را نمی‌گفت. این واقعه در زمان سحر بود که من با آه و ناله از خانه بیرون آمدم و فضای شهر مدینه را چنان گرفته دیدم که گویی از خون تازه آغشته بود. من در حالی که می‌گریستم، نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد و صدایی از ناحیه‌ی خانه شنیدم که می‌گفت: - ای آل رسول، صبر پیشه سازید که فرزند دل‌بند و مظلوم پیامبر، کشته شد. [صفحه ۱۰۸]

- اینک روح الامین با ناله و گریه از آسمان فرود آمده است. سپس گوینده‌ی همین نوحه با صدای بلند گریست و من نیز گریستم. من آن ساعت را که ده روز گذشته از ماه محرم و روز عاشورا بود، پیش خود، ثبت کردم پس از آن که خبر و تاریخ شهادت حسین علیه‌السلام به ما رسید، دیدم که همان ساعت بوده است. این سخن را به آنان که با او بودند گفتم، آن‌ها گفتند: به خدا ما نیز در میان معرکه، آن چه را که تو شنیده‌ای، شنیدیم ولی ندانستیم که آن گوینده کیست، اما بر این باور بودیم که او باید حضرت خضر باشد.» ۳ - عن جرداء بنت سمین، عن زوجها هرثمة بن ابی مسلم. قال: عزونا مع علی بن ابی طالب صفین، فلما انصرفنا نزل کربلاء فصلی بها الغداة، ثم رفع إلیه من تربتها فشمها، ثم قال: واهالک أيتها التربة، لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة بغير حساب. فرجع هرثمة إلی زوجته و کانت شیعة لعلی علیه‌السلام فقال: ألا أحدثک عن ولیک ابی الحسن؟ نزل بکربلاء فصلی، ثم رفع إلیه من تربتها و قال: واهالک أيتها التربة لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة بغير حساب. قالت: أیها الرجل، فان امیر المؤمنین لم یقل إلا- حقا. فلما قدم الحسین علیه‌السلام قال هرثمة: کنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد فلما رأیت المنزل و الشجر ذکرک الحدیث، فجلست علی بعیری ثم صرت إلی الحسین، فسلمت علیه و اخبرته بما سمعت من أیبه فی ذلک المنزل الذی نزل به الحسین، فقال: معنا انت أم علینا؟ فقلت: لامعک و لا علیک، خلفت صیبة أخاف علیهم عبیدالله بن زیاد. قال: فامض حیث لا تری لنا مقتلا و لاتسمع لنا صوتا، فوالذی نفس الحسین بیده، لایسمع الیوم و اعیتنا أحد فلا یعیننا إلا کبه الله لوجهه فی جهنم. [۱۰۰]. [صفحه ۱۰۹]

«جرعاء» دختر «سمین»، از شوهرش «هرثمة بن ابی مسلم»، نقل می‌کند که گفت: «در جنگ صفین با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بودیم، هنگام بازگشت، در کربلا فرود آمد و نماز صبح را در آن جا خواند، سپس از خاکش بر گرفت و بوئید و گفت: شگفتا، ای خاک! هر آینه گروه‌هایی از تو برانگیخته شوند، که بی حساب به بهشت روند. هرثمة به پیش همسرش که شیعه‌ی علی علیه‌السلام

بود بازگشت و گفت: آیا می‌خواهی از مولایت ابوالحسن علیه‌السلام با تو سخنی بگویم؟ او در کربلا فرود آمد، نماز خواند، سپس از خاکش برداشت و گفت: شگفتا، ای خاک! گروه‌هایی از تو برانگیخته شوند که بدون حساب به بهشت روند. همسر هرثمه گفت: ای مرد، امیرالمؤمنین به جز حق، نگوید. هرثمه گوید: هنگامی که حسین به کربلا آمد، من در میان لشکر عبیدالله بن زیاد بودم. وقتی که آن مکان و درختی را که در آن جا بود، مشاهده کردم، آن سخن را به یاد آوردم؛ بر شتر سوار شدم به پیش حسین رفتم، به او سلام کردم و سخنی را که از پدرش در آن منزل شنیده بودم و حسین اینک در آن جا فرود آمده بود، به او گفتم. گفت: تو با مایی یا بر ضد ما؟ گفتم: نه با تو، و نه بر تو، کودکانی را پشت سر خود به جا گذاشته‌ام که بر جان آن‌ها از این زیاد هراسناکم. گفت: دور شو تا آن جا که کشته شدن ما را نبینی و صدایی از ما نشنویی، سوگند به خدا که جان حسین در دست اوست هر کسی که امروز فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند خدا وی را با رو به دورخ اندازد. ۴ - از «جبله‌ی مکیه» نقل است که گفت از میثم تمار شنیدم که می‌گفت: «به خدا این امت، پسر پیامبرشان را در روز دهم محرم خواهند کشت و دشمنان [صفحه ۱۱۰] خدا، آن روز را روزی مبارک، قرار خواهند داد. این واقعه، هر آینه شدنی است که پیش‌تر در علم خدا مقرر شده است. این را مولایم، امیرالمؤمنین، در وصیت خود بر من، گفته است. آن حضرت به من خبر داد که همه‌ی آفریدگان، حتی حیوانات وحشی در صحراها و ماهیان در دریا و پرندگان در فضای آسمان بر او می‌گریند و نیز مهر و ماه؛ ستارگان؛ آسمان و زمین؛ باورمندان از جن و انس؛ همه‌ی فرشتگان آسمان‌ها؛ رضوان، (کلیدار بهشت)؛ مالک (خازن دوزخ) و حاملان عرش همگی بر او می‌گریند و از آسمان، خون و خاکستر می‌بارد. سپس گفت: لعنت خدا بر کشتندگان حسین، حتمی است، چنان که بر مشرکانی که در کنار خدا، خدایان دیگری را باور دارند و نیز چنان که بر یهود، نصارا و مجوس، حتمی است. جبله گوید: به وی گفتم: یا میثم! چگونه مردم روزی را که در آن حسین بن علی کشته می‌شود، روزی میمون می‌پندارند؟ میثم پس از آن که گریست، گفت: آن‌ها با حدیثی که خواهند ساخت خیال می‌کنند که آن روز، همان روزی است که خدا توبه‌ی آدم را پذیرفت در حالی که خدا، توبه‌ی آدم را در ماه ذی‌حجه پذیرفت و می‌پندارند که آن روز، روزی است که خدا، توبه‌ی داود را پذیرفت، اما بی‌گمان خدا، توبه‌ی وی را در ذی‌حجه پذیرفت و به خیالش آن روز، روزی است که خدا، یونس را از دل ماهی نجات داد، در حالی که خداوند متعال وی را در ماه ذی‌قعدة از دل ماهی نجات بخشید و خیال می‌کنند که آن روز، روزی است که کشتی نوح، بر کوه جودی نشست، اما بی‌شک، کشتی نوح در روز هجدهم ذی‌حجه بر کوه جودی قرار گرفت و نیز [صفحه ۱۱۱] می‌پندارند که در آن روز، خدا دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت، اما بی‌گمان این کار در ربیع‌الاول بوده است. سپس میثم گفت: ای جبله! بدان که حسین بن علی علیه‌السلام در روز رستاخیز سرور شهیدان است و یارانش را بر شهیدان دیگر، برتری است. ای جبله! هر گاه خورشید را دیدی که چون خون تازه، سرخ‌فام است بدان که مولایت حسین، کشته شده است. جبله گوید: این سخن گذشت، تا این که روزی از خانه خارج شدم و آفتاب را بر روی دیوار چنان دیدم که گویی پارچه‌های سرخ و زعفرانی بود. آن گاه صیحه زد و گریستم و گفتم: به خدا، مولایمان حسین به علی علیه‌السلام کشته شد. [۱۰۱].

شهادت امام حسین از زبان امام حسن

عن الصادق جعفر بن محمد، عن ابيه، عن جده عليهم السلام: أن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام دخل يوما إلى الحسن عليه السلام فلما نظر إليه بكى، فقال له: ما يبكيك يا أبا عبد الله؟ قال: أبكي لما يصنع بك. فقال له الحسن عليه السلام: ان الذي يؤتى إلى سم يدس إلى فأقتل به، و لكن لا يوم كيومك يا أبا عبد الله، يزدلف اليك ثلاثون ألف رجل، يدعون أنهم من أمه جدنا محمد صلى الله عليه وآله و ينتحلون دين الاسلام، فيجتمعون على قتلك و سفك دمك و انتهاك حرمتك و سبي ذراريك و نسائك، و انتهاك ثقلك، فعندها تحل بيني أمية اللعنة، و تمطر السماء رمادا و دما. و يبكي عليك كل شيء [صفحة ۱۱۲] حتى الوحوش في

الفوات و الحیتان فی البحار. [۱۰۲]. امام صادق علیه السلام از پدرش، امام باقر علیه السلام و او از جدش، امام سجاد علیه السلام، روایت می کند که: «حسین بن علی علیه السلام به پیش برادرش امام حسن علیه السلام آمد، و چون او را دید، گریه کرد. امام حسن علیه السلام به او گفت: یا ابا عبدالله، به چه می گویی؟ گفت: بر ستمی که بر تو می رود. امام حسن علیه السلام به او گفت: آن چه به من می رسد زهری است که با دسیسه به من می خوراند و من با آن کشته می شوم، اما هرگز روزی، چون روز شهادت تو نخواهد بود یا ابا عبدالله. سی هزار مردی که ادعا می کنند، از اُمت جد ما، محمد صلی الله علیه و آله هستند و خود را به دین اسلام می بندند، با ازدحام به سوی تو می تازند. آن ها برای کشتن تو، ریختن خونت، هتک حرمتت، اسیر کردن اهل و عیالت، و نیز برای غارت بار و بنهات، گرد هم می آیند. آن گاه است که نفرین الهی بر بنی امیه فرود آید و از آسمان، خاکستر و خون بیارد. همه ی آفریدگان، حتی حیوانات وحشی در صحراها، و ماهیان در دریا بر تو بگریند.» [۱۰۳].

در حدیث دیگران

۱. از «کعب الاحبار» نقل است که می گفت: «در کتاب ما (تورات)، وارد شده است که مردی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته می شود و پیش از آن که عرق اسبان یارانش خشک شود، به بهشت وارد می شوند و با حورالعین هم آغوش می گردند. در این میان حسن علیه السلام از پیش ما گذشت، گفتیم: آن که گفتی این است؟ گفت: نه، حسین علیه السلام از پیش ما گذشت، گفتیم: آن که گفتی همین [صفحه ۱۱۳] است؟ گفت: آری.» [۱۰۴] ۲. از شیوخ بنی سلیم نقل است که گفتند: «در بلاد روم می جنگیدیم که به کلیسای در آمدیم و نوشته ای در آنجا یافتیم که در آن نوشته بود: آیا گروهی که حسین را کشتند، به شفاعت جدش در روز حساب امید دارند؟! گویند، از آن ها پرسیدیم چندی است که این نوشته در کلیسای شماست؟ گفتند: سیصد سال پیش از آن پیامبر شما مبعوث گردد. [۱۰۵] ۳. لیث بن سعد گوید: کعب الاحبار نزد معاویه بود که به او گفتم. شما در کتابهای مذهبیتان، میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله را چگونه می بینید، آیا برای عترت او نیز فضیلتی می بینید؟ کعب نگاهی به معاویه کرد تا هوای او را داشته باشد. با این حال خدای عزوجل بر زبان معاویه بیانداخت که گفت: رحمت خدا بر تو باد ای ابا اسحاق [۱۰۶] هر چه می دانی بگو! کعب گفت: من هفتاد و دو کتاب که همگی از آسمان فرود آمده اند، قرائت کرده ام و همه ی صحف دانیال نیز خوانده ام و دیده ام که در همه ی آنها از میلاد پیامبر و عترتش یاد شده و نامش به تحقیق شناخته شده است و به جز عیسی و احمد صلی الله علیه و آله در میلاد هیچ پیامبری فرشتگان بر وی فرود نیامده اند و به جز مریم و آمنه مادر احمد صلی الله علیه و آله بر هیچ مادری از آدمی زاد هنگام زایمان، پرده های بهشتی کشیده نشده است. و فرشتگان به زنی غیر از مریم مادر [صفحه ۱۱۴] مسیح و آمنه مادر احمد صلی الله علیه و آله گماشته نشدند تا پرستاری کنند. از نشانه های میلاد او، یکی هم این بود که در آن شبی که آمنه به او حامله شد، ندا کننده ای در هفت آسمان ندا در داد: مژده بادا که امشب مادر احمد به او حامله شد. این ندا همین طور در زمین و کرات دیگر حتی در دریاها پیچید و اینک در زمین هر گز جنبه یا پرنده ای نمانده است مگر این که میلاد او را می داند. به جانم سوگند شب تولدش در بهشت هفتاد هزار کاخ از یاقوت و هفتاد هزار قصر از لؤلؤ ناب ساخته شد که به آنها «کاخهای میلاد» گفته می شود. آن شب، بهشت نیز به جنب و جوش افتاد و خود را بیاراست و به او گفته شد که به رقص آی و خود را بیآرا، زیرا که پیام آور دوستانت، تولد یافت. از آن روز، بهشت بخندید و تا روز رستاخیز همچنان خندان است. نیز خبرش به من رسیده است که یک ماهی از ماهیان دریا که طمسوس نام دارد و بزرگ ماهیان است و او را هفتصد هزار دم باشد و بر پشتش هفتصد هزار گاو زندگی کنند که هر یک از آنها بزرگتر از این دنیا باشند و هر یک را هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز باشد با این همه راه رفتن آنها را این ماهی احساس نکند، این ماهی بزرگ در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله چنان از شادی به جنب و جوش افتاد و رقصید که اگر خدای تبارک و تعالی او را نگه نمی داشت زیر و رو می شد. و نیز خبرش به من رسیده است که در روز میلاد پیامبر صلی الله

علیه و آله کوهی نماند مگر این که همسان خود را ندا کرد و بشارت داد. و می‌گفت: لا اله الا الله به جانم سوگند همه‌ی کوهها به احترام محمد صلی الله علیه و آله به کوه ابوقیس تعظیم کردند. و همه‌ی درختها با انواع شاخه‌ها و میوه‌هایش به خاطر شادی و خوشحالی از [صفحه ۱۱۵] میلاد او، تا چهل روز در تقدیس و مقدس بودند و میان آسمان و زمین هفتاد ستون از انواع نورها برافراشته شد که هیچ یک نظیر دیگری نبود. و آدم که از تلخی مرگ پژمرده بود تا میلاد او را به وی مژده دادند، جانی تازه گرفت و زیبایی‌اش هفتاد چندان شد. همچنین به من خبر رسیده است که رود کوثر در بهشت به جزر و مد افتاد تا آنجا که هفتصد هزار کاخ از کاخهای در و یاقوت، نثار میلاد محمد صلی الله علیه و آله کرد. آن روز، روز سخت ابلیس بود که به زنجیر کشیده شد و تا چهل روز زندانی شد و تا چهل روز تختش سرنگون بود. همه‌ی بت‌ها شکسته شدند و به غلغله و ولوله افتادند. از کعبه صدایی شنیده شد که می‌گفت: ای آل قریش! شما را مژده‌رسان و بیم دهنده‌ای آمد، عزت جاودانه و بهره‌ی بزرگتر با او است و او سرآمد پیامبران است. نیز در کتاب‌های آسمانی می‌بینیم که پس از او عترتش، برترین مردمانند. مادام که از عترت او، شخصی در سرای این جهان راه می‌رود مردم از عذاب و بلای آسمانی در امان‌اند. معاویه گفت: ای اباسحاق! عترت او کیست؟ کعب گفت: فرزندان فاطمه، معاویه تا این سخن را شنید رخ درهم کشید و لب‌گزید و شروع کرد با ریش خود بازی کند. کعب افزود: ما در کتاب‌های آسمانی، وصف دو فرزند دل‌بند او را که به زودی شهید شوند نیز می‌یابیم، آن دو پسران عزیز فاطمه‌اند، آنها را بدترین مردم می‌کشند. معاویه پرسید چه کسی آنها را می‌کشد؟ گفت: [صفحه ۱۱۶] مردی از قریش. [۱۰۷] معاویه بلافاصله بلند شد و گفت: ما برخاستیم، اگر می‌خواهید شما نیز بلند شوید! [۱۰۸].

حدیث صحیفه‌ی آسمانی

عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام قال: إن الله عز وجل أنزل على نبيه كتابا قال أن يأتيه الموت، فقال: يا محمد! هذا الكتاب وصيتك إلى النجيب من أهلك. فقال: و من النجيب من أهلي يا جبرئيل؟ فقال: عی بن ابی طالب. و كان على الكتاب خواتيم من ذهب، فدفعه النبي إلى علي عليه السلام و أمره أن يفك خاتما منها و يعمل بما فيه، ففك خاتما و عمل بما فيه، ثم دفعه إلى ابنه الحسن عليه السلام ففك خاتما و عمل بما فيه، ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه: أن أخرج بقومك إلى الشهادة، فلا شهادة لهم إلا معك، و اشتر نفسك لله عز وجل، ففعل، ثم دفعه إلى علي بن الحسين عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه: أصمت و الزم منزلك (و اعد ربك حتى ياتيك اليقين) [۱۰۹]، ففعل، ثم دفعه إلى محمد بن علي عليه السلام ففك خاتما فوجد فيه: حدث الناس و أفهم و لاتخافن ألا الله، فإنه لا سبيل لأحد عليك، ثم دفعه إلى ففككت خاتما فوجدت فيه: حدث الناس و أفهم و انشر علوم أهل بيتك و صدق آبائك الصالحين و لاتخافن أحد إلا الله و أنت في حرز و أمان، [صفحه ۱۱۷] ففعلت، ثم أدفعه إلى موسى بن جعفر، و كذلك دفعه موسى إلى الذي من بعده، ثم كذلك أبدا إلى قيام المهدي عليه السلام. [۱۱۰]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «پیش از آن که مرگ به سراغ پیامبر بیاید، خدای عزوجل نوشته‌ای بر وی فرستاد و گفت: یا محمد، این نامه، وصیت تو است بر نجیب خاندانت. گفت: یا جبرئیل! نجیب خانواده‌ی من چه کسی است؟ گفت: یا علی بن ابی طالب. پیامبر آن نامه را که مهرهایی از طلا داشت، به علی علیه السلام داد و او فرمود، مهری از آن بگشاید و به آن چه که در آن نوشته شده، عمل کند. علی علیه السلام مهری را برداشت و به آن چه که در آن بود عمل کرد و سپس آن را به پسرش، حسن علیه السلام داد و او نیز مهری را گشود و به آن چه که در آن بود اقدام کرد، سپس آن را به حسین علیه السلام داد و او هم مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته شده است: «با قوم خود به سوی شهادت روانه شو که آنان را جز با تو، شهادتی نباشد و خود نیز جانت را به خدای عزوجل بفروش!» حسین نیز همان کرد و سپس آن نوشته را به علی بن الحسين علیه السلام داد و او نیز مهری را برگشود و دید که در آن نوشته شده است: «سکوت کن و در خانه‌ات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ تو را دریابد» او نیز چنان کرد و پس از

خود، آن را به محمد بن علی علیه السلام داد، او نیز مهری را باز کرد و دید که در آن نوشته است: «با مردم سخن بگوی، آنان را فتوا ده، و هرگز از کسی، جز خدا نترس که کس را چیرگی بر تو نرسد. او هم، چنان کرد و آن [صفحه ۱۱۸] را پس از خود به من سپرد و من مهری را باز کردم و دیدم که در آن نوشته شده است: «با مردم سخن بگوی، آنان را فتوا ده، دانش‌های خاندان را منتشر ساز، نیای نیکوکار را تصدیق و تأیید کن و از کسی، جز خدا، نترس که تو در امن و امانی.» من هم چنین کردم و پس از خود، آن را به موسی بن جعفر دادم، همچنین او نیز آن را به امام بعد از خود، خواهد داد، و این، همواره ادامه خواهد داشت تا حضرت مهدی (عج) قیام کند. [صفحه ۱۲۳]

در مسیر شهادت

امتناع از بیعت

عن عبدالله بن منصور و كان رضيحا لبعض ولد زيد بن علي، قال: سألت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه السلام فقلت: حدثني عن مقتل ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: حدثني أبي، قال لما حضرت معاوية الوفاة دعا ابنه يزيد فأجلسه بين يديه، فقال له: يا بني إني ذلت لك الرقاب الصعاب، و وطدت لك البلاد و جعلت الملك و ما فيه لك طعمه و إني أخشى عليك من ثلاثة نفر يخالفون عليك بجهدهم و هم: عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالله بن الزبير و الحسين بن علي، فأما عبدالله بن عمر فهو معك فألزمه و لاتدعه. و اما عبدالله بن زبير فقطعه إن ظفرت به إربا إربا فإنه يجثوا لك يجثوا الأسد لفريسته و يواربك موارد الثعلب للكلب. و أما الحسين فقد عرف خطه من رسول الله و هو لحم رسول الله و دمه، و قد علمت لامحالة أن أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه و يضيعونه، فإن ظفرت به فاعرف حقه و منزلته من رسول الله و التواخذه بفعله و مع فإن لنا به خلطة و رحما و إياك إن تناله بسوء أويرى منك مكروها. قال: فلما هلك معاوية و تولى الامر بعده يزيد، بعث عامله علي مدينة [صفحة ۱۲۴] رسول الله صلى الله عليه وآله و هو عمه عتبة بن أبي سفيان [۱۱۱]، فقدم المدينة و عليها مروان بن الحكم و كان عامل معاوية. فأقامه عتبة من مكانه و جلس فيه، ليفذ فيه أمر يزيد، فهرب مروان فلم يقدر عليه. و بعث عتبة الى الحسين بن علي عليه السلام، فقال: إن أمير المؤمنين أمرك أن تباع له. فقال الحسين عليه السلام: يا عتبة قد علمت أنا أهل بيت الكرامة و معدن الرسالة و أعلام الحق الذي أودعه الله عزوجل قلوبنا و أبطق به ألسنتنا، فنطقت بإذن الله عزوجل و لقد سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الخلافة محرمة علي ولد أبي سفيان. و كيف أبايع أهل بيت قد قال فيهم رسول الله صلى الله عليه وآله هذا.... [۱۱۲]. از عبدالله بن منصور (که با برخی از فرزندان زید شهید، برادر رضایی بود) نقل است که: «به امام صادق علیه السلام گفتم: برای من از مقتل پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگوی گفت: پدرم از پدرش، امام سجاد علیه السلام، به من نقل کرد که: وقتی مرگ معاویه نزدیک شد، پسرش زید را فراخواند و پیش خود نشاند و به وی گفت: پسر من گردنکشان سرسخت را رام تو ساختم و ایالت‌ها را برای پذیرش حکومت تو مهیا کردم و حکومت را با همه‌ی امکاناتش طعمه‌ی تو ساختم. با این همه از سه کس می‌ترسم که با تمام تلاششان با تو مخالفت کنند و آنان عبارتند از: عبدالله، پسر عمر بن الخطاب، عبدالله، پسر زبیر و حسین، پسر علی. اما عبدالله، پسر عمو، در عمل با تو خواهد بود، پس در کنارش گیر و ترکش نکن و اما عبدالله پسر زبیر، اگر به وی چیره شدی قطعه قطعه‌اش کن که او چون شیری که بر شکار بجهد [صفحه ۱۲۵] بر تو خواهد جهید و مانند رفتار روباه با سگ، با تو مکر خواهد ورزید. و اما حسین، نسبت او را با رسول خدا می‌شناسی؛ او از گوشت و خون رسول خدا است و می‌دانی که ناگزیر، اهل عراق او را به سوی خود خواهند کشاند، سپس دست از یاری او برکشیده و تباهش خواهند ساخت. اگر بر او چیره شدی، حق و جایگاهش را نسبت به رسول خدا در خاطر داشته باش و او را با کارش مؤاخذه مکن. علاوه بر این ما را با او خویشی و نسبتی نیز هست، زنه‌ار که به او بدی برسانی یا از تو

ناروایی بیند! وقتی که معاویه مرد و پس از وی یزید، حکومت را به دست گرفت، کارگزار خود را که عمویش، عتبه بن ابی سفیان، بود به شهر مدینه گسیل داشت. کارگزار معاویه در مدینه، مروان بن حکم بود، عتبه به مدینه آمد و او را از مقامش برداشت و خود به جایش نشست تا دستور یزید را درباره‌ی وی اجرا کند اما مروان گریخت و او بر وی دست نیافت. عتب به پیش حسین بن علی علیه السلام مأمور فرستاد و او را فراخواند و گفت: امیرمؤمنان، دستور داده که با او بیعت کنی. حسین علیه السلام گفت: ای عتبه! می دانی که ما خاندان ارجمندی، معدن پیامبری و راهنمایان حق هستیم؛ حقی که خدای عزوجل در دل هایمان به ودیعت نهاده و زبان هایمان را با آن به سخن فراداشته و برگشوده است، اینک من به اذن خدای عزیز و جلیل سخن می گویم: به جانم سوگند، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: «فرزندان ابوسفیان را خلافت حرام است» و من با خانواده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی آن‌ها چنین گفته، چگونه بیعت کنم؟... [صفحه ۱۲۶]

خروج از مدینه

... فلما سمع عتبه ذلك دعا الكاتب و كتب: بسم الله الرحمن الرحيم، إلی عبدالله یزید امیرالمؤمنین، من عتبه بن ابی سفیان. أما بعد، فأن الحسين بن علی لیس یری لك خلافة و لایبعه، فرأیک فی أمره و السلام. فلما ورد الكتاب علی یزید كتب الجواب إلی عتبه: أما بعد، فإذا أتاک کتابی هذا فعجل علی بجوابه و بین لی فی کتاب کل من فی طاعتی أو خرج عنها و لیکن مع الجواب رأس الحسين بن علی. فبلغ ذلك الحسين علیه السلام فهم بالخروج من أرض الحجاز إلی أرض العراق فلما أقبل الليل راح إلی مسجد النبي لیودع القبر، فلما وصل إلی القبر سطح له نور من القبر فعاد إلی موضعه، فلما كانت اللیلة الثانية راح لیودع القبر، فقام یصلی فأطال، فنفس و هو ساجد، فجاء النبي و هو فی منامه، فأخذ الحسين علیه السلام وضمه إلی صدره و جعل یقبل بین عینیة و یقول: بأبی أنت، کأنی أراک مرملا بدمک بین عصابة من هذه الأمة، یرجون شفاعتی، ما لهم عبدالله من خلاق، یا بنی إنک قادم، علی أیبک و أمک و أخیک و هم مشاقون ألیک و إن لك فی الجنة درجات لاتنالها إلا بالشهادة فانتبه الحسين علیه السلام من نومه باکیا فأتی أهل بیته فأخبرهم بالرویا و ودعهم و حمل أخواته علی المحامل و ابنته و ابن اخیه القاسم بن الحسن بن علی علیه السلام ثم سار فی أحد و عشرين رجلا من اصحابه و أهل بیته و منهم أبوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و العباس بن علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسين الاکبر و علی بن الحسين الاصغر.... [۱۱۳]. [صفحه ۱۲۷] ... وقتی عتبه آن سخن را از حسین علیه السلام شنید، منشی را فراخواند و نامه‌ای نوشت: به نام خداوند مهر آیین و مهرورز، به بنده‌ی خدا، یزید، امیرمؤمنان، از عتبه، پسر ابوسفیان. حسین بن علی هرگز خلافت و بیعتی را بر تو قائل نیست. نظرت درباره‌ی وی چیست؟ والسلام. هنگامی که نامه به یزید رسید، در پاسخ به عتبه نوشت: آن گاه که نامه‌ی من به تو رسید، پاسخش را هر چه زودتر برایم بفرست. در نامه‌ات بر من روشن کن که چه کسی در فرمان من است و چه کسی از آن سرباز زده است، در ضمن، در کنار پاسخ نامه، باید سر حسین بن علی نیز باشد. این خبر به حسین علیه السلام رسید و بر آن شد که از سرزمین حجاز به سرزمین عراق روانه شود. وقتی که شب شد، به مسجد پیامبر رفت تا با قبر پیامبر، وداع کند. چون به قبر پیامبر رسید، نوری از قبر، بر او تابیدن گرفت و او از آن جا به منزلگاه خود برگشت. شب دوم که فرارسید، باز به مسجد آمد تا با مرقد پیامبر وداع کند، در آن جا به نمازی طولانی قامت بست و در حال سجده، چرتی زد. در خوابش، پیامبر را دید که به نزدش آمد و او را در آغوش کشید و به سینه‌اش چسبانید و شروع به بوسیدن میان دو چشمش کرد و گفت: پدرم به قربانت، گویی تو را می بینم که به خونت آغشته شده‌ای آن هم در میان مردانی از این امت که شفاعت مرا امیدوارند اما پیش خدا آن‌ها را هرگز نصیبی نیست. پسر من تو به پیش پدر و مادر و برادرت می آیی و آنان مشتاق تو اند. تو را در بهشت درجاتی است که جز با شهادت به آن‌ها نرسی. حسین علیه السلام در حالی که می گریست از خواب بیدار شد. پیش خاندانش رفت و خوابی را که دیده بود به آن‌ها بیان کرد و بدرودشان گفت. خواهران و دخترش را، نیز پسر برادرش قاسم بن حسن بن علی را بر

کجاوه‌ها نشانند، سپس با بیست و یک مرد از یاران و خاندانش به راه افتاد که [صفحه ۱۲۸] ابوبکرین علی، محمدبن علی، عثمان بن علی، عباس بن علی، عبدالله بن مسلم بن عقیل، علی بن حسین اکبر و علی بن حسین اصغر از جمله‌ی آنان بودند... [۱۱۴].

می‌رود منزل به منزل، با شتاب

... وسمع عبدالله بن عمر بخروجه، فقدم راحلته و خرج خلفه مسرعا، فأدرکه فی بعض المنازل، فقال: أين ترید یابن رسول الله؟ قال: العراق. قال: مهلا إرجع الی حرم جدک فأبى الحسین علیه السلام فلما رأى ابن عمر إباءه قال: یا أبا عبدالله أكشف لی عن الموضع الذی كان رسول الله یقبله منک. فکشف الحسین علیه السلام عن سرتة، فقبلها ابن عمر ثلاثا و بکی، و قال: أستودعک الله یا أبا عبدالله فإنک مقتول فی وجهک هذا. فسار الحسین علیه السلام و أصحابه الثعلبیة ورد علیه رجل یقال له: بشر بن غالب، فقال: یابن رسول الله، أخبرنی عن قول الله عزوجل: (یوم ندعوا کل أناس یامهم) قال: امام دعا الی هدی فأجابوه إلیه؛ و امام دعا الی ضلالة فأجابوه إلیها، هؤلاء فی الجنة و هؤلاء فی النار، و هو قوله عزوجل: (فریق فی [صفحة ۱۲۹] الجنة و فریق فی السعیر). [۱۱۵]. ثم سار حتی نزل العذیب، فقال فیها قائله الظهیرة ثم اتبه من نومه باکیا، فقال له ابنه: ما یبکیک یا أبة؟ فقال: یا بنی، إنها ساعة لا تکذب الرؤیا فیها، انه عرض لی فی منامی عارض فقال: تسرعون السیر و المنایا تسیربکم الی الجنة. ثم سار حتی نزل الرهیمة، فورد علیه رجل من أهل الکوفة، یکنی أباهر، فقال: یابن النبی، ما الذی أخرجک من المدینة؟ فقال: ویحک یا أباهر، شتموا عرضی فصرک و طلبوا مالی فصبرت و طلبوا دمی فهربت. و أیم الله لیقتلنی، ثم لیلسنهم الله ذلا- شاملا- و سیفا قاطعا و لیسطن علیهم من یدلهم.... [۱۱۶]....

عبدالله، پسر عمر، خروج او (امام حسین علیه السلام) را که شنید، سوار اسبش شد و به دنبال او، به سرعت از مدینه بیرون رفت. او را در یکی از منزل‌ها یافت و گفت: یابن رسول الله کجا می‌خواهید بروید؟ گفت: عراق. گفت: لختی درنگ کن! به حرم جدت برگرد. حسین علیه السلام از سخن او سرپیچید. پسر عمو که چنین دید، گفت: یا اباعبدالله، جایی از بدنت را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بوسید، به من بنمایان حسین علیه السلام ناف خود را نشان داد و پسر عمر سه بار آن جا را بوسید و گریه کرد و گفت: یا اباعبدالله تو را به خدا می‌سپارم که در همین راهی که پیش رو داری، کشته خواهی شد. حسین علیه السلام و یارانش راه سپردند، به منزل ثعلبیه که رسیدند، مردی که او را «بشیر بن غالب» می‌گفتند، به حضرت امام حسین علیه السلام رسید و گفت: یابن رسول الله، مرا [صفحه ۱۳۰] از سخن خدا که گوید: «در آن روز [روز رستاخیز] هر گروهی را با امامشان، فرامی‌خوانیم»، آگاه ساز. گفت: [امام، یا] امامی است که به هدایت می‌خواند و گروهی از او می‌پذیرند و [یا] امامی است که به گمراهی فرامی‌خواند و گروهی هم از وی می‌پذیرند، آنان در بهشت و اینان در دوزخند چنان که خدا گوید: «گروهی در بهشت و گروهی در دوزخند.» حسین، به راه افتاد، تا در منزل عذیب فرو آمد، در آن جا خواب نیمروزی کرد و گریان، بیدار شد. پسرش به او گفت: پدرجان، چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پسرم اینک ساعتی است که رؤیا در آن، دروغ نمی‌آید، در خوابم پدیده‌ای برایم پیدا شد و گفت: «شتابان می‌روید و مرگ شما را به سوی بهشت می‌کشاند.» حسین، راه را ادامه داد و در منزل رهمیه فرود آمد. در آن جا مردی از اهل کوفه که کنیه‌اش «ابوهرم» بود به او وارد شد و گفت: ای پسر پیامبر، به چه انگیزه‌ای از مدینه بیرون آمدی؟ گفت: وای بر تو ای اباهر! آبرویم را به ناسزا گرفتند، صبر نمودم؛ خواستند دارایی‌ام را تاراج کنند، بردباری پیشه ساختم و می‌خواستند خونم را هم بریزند، من هم فرار کردم. سوگند به خدا، که اینان مرا، بی‌گمان خواهند کشت و پس از آن، خدا لباس سر تا پا خواری، بر آن‌ها خواهد پوشاند و شمشیر برنده‌ای، بر آن‌ها چیره ساخت و البته کسی را بر آن‌ها، مسلط گرداند که خوارشان دارد....

امام حسین با یارانش سخن می‌گوید

عن أبی عبد الله علیه السلام قال: خرج الحسین بن علی علیه السلام علی أصحابه فقال: أنها الناس أن الله ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبدوه فإذا عبدوه [صفحة ۱۳۱] إستغنوا بعبادته عن عبادة من سواه، فقال له رجل: یا بن رسول الله بأبی أنت و أمی فما معرفه الله؟ قال: معرفه أهل كل زمان إمامه الذي يجب عليهم طاعته. قال مصنف هذا الكتاب: یعنی بذلك أن يعلم أهل كل زمان أن الله الذي لا يخليهم في كل زمان عن إمام معصوم، فمن عبد ربا لم يقيم لهم الحجة فأئنا عبد غير الله عز وجل. [۱۱۷]. از امام صادق علیه السلام نقل است که: حسین بن علی علیه السلام، به پیش یاراناش آمد و گفت: ای مردم! خدای - جل ذکره - بندگانش را نیافرید، مگر برای این که او را بشناسند و آن گاه که او را شناختند، عبادتش کنند و آن گاه که او را عبادت کردند، با عبادت او، از عبادت هر که جز او، بی نیاز شوند در این حال، مردی به او گفت: پدر و مادرم فدایت، یا بن رسول الله، شناخت خدا چیست؟ گفت: به این که مردمان هر عصری، امام خویش را - که خدا طاعتش را بر آنان، واجب کرده است - بشناسند. «شیخ صدوق در ذیل حدیث می نویسد: منظور امام، این است که مردمان هر عصری بدانند که خدا، همان کسی است که آن ها را در هیچ عصر و زمانی بدون امام معصوم، نمی گذارد. در نتیجه، هر کس خدایی را عبادت کند که حجت خویش را بر مردم به پا نداشته است (خدایی که رهبری معصوم بر مردم، معین نکرده است)، در حقیقت، غیر خدا را عبادت کرده است. [۱۱۸]. [صفحة ۱۳۲]

روایاتی با حر بن یزید ریاحی

قال: و بلغ عبید الله بن زیاد الخبر و أن الحسین قد نزل الرهيمه، فأسرى إليه الحر بن یزید فی ألف فارس، قال الحر: فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسين، نوديت ثلاثا: یا حر أبشر بالجنة فالتفت فلم أر أحدا، فقلت: ثكلت الحر أمه یخرج الی قتال ابن رسول الله و يبشر بالجنة! فصلی بالفريقين جميعا. فلما سلم و ثب الحر بن یزید فقال: السلام عليك یا بن رسول الله و رحمه الله و برکاته، فقال الحسين علیه السلام و عليك السلام، من أنت یا عبد الله؟ فقال: أنا الحر بن یزید. فقال: یا حر أعلننا أم لنا؟ فقال الحر: والله یا بن رسول الله، لقد بعثت لقتالك و أعوذ بالله أن أحشر من قبری و ناصیتی مشدودة إلی رجلی و یدی مغلوله إلی أكب علی حر وجهی فی النار. یا بن رسول الله أين تذهب؟ إرجع حرم جدك، فإنك مقتول. فقال الحسين علیه السلام: سأمضى فما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما و و اسی الرجال الصالحين بنفسه و فارق مشورا و خالف مجرمافان مت لم أندم و ان عشت لم ألم كفی بك ذلا- أن تموت و ترغما [۱۱۹]. [صفحة ۱۳۳] امام سجاد علیه السلام در ادامه می گوید: «خبر به ابن زیاد رسید که حسین، در رهیمه فرود آمده است. پس حر بن یزید را با هزار سواره به سوی او گسیل داشت. حر گوید: «آن گاه که از خانه ام، رو به سوی حسین، خارج شدم، سه بار بر من ندا شد: ای حر، بهشت مزدهات باد! هر چه نگاه کردم کسی را ندیدم، با خود گفتم: مادر حر به عزایش نشیناد که برای جنگ با پسر رسول خدا می رود و به بهشت، بشارتش می دهند!». حر [با سپاهش] هنگام ظهر، به حسین علیه السلام رسید، حسین علیه السلام پسرش را فرمود تا اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام برخاست و برای هر دو گروه، نماز جماعت خواند. تا سلام نماز را گفت، حر بن یزید پیش آمد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای پسر رسول خدا! حسین علیه السلام گفت: و عليك السلام، ای بندهی خدا تو کیستی؟ پاسخ داد: من حر بن یزیدم. گفت: ای حر آیا بر مایی یا با ما؟ حر گفت: یا بن رسول الله به خدا من به جنگ تو فرستاده شده ام اما من، از این که پیم بسته به موی سرم و دستانم زنجیر شده به گردنم، از قبرم بر آیم و با رو به آتش سوزناک دوزخ انداخته شده به خدا پناه می برم. یا بن رسول الله، کجا می روی؟ به حرم جدت باز گرد که تو را خواهند کشت. حسین علیه السلام گفت: می روم کشته شوم، این بر جوانمرد عار نیست گر هدف، حق باشد و رزمنده، تسلیم خدایک مردان را حمایت تا کنم با جان و دل فارق از اغیارم و راهم ز گمراهان، جدا گر بمانم سربلندم و بر بمیرم باک نیست بر تو بس این ننگ، خواهی مرد اما بی هوا [صفحة ۱۳۴]

در منزل قططانه

ثم سار الحسين عليه السلام حتى نزل القططانه، فنظر إلى فسطاط مضروب، فقال: لمن هذا الفسطاط؟ فقيل: لعبيد الله بن الحر الجعفي فأرسل إليه الحسين عليه السلام فقال: أيها الرجل، انك مذنب خاطيء و ان آخذك بما أنت صانع ان لم تتب إلى الله تبارك و تعالی فی ساعتك هذه فتصروني و يكون جدی شفیعك بین یدی الله تبارك و تعالی. فقال: یا بن رسول الله، والله لو نصرتك لكنت اول مقتول بین یدیك، ولكن هذا فرسی خذه اليك، فوالله ما ركبه قط و أنا أروم شيئاً إلا- بلغته، و لا أرادني أحد إلا نجوت عليه، فدونك فخذة. فأعرض عنه الحسين عليه السلام بوجهه، ثم قال: لا حاجة لنا فيك و لا فی فرسك، (و ما كنت متخذ المضلين عضداً) [۱۲۰] ولكن فر، فلا- لنا و لا علينا، فإنه من سمع و اعیتنا أهل بیت ثم لم یجبنا، كبه الله علی وجهه فی نار جهنم.... [۱۲۱]. امام حسین علیه‌السلام رفت تا در منزل قططانه فرود آمد. در آن جا چادری برافراشته دید و پرسید: این چادر از آن کیست؟ گفته شد: عبيدالله بن حر جعفی را است. حسین علیه‌السلام کس به نزدش فرستاد تا آمد و به او گفت: ای مرد! همین الان، به سوی خدای تبارك و تعالی برگرد و مرا یاری کن تا جد من، در پیشگاه خداوند تبارك و تعالی، شفیع تو باشد؛ اگر چنین نکنی، گنهکار و خطاپیشه خواهی بود. و خدای عزیز و جلیل تو را به آن چه می‌کنی، مؤاخذه خواهد کرد. [صفحه ۱۳۵] او گفت: ای پسر رسول خدا، به خدا اگر یاریت کنم، نخستین کس خواهم بود که پیش رویت کشته می‌شود، اما تو به این اسبم بسنده کن و آن را برای خود بردار؛ که سوگند به خدا با این اسب، هر چه را که دنبال کرده‌ام، گرفته‌ام و از دست هر که مرا قصد کرده، گریخته‌ام. این اسب من، آن را بگیر! حسین علیه‌السلام از او روی برگرداند و گفت: مرا بر تو بر اسب نیازی نیست و من کسی نباشم که گمراهان از یار و یاور گیرم. اما تو از این جا بگریز، نه با ما باش و نه بر ما، که هر کس دادخواهی ما اهل بیت را بشنود و پاسخمان ندهد، خدای وی را به رو در آتش دوزخ اندازد....

در منزل قصر بنی مقاتل

عن عمرو بن قيس المشرقي قال: دخلت على الحسين عليه السلام أنا و ابن عم لي و هو في قصر بنی مقاتل، فسلمنا عليه فقال له ابن عمي: يا أبا عبد الله هذا الذي أرى خصاب أو شعرك؟ فقال: خصاب و الشيب إلينا بنی هاشم يعجل، ثم أقبل علينا فقال: جئتما لنصرتي؟ فقلت: إني رجل كبير السن، كثير الدين، كثير العيال و في یدی بضائع للناس و لا أدري ما يكون و أكره أن أضيع أمانتي. و قال له ابن عمي مثل ذلك، قال لنا: فانطلقا، تسمعالي و اعیة و لاتريالي سوادا فإنه من سمع و اعیتنا أو رأی سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا كان حقا علی الله عزوجل أن یکبه علی منخريه فی النار. [۱۲۲]. از عمر و پسر قيس مشرقی نقل است که: «من و پسر عمویم در منزل «قصر» [صفحه ۱۳۶] بنی مقاتل»، بر حسین علیه‌السلام وارد شدیم، پس از سلام، پسر عموی من به او گفت: یا ابا عبد الله این که می‌بینم رنگ خصاب است یا مویتان؟ گفت: خصاب است، پیری ما بنی هاشم را زود درمی‌یابد. سپس رو به ما کرد و گفت: برای یاریم آمده‌اید؟ گفتیم: من مردی بزرگسال، بسیار بدهکار و عیال‌وارم و سرمایه‌هایی از مردم نیز در دستم است [و اگر با شما بیایم] نمی‌دانم که چه پیش خواهد آمد و نمی‌خواهم امانتداری خویش را تباه سازم. پسر عمویم نیز همین سخن را با او گفت. او به ما گفت: پس راه خود در پیش گیرید و بروید تا آن جا که از من هیچ ندایی برای دادخواهی نشنوید و هیچ اثری از ما نبینید، زیرا هر که دادخواهی ما را بشنود یا سایه و سیاهی ما را از دور ببیند، اما ما را در نیابد و به فریادمان نرسد، بر خدای عزوجل است که وی را به رو، در آتش دوزخ اندازد.

ورود به کربلا

ثم سار حتى نزل كربلاء، فقال: أي موضع هذا؟ فقيل: هذا كربلاء يابن رسول الله. فقال: هذا والله يوم كرب و بلاء و هذا الموضع الذي يهراق فيه دماؤنا و يباح فيه حريمنا. فأقبل عبيدالله بن زياد بعسكره حتى عسكر بالنخيلة و بعث إلى الحسين عليه‌السلام رجلا يقال له عمر بن سعد قائدة في أربعة آلاف فارس و أقبل عبدالله بن الحصين التميمي في ألف فارس، يتبعه شيب بن ربعي في ألف فارس و محمد بن الأشعث بن قيس الكندي أيضا في ألف فارس و كتب لعمر بن سعد على الناس و أمرهم أن يسمعوا له و يطيعوه. [صفحة ۱۳۷] فبلغ عبيدالله بن زياد أن عمر بن سعد يسامر الحسين و يحدثه و يكره قتاله، فوجه إليه شمر بن ذى الجوشن في أربعة آلاف فارس و كتب إلى عمر بن سعد: إذا أتاك كتابي هذا، فلا تمهلن الحسين بن علي و خذ بكظمه و حل بين الماء و بينه كما حيل بين عيمان و بين الماء يوم الدار. [۱۲۳]. امام سجاد عليه‌السلام در ادامه‌ی حدیث پیشین می‌گوید: «امام حسین علیه‌السلام به راهش ادامه داد تا در كربلا فرود آمد. در آن جا پرسید: این جا کجاست؟ گفته شد: ای پسر رسول خدا، اینجا كربلا است. گفت: به خدا امروز روز اندوه و بلاست و این جا همان جایی است که خون ما در آن، ریخته شود و حریمان هتک گردد. عبيدالله بن زياد با سپاهش از كوفه بیرون آمد تا در نخليه، اردو زد و مردی را که به وی «عمر بن سعد» گفته می‌شد با چهار هزار سواره به سوی حسین علیه‌السلام گسیل داشت. «عبدالله بن الحصين تميمي» نیز با هزار سوار، جلو رفت و «شيب بن ربعي» و «محمد بن الاشعث بن قيس كندي» هر يك هزار سوار پشت سر او حرکت کردند. ابن زياد، به عمر بن سعد حکم نوشت و او را امير مردم ساخت و آنان را فرمان داد که از او فرمان برند و مطيع وی باشند. به عبيدالله بن زياد خبر رسید که عمر بن سعد، شب‌ها با حسين می‌نشیند و سخن می‌گوید و جنگ با او را دوست نمی‌دارد. عبيدالله، شمر بن ذى الجوشن را با چهار هزار سواره به سوی عمر بن سعد فرستاد و به او چنین نوشت: وقتی که نامه‌ی من به تو رسید، بر حسين بن علي عليه‌السلام هرگز مهلتی مده، گلویش را بفشار و میان او [صفحة ۱۳۸] و آب فاصله بینداز هم چنان که در «يوم الدار» [۱۲۴]. میان عثمان و آب، فاصله انداختند.

شب عاشورا

فلما وصل الكتاب إلى عمر بن سعد، أمر مناديه فنادى: إنا قد أجلنا حسينا و أصحابه يومهم و ليلتهم، فشق ذلك على الحسين عليه‌السلام و على أصحابه، فقام الحسين عليه‌السلام فى أصحابه خطيبا، فقال: اللهم إني لأعرف أهل بيت أبر و لأزكى و لأطهر من أهل بيتي، و لأصحابا هم خير من أصحابي. و قد نزل بي ما قد ترون و أتم فى حل من بيعتى، ليست لى فى أعناقكم بيعه و لا لى عليكم ذمه و هذا الليل قد غشيكم فاتخذة جملا. و تفرقوا فى سواده، فإن القوم إنما يطلبوننى و لو ظفروا بى لذهلوا عن طلب غيرى. فقام إليه عبدالله بن مسلم بن عقييل بن أبى طالب، فقال: يابن رسول الله ماذا يقول لنا الناس إن خذلنا شيخنا و كبيرنا و سيدنا و ابن سيد الأعمام و ابن نبينا سيد الأنبياء، لم نضرب معه بسيف و لم نقاتل معه برمح؟! لا والله أو نرد موردك و تجعل أنفسنا دون نفسك و دماءنا دون دمك، فإذا نحن فعلنا ذلك فقد قضينا ما علينا و خرجنا مما لزمنا. و قام إليه رجل يقال له زهير بن القين البجلي، فقال: يابن رسول الله وددت أنى قتلت ثم نشرت، ثم قتلت، ثم نشرت، ثم قتلت ثم نشرت فيك و فى الذين معك ماء قتله و أن الله دفع بى عنكم أهل البيت. فقال: له و لأصحابه: جزيتم خيرا. [صفحة ۱۳۹] ثم أن الحسين عليه‌السلام أمر بحقيرة فحفرت حول عسكره شبه الخندق، و أمر فحشيت حطبا و أرسل علينا ابنه فى ثلاثين فارسا و عشين راجلا ليسقوا الماء و هم على وجل شديد. و أنشأ الحسين عليه‌السلام يقول: يا دهر أف لك من خليل كم لك فى الإشراق و الأصيل من طالب و صاحب قتيل و الدهر لا يفتح بالبديل و أنما الأمر إلى الجليل و كل حى سالك سبيلى ثم قال لأصحابه: قوموا فاشربوا الماء يكن آخر زادكم و توضعوا و اغتسلوا و اغسلوا ثيابكم لتكون أكفانكم.... [۱۲۵]. وقتی که نامه‌ی ابن زياد به عمر بن سعد رسید، جارچی خود را فرمان داد تا بانگ زند: ما حسين و يارانش را امروز و امشبشان، مهلت دادیم. این سخن بر حسين عليه‌السلام و يارانش گران آمد، حسين عليه‌السلام برخاست و در میان يارانش، سخنانی ایراد کرد و گفت: بار پروردگارا من خاندانی نیکوکارتر، پاک‌تر و بی‌ریاتر از خاندانم و يارانی نیک‌تر از يارانم،

نمی شناسم. شما می بینید که بر من چه آمده است. اینک از قید بیعت من آزادید مرا بر گردن شما، بیعتی و شما را بر من پیمانی نیست و اکنون، شب شما را در بر گرفته است از خلوت آن بهره گیرید و در سیاهی شب پراکنده شوید که این گروه، تنها مرا می جویند و اگر بر من چیره گردند از جستجوی دیگران دست بر می دارند. «عبدالله پسر مسلم بن عقیل» برخاست و گفت: یابن رسول الله، ما اگر پیر، بزرگ، سرور خویش، پسر عموی بزرگ خود و فرزند پیامبران، آن سرآمد [صفحه ۱۴۰] پیامبران را تنها بگذاریم و در کنارش شمشیری نزنیم و به همراهش، با نیزه ای نچنگیم مردم به ما چه خواهند گفت؟ نه، به خدا ما تو را تنها نمی گذاریم تا در سرانجام تو در آیم و جان و خون خود را فدای جان و خود تو سازیم هرگاه که چنین کردیم، آن گاه است که رسالت خود را انجام داده و از پیمانی که برماست، سرفراز بیرون آمده ایم. مردی که به او «زهیر بن قین بجلی» گفته می شد، به پا خاست و گفت: ای پسر رسول خدا! دوست داشتم در راه تو و آنان که با تو اند کشته می شدم، سپس زنده می شدم و باز کشته می شدم و دوباره زنده می شدم و کشته می شدم و صدمبار کشته می شدم تا خدا به وسیله ای من از شما، اهل بیت، دفاع می کرد. امام حسین علیه السلام به او و یارانش گفت: خدا شما را پاداش نیک دهد! امام حسین علیه السلام، سپس امر فرمود، کندک کوچکی شبیه خندق، در گرد سپاهش بکنند و آن را از هیزم پر کنند. و پسرش، علی را با سی سواره و بیست پیاده - که سخت، بیمناک بودند - فرستاد تا آب بیاورند. در آن حال، امام حسین علیه السلام این اشعار را ترنم می کرد: - اف بر تو ای روزگار، ای یار بی وفا! چه بسیار خواهان و دوستدارانت را، شب و روز می کشی و هرگز به این خون خواری پایان نمی دهی. - کارها همگی، تنها به دست خدا است. هر زنده ای، چون من، به سوی مرگ می رود. امام حسین علیه السلام سپس به یارانش گفت: برخیزید و از این آب (آبی که در آن شب، برخی از یاران به فرماندهی علی اکبر از فرات آورده بودند) بخورید تا آخرین توشه و بهره ای شما از این جهان باشد و وضو سازید و غسل کنید و لباس هایتان را بشویید که کفن های شما خواهد بود. [صفحه ۱۴۱]

در صبح عاشورا

ثم صلی بهم الفجر و عبأهم تعبئة الحرب و أمر بحفيرة التي حول عسكره فأضرمت بالنار ليقاتل القوم من وجه واحد. و أقبل رجل من عسكر عمر بن سعد علی فرس له، يقال له: ابن أبي جويرية المزني، فلما نظر إلى النار تتقد صفق بيده و نادى: يا حسين و اصحاب الحسين عليه السلام! ألبشروا بالنار، فقد تعجلتموها في الدنيا! فقال الحسين عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: ابن أبي جويرية المزني، فقال الحسين عليه السلام: اللهم أذقه عذاب النار في الدنيا. فنفر به فرسه و إلقاه في تلك النار فاحترق. ثم برز من عسكر عمر بن سعد رجل آخر، يقال له: تميم بن حصين الفزاري، فنادى: يا حسين و يا أصحاب الحسين، أما ترون إلى ماء الفرات يلوح كأنه بطون الحيات؟ [۱۲۶] والله لا ذقتم منه قطرة منه قطرة حتى تذوقوا الموت جزعا. فقال الحسين عليه السلام: من الرجل؟ فقيل: تميم بن حصين. فقال الحسين عليه السلام: هذا و أبوه من أهل النار، اللهم اقتل هذا عطشا في هذا اليوم. قال: فخنقه العطش حتى سقط عن فرسه، فوطئته الخيل بسنابكها فمات. ثم أقبل رجل آخر من عسكر عمر بن سعد، يقال له: محمد بن الأشعث بن قيس الكندي، فقال: يا حسن بن فاطمة، أية حرمة لك من رسول الله ليست لغيرك؟ قتلا الحسين عليه السلام هذه الآية (ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و [صفحه ۱۴۲] آل عمران علی العالمين. ذرية بعضها من بعض) [۱۲۷] ثم قال: والله إن محمدا لمن آل ابراهيم و ان العترة الهادية لمن آل محمد. من الرجل؟ قيل: محمد بن الأشعث بن قيس الكندي، فرفع الحسين عليه السلام رأسه إلى السماء فقال: اللهم أر محمد بن الأشعث ذلا في هذا اليوم، لا تعزه بعد هذا اليوم أبدا. فعرض له عارض فخرج من العسكر يتبرز، فسلط الله عليه عقربا فلدغته، فمات بادی العورة.... [۱۲۸]. امام حسین علیه السلام نماز صبح را با یارانش خواند و آنان را برای جنگ آماده ساخت و دستور داد، به خندقی که گرد سپاهش بود، آتش انداختند، تا با گروه مخاصم از یک جهت بجنگد. مردی که به وی «ابن ابی جویریة مزنی» می گفتند، سوار بر اسب، از سپاه عمر سعد پیش تاخت. و فی چشمش به آتش شعله ور افتاد، دست بر دستش زد و فریاد کشید: ای

حسین! و ای یاران حسین! آتش دوزخ مژده باد شما را که در این جهان به سوی آن شتافته‌اید! حسین علیه السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: پسر ابو جویره‌ی مزنی است. حسین علیه السلام گفت: بار پروردگارا، عذاب آتش را در این دنیا به وی بچشان! چیزی نگذشت که اسبش رم کرد و او را در آتش خندق انداخت و بسوخت. سپس مردی دیگر که او را «تمیم بن حصین فزاری» می‌نامیدند از سپاه عمرسعد، نمایان شد و فریاد زد: ای حسین! ای یاران حسین! آیا آب فرات را نمی‌بینید [صفحه ۱۴۳] که چون شکم ما را - یا ماهیان [۱۲۹] - موج می‌زند و می‌درخشد، به خدا که قطره‌ای از آن نخواهد چشید تا طعم مرگ را با زاری چشیده باشید. حسین علیه السلام پرسید: این مرد کیست؟ گفته شد: تمیم بن حصین. حسین گفت: این مرد و پدرش هر دو از اهل دوزخند. خدایا همین امروز این مرد را تشنه‌کام بکش! چیزی نگذشت که عطش، گلوی او را فشرده تا از اسبش به زیر آمد و اسب‌های سپاهیان با سم‌هایشان لگدمالش کردند تا مرد. سپس مردی دیگر از سپاه عمرسعد که او را محمد پسر اشعث بن قیس کنندی می‌گفتند، پیش تاخت و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! تو را از رسول خدا چه حرمتی است که دیگران را نیست؟ امام حسین علیه السلام در پاسخ، این آیه را تلاوت کرد: «به یقین، خدا آدم و نوح، و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داده است. فرزندان که بعضی از آنان [از نسل] برخی دیگرند.» [۱۳۰]، سپس گفت: به خدا، محمد صلی الله علیه و آله از خاندان ابراهیم است و عترت هدایتگر از آل محمدند. این مرد کیست؟ گفته شد: محمد پسر اشعث بن قیس کنندی است. امام حسین علیه السلام سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا، همین امروز به محمد بن اشعث، ذلتی نشان ده که پس از آن هرگز روی عزت نبیند. چندی نگذشت که حالتی بر او عارض شد که برای قضای حاجت از سپاه بیرون رفت. در این حال، خدا کزدمی را بر او چیره ساخت که او را گزید و او در حالی که شرمگاهش هویدا بود، مرده شد. [صفحه ۱۴۴]

سخنی از بریر بن خضیر همدانی

فبلغ العطش من الحسين عليه السلام وأصحابه، فدخل عليه رجل من شيعته يقال له: برير بن خضير الهمداني - قال إبراهيم بن عبد الله راوی الحدیث: هو خال أبي إسحاق الهمداني - فقال: يابن رسول الله أتأذن لي فأخرج إليهم فأكلمهم؟ فأذن له فخرج إليهم، فقال: يا معشر الناس، إن الله عز وجل بعث محمداً بالحق بشيرا ونذيرا وداعيا الله بأذنه و سراجا منيرا و هذا ماء الفرات تقع فيه خنازير السواد و كلابها، و قد حيل بينه و بين ابنه. فقالوا: يا برير أكثر الكلام فاكفف، فوالله ليعطش الحسين كما عطش من كان قبله. فقال الحسين عليه السلام أقعد يا برير.... [۱۳۱]. تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش غلبه یافت. مردی از پیروانش که او را بریر بن خضیر همدانی می‌نامیدند، [۱۳۲] به نزدش آمد و گفت: یابن رسول الله، آیا به من اجازه می‌دهی به نزد آن‌ها روم و با آنان سخن بگویم؟ امام حسین، اجازه داد و او به سوی آن‌ها رفت و گفت، ای مردم! به راستی خدای عزوجل، محمد بر حق برانگیخت تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده و به سوی خدا، به اذن او، فراخواننده و چراغی تابناک، باشد. این آب فرات است که خوک‌ها و سگان بادیه‌نشینان در آن غوطه می‌خورند اما میان آن و پسر پیامبر مانع شده‌اند. سپاهان یزید گفتند: ای بریر سخن به دراز گفתי، بس کن، سوگند به خدا که حسین باید تشنگی بچشد همان‌طور که تشنگی چشید، آن کس که پیش از او بود. [۱۳۳] امام حسین علیه السلام رو به بریر کرد و گفت: بریر، بنشین!... [صفحه ۱۴۵]

امام حسین اتمام حجت می‌کند

ثم وثب الحسين عليه السلام متوكئا على سيفه، فنأدى بأعلى صوته، فقال: أنشدكم الله، هل تعرفوني؟ قالوا: نعم، أنت ابن رسول الله و سبطه. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن جدی رسول الله؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن أمی فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله؟ قالوا: اللهم نعم. قال أنشدكم الله هل تعلمون أن أبي طالب؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله هل تعلمون

آن جدتی خدیجه بنت خویلد، اول نساء هذه الأمة إسلاماً؟ قالوا: اللهم نعم. قال: أنشدكم الله هل تعلمون أن سيد الشهداء حمزة عم أبي؟ قالوا: اللهم نعم، قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن جعفر الطيار في الجنة عمي؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن هذا سيف رسول الله و أنا متقلده؟ قالوا: اللهم نعم. قال: نفأنشدكم الله هل تعلمون أن هذه عمامة رسول الله أنا لابسها؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأنشدكم الله هل تعلمون أن عليا كان أولهم إسلاماً و أعلمهم علماً و أعظمهم حلماً و أنه ولي كل مؤمن و مؤمنة؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فبم تستحلون دمي و أبي الذائد عن الحوض غدا، يذود عنه رجالاً كما يذاد البعير الصادي عن الماء، و لواء الحمد في يدي جدي يوم القيامة؟ قالوا: قد علمنا ذلك كله و نحن غير تاركيك حتى تذوق الموت عطشا. فأخذ الحسين عليه‌السلام بطرف لحيته و هو يومئذ ابن سبع و خمسين سنة، ثم قال: أشدت غضب الله على اليهود حين قالوا: عزيز ابن الله. و أشدت غضب الله على النصارى حين قالوا: المسيح ابن الله. و أشدت غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله. و أشدت غضب الله على قوم قتلوا نبيهم. و أشدت غضب الله على هذه [صفحة ۱۴۶] العصابة الذين يريدون قتل ابن نبيهم.... [۱۳۴]. سپس امام حسين عليه‌السلام در حالی که بر شمشیرش تکیه کرده بود، برخاست و با صدای بلند ندا در داد و گفت: شما را به خدا آیا مرا می‌شناسید؟ گفتند: آری تو پسر رسول خدا و سبط اویی. گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید که مادرم، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است؟ آری به خدا، گفت: شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم، علی بن ابی‌طالب است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید که خدیجه دختر خویلد، نخستین زن از زنان این امت، که اسلام آورد، مادر بزرگ من است؟ گفتند: آری به خدا، گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید که حمزه‌ی سیدالشهداء، عموی پدر من است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید که جعفر طیار، (پرواز کننده در بهشت) عموی من است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید، این شمشیری که من به کمر بسته‌ام، شمشیر رسول خدا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید این عمامه‌ای که من بر سر نهاده‌ام، عمامه‌ی رسول خدا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: شما را به خدا، آیا می‌دانید که پدرم در اسلام، نخستین و در دانش، داناترین، و در خویشتن داری، بزرگ‌ترین مردم است و همانا او، هر مرد و زن مؤمن را مولا است؟ گفتند: آری به خدا. گفت: با این که می‌دانید پدرم، فردا (روز رستاخیز) سرچشمه‌دار حوض کوثر است، برخی از مردمان را از آن خواهد راند آن چنان که شتر تشنه را از آب می‌رانند، و با این که می‌دانید در روز رستاخیز «لوی حمد» [صفحه ۱۴۷] در دست جدم خواهد بود، پس برای چه خونم را حلال می‌کنید؟ گفتند: این همه را می‌دانیم اما، باز از تو دست برنداریم تا از تشنگی، طعم مرگ را بچشی. امام حسین علیه‌السلام که در آن روز، پنجاه و هفت سال را پشت سر نهاده بود، دستی بر محاسنش کشید و سپس گفت: خشم خدا بر یهود، هنگامی سخت گشت که گفتند «عزیر، پسر خدا است» و خشم خدا بر مسیحیان، وقتی دشوار گشت که گفتند: «مسیح، پسر خدا است». و خشم خدا بر مجوسان زمانی فزونی گرفت که به جای خدا، آتش را پرسیدند. و خشم خدا بر هر امتی وقتی سخت شد که پیامبرشان را کشتند. خشم خدا اینک بر این گروه از مردان، که می‌خواهند پسر پیامبرشان را بکشند، شدت یافته است....

توبه‌ی حر بن یزید ریاحی

قال: فضرب الحر بن یزید فرسه و جاز عسکر عمر بن سعد إلى عسکر الحسين عليه‌السلام واضعاً يده على رأسه و هو يقول: اللهم إليك أئيب فتب علي، فقد أربعت قلوب أوليائك و أولاد نبيك. يابن رسول الله هل لي من توبة؟ قال: نعم تاب الله عليك. قال: يابن رسول الله، أتأذن لي فأقاتل عنك؟ فأذن له، فبرز و هو يقول: أضرب في أعناقكم بالسيف عن خير من حل بلاد الخيف فقتل منهم ثمانية عشر رجلاً ثم قتل، فأتاه الحسين عليه‌السلام و دمه يشخب، فقال: بخب يا حر، أنت حر كما سميت في الدنيا و الآخرة، ثم أنشأ الحسين عليه‌السلام يقول: [صفحة ۱۴۸] لنعم الحر بنی ریاح و نعم الحر مختلف الرماح و نعم الحر إذا نادى حسينا فجاد بنفسه عند الصباح [۱۳۵]. حر بن یزید بر اسبش نهیب زد و رو به سپاه حسین علیه‌السلام، از سپاه عمر سعد گذشت و در حالی که دستش را بر

سرش نهاده بود، می گفت: پروردگارا به سوی تو برگشتم، توبه‌ی مرا بپذیر که در دل دوستانت و فرزندان پیامبرت، وحشت انداختم. یابن رسول‌الله! آیا مرا توبتی تواند بود؟ گفت: آری، خدا تو را می‌پذیرد. گفت: یابن رسول‌الله، آیا به من رخصت می‌دهی که در دفاع از تو بجنگم؟ حسین علیه‌السلام او را رخصت داد و او به آوردگاه تاخت در حالی که می‌گفت: - با شمشیرم گردنتان را می‌زنم، به جانبداری از برترین کسی که تا حال در شهرهای عراق فرود آمده است. حر، هیجده مرد از آنها را کشت و خود نیز کشته شد هنوز خونش در جریان بود که حسین علیه‌السلام به او رسید و گفت: به‌به! ای آزادمرد! تو به راستی، چنان که نامیده شده‌ای، در دو جهان آزادمردی، سپس حسین علیه‌السلام رثایی در حق او سرود و گفت: - چه نیک آزادمردی است، آزادمرد قبیله‌ی بنی‌ریاح! آن‌گاه نیزه‌ها از هر سو او را نشانه گرفته بودند، چه نیک از خود رسته و رهیده بود! - و چه عاقبت به خیر بود این آزادمرد آن‌گاه که حسین را صدا کرد و پیش از همه در پگاهان از بند تن رهید. [صفحه ۱۴۹]

شهادت زهیر بن قین

ثم برز من بعده زهیر بن القین البجلی و هو یقول مخاطباً للحسین علیه‌السلام: الیوم نقلی جدتک النبی و حسنا و المرتضی علیا فقتل منهم تسعة عشر رجلا، ثم صرع و هو یقول: أنا زهیر و أنا ابن القین أذبکم بالسيف عن حسین [۱۳۶]. پس از حر بن یزید، زهیر، پسر قین بجلی به میدان رفت در حالی که رو به امام حسین علیه‌السلام می‌گفت: - امروز به دیدار جدت پیامبر، برادرت حسن علیه‌السلام و علی مرتضی می‌رسیم. او پس از آن که نوزده مرد از آنها را کشت، به زمین افتاد و در آن حال می‌گفت: من زهیرم، من پسر «قین» ام که در برابر شما ایستاده، از حسین، دفاع می‌کنم. [۱۳۷].

شهادت حبیب بن مظاهر

ثم برز من بعده حبیب بن مظاهر الأسدی و هو یقول: أنا حبیب و أبی مظاهر لنحن أذکی منکم و أظهرنصر خیر الناس حین یدکر فقتل منهم احدا و ثلاثین رجلا ثم قتل.... [۱۳۸]. پس از زهیر بن قین، حبیب بن مظاهر اسدی به آوردگاه آمد و چنین رجز [صفحه ۱۵۰] خواند: من حبیبم، پدرم مظاهر است. ما از شما پاک‌تر و پاکیزه‌تریم. ما برترین مردم را - آن‌گاه که یاد شود - یاری می‌کنیم. حبیب، پس از آن که سی و یک مرد از آنها را کشت، خود نیز کشته شد. [۱۳۹].

شهادت عبدالله بن ابی عروه غفاری

ثم برز من بعده عبدالله بن ابی عروه الغفاری و هو یقول: قد علمت حقا بنو غفار أنى أذب فی طلاب الثار بالمشرفی و القنا الخطار فقتل منهم عشرين رجلا ثم قتل... [۱۴۰]. پس از حبیب بن مظاهر، عبدالله بن ابی عروه غفاری به میدان تاخت و گفت: - غفاریان به درستی می‌دانند که من در خونخواهی از خون یاران، با شمشیر مشرفی [۱۴۱] و نیزه‌ی برافراشته، دفاع می‌کنم. او بیست مرد از آنها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت بریر بن خضیر همدانی

ثم برز من بعده بریر بن خضیر الهمدانی و كان أقرأ أهل زمانه و هو یقول: أنا بریر و أبی خضیر لآخر فیمن لیس فیہ خیر فقتل منهم ثلاثین رجلا ثم قتل... [۱۴۲]. [صفحه ۱۵۱] بعد از عبدالله غفاری، بریر بن خضیر همدانی که در عصر خویش در قرائت قرآن از همگان پیشروتر و داناتر بود، به میدان تاخت و چنین سرود: منم بریر و پدرم خضیر است خیری ندارد آن که نابخیر است و سی مرد از آنها را کشت و سپس کشته شد.

شهادت مالک بن انس کاهلی

ثم برز من بعده مالک بن أنس الكاهلی و هو يقول: قد علمت كاهلها و دودان و الخندفيون و قيس عيلان بأن قومي قصم الأقران یا قوم كونوا كأسود الجان آل علی شیعۀ الرحمن و آل حرب شیعۀ الشیطان فقتل منهم ثمانية عشر رجلا ثم قتل.... [۱۴۳]. پس از بریر بن خضیر، مالک بن انس کاهلی به آوردگاه آمد در حالی که می گفت: -قبایل کاهل، دودان قیس عیلان و خندفیان می دانند که ایل، من، نابودی کننده‌ی همگانند. - ای قوم من! چون شیران درنده، شجاع باشید که آل علی، پیروان خدای رحمانند و آل ابوسفیان، پیران شیطانند. و هیچ‌ده مرد از آن‌ها را کشت و سپس کشته شد. [۱۴۴]. [صفحه ۱۵۲]

شهادت ابوالشعناء الکندی

و برز من بعده [یزید بن] زیاد بن مهاصر الکندی، فحمل علیهم و أنشأ يقول: أنا یزید [۱۴۵] و أبی مهاصر اشجع من لیث العرین الخادریا رب إنی للحسین ناصر و لابن سعد تارک مهاجر فقتل منهم تسعة ثم قتل.... [۱۴۶]. پس از مالک بن انس، یزید بن زیاد بن مهاصر کندی به آوردگاه آمد، به آن‌ها یورش برد، در حالی که می سرود: - منم یزید و پدرم مهاصر، شجاع‌تر از شیر امیر بیشه. - حسین را یاورم پروردگارا، از ابن سعد برگشته، رهیده. [۱۴۷].

شهادت عبدالله بن عمیر

و برز من بعده [ابو] وهب بن وهب و كان نصرانيا أسلم علی یدی الحسین علیه السلام هو و أمه [زوجه] فاتبوه إلی كربلاء، فركب فرسا و تناول بیده عمود الفسطاط، فقاتل و قتل من القوم سبعة أو ثمانية، ثم استؤسر، فأتی به عمر بن سعد فأمر بضرب عنقه، فضربت عنقه و رمی به ألی عسکر الحسین و أخذت أمه [صفحه ۱۵۳] [أمرأته] سیفه و برزت، فقال لها الحسین علیه السلام یا أم وهب، إجلسی فقد وضع الله الجهاد عن النساء، إنك و ابنك [زوجك] مع جدی محمد صلی الله علیه و آله فی الجنة.... [۱۴۸]. پس از یزید بن زیاد، ابوهوب بن وهب [۱۴۹] به میدان رفت. او پیش‌تر نصرانی بود که خود و مادرش [همسرش] به دست حسین علیه السلام اسلام آوردند و تا کربلا با او آمدند. او بر اسبی سوار شد و ستون خیمه‌ای به دست گرفت و جنگید. پس از آن که از گروه مقابل، هفت یا هشت نفری را کشت، اسیر شد، او را به پیش عمر سعد بردند و او دستور داد گردنش را بزنند. گردنش را زدند و سرش را به سوی سپاه حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادرش [زنش] شمشیر او را برداشت و به سوی میدان رفت. امام حسین علیه السلام به وی گفت: ام‌وهب، بنشین که جهاد از زنان برداشته شده است، تو و پسر [شوهرت] در بهشت، با جدم محمد صلی الله علیه و آله خواهید بود. [۱۵۰].

شهادت نافع بن هلال

ثم برز من بعده [نافع بن] هلال ثم قتل.... [۱۵۱]. بعد از وهب عبدالله بن عمیر کلبی، «نافع بن هلال - ابن حجاج - جملی» به میدان تاخت در حالی که چنین رجز می خواند: [صفحه ۱۵۴] - با کمانی که نوک تیرهایش، علامت گذاری و شناخته شده است، تیراندازی کنم و ترسم که ترس، جان کسی را سودی نبخشد. و سیزده مرد از آن‌ها را کشت و سپس کشته شد.... [۱۵۲].

شهادت عبدالله بن مسلم

و برز من بعده عبدالله بن مسلم بن عقیل بن أبی طالب، و أنشأ يقول: أقسم لأقتل إلا حرا و قد وجدت الموت شیئا مرأکره أن أدعی

جباناً فرا إن الجبان من عصی و فرافقتل منهم ثلاثة ثم قتل.... [۱۵۳]. و بعد از «نافع بن هلال جملی»، «عبدالله» پسر «مسلم بن عقیل بن ابی طالب» به آوردگاه شتافت که چنین رجز می خواند: - سوگند خورده‌ام که جز با آزادی، کشته نشوم و گرچه مرگ را چیزی تلخ یافته‌ام، دوست ندارم ترسویی خوانده شوم که از میدان گریخته است؛ که، آن که خدا را نافرمانی کند و بگریزد، ترسو است. سپس سه تن از آنان را کشت و خود نیز کشته شد. [۱۵۴].

شهادت علی اکبر و قاسم بن حسن

و برز من بعده علی بن الحسین، [۱۵۵] فلما برز إلیهم دمعت عین الحسین علیه السلام فقال: [صفحه ۱۵۵] اللهم کن أنت الشهید علیهم، فقد برز إلیهم ابن رسولک و أشبه الناس وجها و سمتا به، فجعل یرتجز و هو یقول: أنا علی بن الحسین بن علی نحن و بیت الله أولى بالنبی أما ترون کیف أحمی عن ابی فقتل منهم عشرة ثم رجع إلی أبیه فقال: یا أبة العطش، فقال الحسین علیه السلام: صبرا یا بنی، یسقیک جدک بالکأس الأوفی. فرجع فقاتل حتی قتل منهم أربعة و أربعین رجلا، ثم قتل. و برز من بعده القاسم بن الحسین بن علی بن ابی طالب و هو یقول: لا تجزعی نفسی فکل فان الیوم تلقین ذری الجنان فقتل منهم ثلاثة، ثم رمی عن فرسه.... [۱۵۶]. پس از عبدالله بن مسلم، علی اکبر، پسر امام حسین علیه السلام به مبارزه برخاست، وقتی که به سوی دشمن می رفت، اشک از چشم حسین علیه السلام جاری شد و گفت: بار پروردگارا، تو خود گواه باش که کسی به جنگ آن‌ها رفت که فرزند پیامبرت و همانندترین مردم به او در صورت و سیرت است. علی اکبر، در رجزی که می خواند چنین می گفت: - من علی، پسر حسین بن علی هستم، به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر، سزاوارتریم. [صفحه ۱۵۶] - آیا نمی بینید که چگونه از پدرم حمایت می کنم. پس از آن که ده نفر از آن‌ها را کشت، پیش پدرش برگشت و گفت: پدرجان! عطش...، امام حسین علیه السلام گفت: پسرم بردبار باش که جدم رسول خدا تو را از جامی لبالب سیراب سازد. علی اکبر به آوردگاه بازگشت و جنگید، تا این که چهل و چهار مرد از آن‌ها را کشت و سپس خود کشته شد. بعد از او قاسم، پسر امام حسن علیه السلام، به میدان آمد در حالی که می گفت: بی تاب مشو جانم هر زنده بود فانی امروز بهشت خلد از بهر تو ارزانی [۱۵۷]. و بعد از آن که سه کس از آن‌ها را کشت، از اسبش به زمین کشیده شد.

عباس، مرد وفا و ایثار

عن ثابت بن ابی صفیه، قال: سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام إلی عبیدالله بن العباس بن علی ابی طالب علیه السلام فاستعبر. ثم قال: ما من یوم أشد علی رسول الله صلی الله علیه و آله من یوم احد، قتل فیہ عمه حمزة بن عبدالمطلب أسد الله و أسد رسوله و بعده یوم مؤتة قتل فیہ ابن عمه جعفر بن ابی طالب. ثم قال: و لایوم کیوم الحسین علیه السلام إزدلف إلیه ثلاثون ألف رجل، یزعمون أنهم من هذه الأمة، کل یتقرب إلی الله عزوجل بدمه. و هو بالله یدکرهم فلا یتعظون، حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا. [۱۵۸]. [صفحه ۱۵۷] ثم قال: رحم الله العباس، فلقد آثر و أبلی و فدی أخاه بنفسه حتی قطعت یداه، فأبدله الله عزوجل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة كما جعل لجعفر بن ابی طالب. و أن للعباس عندالله تبارک و تعالی لمنزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامة. [۱۵۹]. والحديث طویل أخذنا منه موضع الحاجة. و قد أخرجه بتمامه مع ما رویته فی فضائل العباس بن علی علیه السلام فی کتاب مقتل الحسین بن علی علیه السلام. [۱۶۰]. از ثابت بن ابی صفیه (ابو حمزه ی شمالی) نقل است که: «سرور عابدان، علی بن الحسین علیه السلام - امام سجاد علیه السلام - نگاهی به عبیدالله، پسر ابوالفضل العباس، کرد و گریست. سپس گفت: بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، روزی سخت تر از روز جنگ احد نبود که در آن، عمویش حمزه بن عبدالمطلب، شیر خدا و، شیر مرد رسول خدا، کشته شد و پس از آن سخت ترین روز پیامبر، روز جنگ مؤته‌ی بود که در آن، پسر عمویش، جعفر بن ابی طالب، کشته شد. سپس گفت: اما هرگز روزی، چون روز حسین علیه السلام نباشد. در آن روز، سی هزار مرد بر او گرد آمدند که خود را از این امت می پنداشتند

و همگی با ریختن خون او، به خدای عزوجل تقرب می‌جستند و او هر چه خدا را به یادشان می‌آورد، پندی نمی‌گرفتند، تا این که او را از سر عداوت و ستم و سرکشی کشتند. سپس گفت: خدا عباس را رحمت کند که ایثار کرد، آزموده شد و جانش را فدای برادرش ساخت، تا آن جا دو دستش از تن جدا شد و خدای عزیز و [صفحه ۱۵۸] جلیل به جای دو دستش، به او دو بال داد تا با آن‌ها، در بهشت، همراه فرشته‌ها پرواز کند، همان طوری که برای جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار) مقرر ساخت. به راستی که عباس را پیش خدای تبارک و تعالی، جایگاهی ویژه است که همه شهیدان در روز رستاخیز به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند. «شیخ صدوق در ذیل حدیث می‌نویسد: این حدیث دراز دامن است و من بخشی از آن را که در این جا (باب الاثنین از کتاب الخصال) مورد نیاز بود، آوردم. البته من همه‌ی حدیث را همراه با احادیث دیگری که در فضائل عباس بن علی علیه السلام روایت می‌کنم، تخریج کرده و در کتاب مقتل الحسین بن علی آورده‌ام. آن روز جهان بویی از احساس نداشت کس حرمت آل عشق را پاس نداشت هفتاد و دو یار با وفا داشت حسین مظلوم‌تر از حضرت عباس نداشت‌ام، ره جور را به اسلام نبست تا این که جفا، به جای انصاف نشست بر دست دعا و دل دین، داغ زدند وقتی که دو دست و سر عباس شکست عباس نه یک فرد، که یک عالم بود بر قامت او قبای دنیا، کم بود در نسل رسولان خدای دل و عشق باب الشهداء حسین و، او خاتم بود [صفحه ۱۵۹]

وصف الحال شهیدان

جعفر بن محمد ابن عماره بن ابیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال، قلت له: أخبرنی عن أصحاب الحسین علیه السلام و إقدامهم علی الموت: فقال: إنهم كشف لهم الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة، فكأن الرجل منهم يقدم علی القتل لیبادر إلی حوراء یعانقا و إلی مكانه من الجنة [۱۶۱]. جعفر، پسر محمد ابن عماره، از پدرش نقل می‌کند که: به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا از یاران امام حسین علیه السلام خبر ده که چگونه بر مرگ می‌شتافتند؟ گفت: همانا پرده‌ی (عادت و غفلت) از پیش دید آنان برداشته شده بود تا آنجا که جایگاه خویش را در بهشت می‌دیدند. هر مرد از آنان چنان بود که وقتی به سوی مرگ، گام برمی‌داشت گویی که می‌رفت، تا، با حواری بهشت هم آغوش گردد و جایگاه خویش را در بهشت به دست آورد. [صفحه ۱۶۷]

شهادت امام حسین علیه السلام

شرح مرگ و اشقیاق

قال علی بن الحسین علیه السلام: لما اشد الأمر بالحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نظر إلیه من كان معه فاذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشد الأمر تغیرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجبت قلوبهم. و كان الحسین علیه السلام و بعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدی جوارحهم و تسکین نفوسهم، فقال: بعضهم لبعض: انظروا لایالی بالموت! فقال لهم الحسین علیه السلام صبرا بنی الکرام، فما الموت إلا- قنطرة تعبر بكم عن البؤس والضراء إلی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة فأیکم یکره أن ینتقل من سجن إلی قصر و ما هو لأعدائکم الا کمن ینتقل من قصر إلی سجن و عذاب. إن ابی حدثنی عن رسول الله صلی الله علیه و آله أن الدنیا المؤمن و جنه الکافر و الموت جسر هؤلأ إلی جناتهم و جسر هؤلأ إلی حجیمهم، ما کذبت و لا کذبت. [۱۶۲] امام سجاد علیه السلام گوید: «آن گاه که کار، بر امام حسین علیه السلام سخت و دشوار شد، [صفحه ۱۶۸] آنان که با او بودند به او نگریستند و او بر خلاف حال خویش یافتند که هر گاه کار بر آنان دشوار می‌شد رنگ رخشان دگرگون می‌گشت، و بدنشان می‌لرزید و دلشان را وحشت فرامی‌گرفت. اما امام حسین علیه السلام و برخی از یاران مخلصش، چنان بودند که رنگ رخشان می‌درخشید، اعضای بدنشان قرار می‌یافت و جانشان می‌آرامید. به یکدیگر می‌گفتند: نگاه کنید از مرگ باکی ندارد! امام حسین علیه السلام به آنان گفت: ای نجیب

زادگان، شکبیا باشید که مرگ، تنها پلی است که شما را از رنج‌ها و سختی‌ها می‌رهاند و به بهشت‌های پهناور و نعمت‌های همیشگی می‌رساند، کدام‌یک از شما نمی‌خواهد که از زندان به کاخ درآید در حالی که مرگ به دشمنان شما چنان است که کسی از کاخ، به زندان و عذاب درآید. همانا پدرم، از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که گفت: «این جهان، زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ در این پلی است که آنان را به بهشت‌هایشان و اینان را به دوزخشان می‌رساند.» نه دروغ گویم و نه دروغ گفته‌اند! [۱۶۳].

پیشوای شهیدان، در قتلگاه

و نظر الحسین علیه السلام یمینا و شمالا و لایری أحدا، فرغ رأسه إلى السماء فقال: اللهم إنك تری ما یصنع بولد نبیک. و حال بنو کلاب بینه و بین الماء و رمی بسهم فوق فی نحره و خر عن فرسه، فأخذ السهم فرمی به و جعل یتلقى الدم بکفه، فلما امتلأت لطح بها رأسه و لحیته و هو یقول: ألقى الله عزوجل و أنا مظلوم متلطح بدمی. ثم خر علی خده الأیسر صریعا و أقبل عدو الله سنان بن أنس الایادی و شمر بن ذی الجوشن العامری فی رجال من أهل الشام حتی و قفوا علی رأس الحسین، فقال بعضهم لبعض: ما تنتظرون؟ أریحوا الرجل. فنزل سنان بن أنس [صفحه ۱۶۹] الایادی و أخذ بلحیة الحسین و جعل یضرب بالسیف فی حلقه و هو یقول: والله إنی لأجتز رأسک و أنا أعلم أنك ابن رسول الله و خیر الناس أبا و أما. و أقبل فرس الحسین حتی لطح عرفه و ناصیته بدم الحسین و جعل یرکض و یصهل، فسمع بنات النبی صهیله، فخر جن فإذا الفرس بلا راکب، فعرفن أن حسینا قد قتل. و خرجت أم کلثوم بنت الحسین [أخت الحسین] و اضعه یدها علی رأسها، تندب و تقول: و امحمداه، هذا الحسین بالعراء، قد سلب العامه و الرداء. و أقبل سنان حتی أدخل رأس الحسین بن علی علیه السلام علی عبیدالله بن زیاد و هو یقول: إملا رکابی فضة و ذهبا إنی قتلت الملك المحجبا قتل خیر الناس أما و أبا و خیرهم إذ ینسبون نسباقال له عبیدالله بن زیاد: و یحیک! فأن علمت أنه خیر الناس أبا و أما، لم قتلته إذا؟! فأمر به فضربت عنقه و عجل الله بروحه إلى النار. و أرسل ابن زیاد قاصدا إلى أم کلثوم بنت الحسین [أخت الحسین] فقال لها: الحمد لله الذی قتل رجالکم، فکیف ترون ما فعل بکم؟ فقالت: یابن زیاد! لئن عینک بقلت الحسین فطالما قرت عین جده به و کان یقبله و یلم شفیه و یضعه علی عاتقه، یابن زیاد! أعد لجده جوابا، فإنه خصمک غدا. [۱۶۴]. امام سجاد علیه السلام گوید: (پس از آن که یاران امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری شهید شدند)، امام حسین علیه السلام نگاهی به چپ و راست کرد، اما کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو می‌بینی که با فرزند [صفحه ۱۷۰] پیامبرت چه می‌کنند. بنو کلاب میان او و آب، حایل شدند. تیری زدند که در گلویش نشست و از اسبش افتاد. تا تیر را کشید و دور انداخت کف دستش را زیر خون گرفت که پر از خون شد، سر و ریشش را با آن آغشت و گفت: من در حالی که ستم دیده و در خونم تپیده‌ام، به لقاء الله می‌شتابم، سپس بر گونه‌ی چپش به خاک افتاد. دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمر بن ذی الجوشن عامری در میان مردانی از اهل شام، پیش آمدند تا در بالای سرش ایستادند و به یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ این مرد را راحتش کنید. سنان بن انس ایادی از اسب، فرود آمد و ریش حسین علیه السلام را گرفت و با شمشیر به گلویش زد و گفت: به خدا سر از تنت جدا می‌کنم و خود می‌دانم که تو پسر رسول خدایی و از جهت پدر و مادر، برترین مردمانی. اسب حسین علیه السلام به پیش آمد و یال و کاکل خود را با خون آغشته ساخت و شروع کرد به دویدن و صیحه کشیدن. دختران پیامبر تا صیحه‌ی اسب را شنیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند که ناگهان، اسب بی‌سوار دیدند و دانستند که حسین علیه السلام کشته شده است. ام کلثوم دختر [خواهر] امام حسین علیه السلام هم در حالی که دست را بر سر نهاد بود بیرون آمد، او فریاد ناله می‌کرد و می‌گفت: و امحمداه! این حسین است که چنین در بیابان افتاده و عبا و عمامه‌اش به غارت رفته است. سنان، سر امام حسین علیه السلام را نزد عبیدالله بن زیاد برد در حالی که می‌گفت: - رکابم را از طلا و نقره پر کن من پادشاه بزرگواری را کشته‌ام، مردی را کشته‌ام که از جهت پدر و مادر، برترین مردم بود و هر گاه که از نسل

و نسب، سخنی به میان آرند او برترین خواهد بود. [صفحه ۱۷۱] ابن زیاد به وی گفت: وای بر تو! اگر می دانستی که او از طرف پدر و مادر، برترین مردم است، پس چرا او را کشتی؟ سپس دستور داد سر از تنش جدا کردند و خدا در رساندن روح وی به دوزخ، شتاب ورزید. ابن زیاد پیکری به سوی ام کلثوم، دختر امام حسین [خواهر امام حسین] فرستاد و به او گفت، سپاس خدا را که مردان شما را کشت. خدا را در آن چه با شما کرد چگونه دیدید؟! ام کلثوم گفت: پسر زیاد، اگر چشم تو با کشتن حسین، روشن گشت باید بدانی که چشم جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله، همیشه با وجود او روشن بود که همواره او را می بوسید، لب بر لبانش می نهاد و او را بر شانه‌ی خویش سوار می کرد. ای پسر زیاد! پاسخی برای جدش تدارک کن که فردا بی گمان خصمی تو خواهد بود. [۱۶۵].

شمار زخم‌ها

علی ابی جعفر الباقر علیه السلام قال: اصیب الحسین بن علی علیه السلام و وجد ثلاثمائة و بضعة و عشرون طعنة برمح أو ضربة بسيف أو رمية بسهم، فرودی آنها کانت کلها فی مقدمه لانها کان لایولی. [۱۶۶]. از امام باقر علیه السلام نقل است که: امام حسین علیه السلام کشته شد و در پیکرش، سیصد و بیست و چند زخم نیزه یا ضربه‌ی شمشیر یا جای تیر یافتند. رویت شده که همه‌ی زخم‌ها در جلوی بدن او بود، که او هرگز به دشمن پشت نمی کرد. [صفحه ۱۷۲]

انگشتر امام حسین

۱. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، قال: كان للحسين بن علي عليه السلام خاتمان، نقش أحدهما: لا إله إلا الله، عدة للقاء الله. و نقش الآخر: إن الله بالغ أمره، و كان نقش خاتم علي بن الحسين عليه السلام: خزی و شقی قاتل الحسين بن علی. [۱۶۷]. - امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش، امام محمد باقر علیه السلام، نقل می کند که: «امام حسین علیه السلام دو انگشتر داشت که نقش نگین یکی «لا-إله إلا الله، عدة للقاء الله» بود (لا له الا الله ذخیره‌ای برای دیدار خداست) و نقش نگین دیگری: إن الله بالغ أمره بود (البته خدا به کارش می رسد). و نقش نگین امام سجاد علیه السلام، چنین بود: «خزی و شقی قال الحسين بن علی» (کشنده‌ی حسین بن علی، خوار و بدبخت شد). ۲. عن أبي الحسين علي بن موسى الرضا عليه السلام قال... و كان نقش خاتم محمد صلی الله علیه و آله: لا إله إلا الله، محمد رسول الله. و كان نقش خاتم أمير المؤمنين عليه السلام: الملك لله. و كان علي بن الحسين عليه السلام: العزة لله. و كان نقش خاتم الحسين عليه السلام إن الله بالغ أمره. و كان علي بن الحسين عليه السلام. و كان نقش خاتم جعفر بن محمد عليه السلام: الله وليي و عصمتي من خلقه. و كان نقش خاتم أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: حسبي الله. قال الحسين بن خالد: و بسط أبو الحسن الرضا عليه السلام كفه و خاتم أبيه فی إصبعة [صفحه ۱۷۳] حتى أراني النقش. [۱۶۸]. (شیخ صدوق در حدیث مفصلی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در بخش پایانی سخنانش گفت: نقش نگین انگشتری حضرت محمد صلی الله علیه و آله: «لا-إله إلا الله، محمد رسول الله»، بود. و نقش نگین انگشتری امیرالمؤمنین علیه السلام: «الملك لله» (هستی، تنها خدا راست)، بود و نقش نگین انگشتری امام حسن علیه السلام: «العزة لله» (عزت، تنها خدا راست)، بود و نقش نگین انگشتری امام حسین علیه السلام: «إن الله بالغ أمره» (البته خدا به کارش می رسد)، بود و امام سجاد انگشتری پدرش، امام حسین علیه السلام را به دست می کرد و امام محمد باقر علیه السلام، نیز انگشتری امام حسین علیه السلام را در انگشت داشت و نقش نگین انگشتری امام جعفر صادق علیه السلام: «الله وليي و عصمتي من خلقه» (خدا، مولای من و نگهدارنده‌ام از گزند آفریدگانش است)، بود و نقش نگین انگشتری پدرم امام موسی بن جعفر علیه السلام: «حسبي الله» (خدا مرا بس است)، بود» حسین، پسر خالد - راوی حدیث - گوید: «امام رضا علیه السلام دستش را گشود و به سوی من دراز کرد و نقش نگین انگشتری پدرش را که در انگشتش بود، نشانم

داد. ۳. عن محمد بن مسلم، قال: سألت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام عن خاتم الحسين بن علي إلى من صار؟ و ذكرت به أني سمعت أنه أخذ من إصبعة فيما أخذ. قال: ليس كما قالوا، إن الحسين عليه السلام أوصى إلى ابنه علي بن الحسين عليه السلام و جعل خاتمه في إصبعة و فوض إليه أمره، كما فعله رسول الله صلى الله عليه و آله بأمر المؤمنين عليه السلام [صفحة ۱۷۴] و فعله أمير المؤمنين بالحسن عليه السلام و فعله الحسن بالحسين عليه السلام ثم صار ذلك الخاتم إلى أبي بعد أبيه و منه صار إلى، فهو عندي و اني لألبسه كل جمعة و أصلى فيه. قال محمد بن مسلم: فدخلت إليه يوم الجمعة و هو يصلي، فلما فرغ من الصلاة مد إلى يده، فرأيت في إصبعة خاتما لا إله الله عدة عدة للقاء الله، فقال: هذا خاتم جدی أبي عبدالله الحسين بن علي عليه السلام. [۱۶۹]. از محمد بن مسلم نقل است که: «از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که انگشتری امام حسین علیه السلام به چه کسی رسید؟ و به او گفتم که من شنیده‌ام، آن نیز در میان چیزهایی که غارت شد، به یغما رفت. امام صادق علیه السلام گفت: چنان نیست که می‌گویند. بلکه امام حسین علیه السلام آن را به پسرش، امام سجاد علیه السلام سپرد و خود انگشترش را در انگشت او کرد و کارش (امامت) را به او واگذار نمود، همچنان که رسول خدا، به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود و امیرمؤمنان به امام حسن علیه السلام و امام حسن علیه السلام به امام حسین علیه السلام سپرده بود. سپس آن انگشتری بعد از پدر پدر من، به پدرم رسیده بود که از او نیز به من رسیده است و اینک پیش من است و من هر جمعه، آن را در انگشتم می‌کنم و با آن نماز می‌خوانم.» محمد بن مسلم گوید: «روز جمعه‌ای، به پیش او رفتم و او در حال نماز بود. از نماز که فارغ شد دستش را به سوی من دراز کرد و من در انگشتش، انگشتری دیدم که نقش نگینش چنین بود: «لا إله إلا الله عدة للقاء الله» و گفت: این است انگشتری جدم، ابو عبدالله، حسین بن علي علیه السلام.» [۱۷۰] [صفحة ۱۷۵].

وصیت امام حسین

عن أبي جعفر عليه السلام قال: لما حضرت علي بن الحسين عليه السلام الوفاة ضمنى إلى صدره، ثم قال: يا بني! أوصيك بما أوصاني به أبي حين حضرته الوفاة و بما ذكر أن أباه أوصاه به، فقال: يا بني إياك و ظلم من لا يجد عليك ناصرا الا الله. [۱۷۱]. (از ابو حمزه ثمالی روایت است که گوید) امام باقر علیه السلام گفت: «وقتی که حالت احتضار به پدرم، امام سجاد علیه السلام، دست داد مرا آغوشش کشید، و سپس گفت: تو را سفارش می‌کنم به آن چه که پدرم (امام حسین علیه السلام) هنگام مرگش مرا به آن سفارش کرد و یادآوری نمود که پدرش نیز او را به آن سفارش کرد و گفت: «پسر من از ستم کردن به کسی که در برابر تو، غیر از خدا یار و یآوری نداد، بسیار پرهیز کن!»

غارت خیمه‌ها به روایت فاطمه، بنت الحسین

عن عبدالله بن الحسن المثنى، عن امه فاطمة بنت الحسين، قالت: دخلت الغاغة [۱۷۲] علينا الفسطاط و أنا جارية صغيرة و في رجلى خلخالين من ذهب، فجعل رجل يفض الخلخالين من رجلى و هو يبكي، فقلت: ما يبكيك يا عدو الله؟! فقال: كيف لأبكي و أنا أسلب ابنه رسول الله! فقلت: لاتسلبني. قال: أخاف أن يجيء غيري فيأخذه. قالت: و انتهوا ما في الأبنية حتى كانوا ينزعون الملاحف [صفحة ۱۷۶] عن ظهورنا. [۱۷۳]. عبدالله، پسر حسن مثنی، از مادرش، فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام، نقل می‌کند که: «انبوه غارتگران به خیمه‌های ما وارد شدند. من دختری خردسال بودم که در پاهایم دو خلخال از طلا-داشتم، مردی، با گریه آن دو خلخال را از پاهایم می‌کند! گفتم: ای دشمن خدا: برای چه می‌گریی؟ گفت: چگونه گریه نکنم که دختر رسول خدا را غارت می‌کنم! گفتم: غارت من نکن. گفت: می‌ترسم دیگری بیاید و آن را بردارد.» فاطمه، بنت الحسین، گوید: «هر چه در خیمه‌ها بود، به تاراج بردند، تا آن جا که چادرها را از دوش ما برداشتند.»

روز عاشورا به روایت امام رضا

۱. قال الرضا عليه السلام: إن المحرم شهر كان أهل الجاهلية يحرمون فيه القتال، فاستحلت فيه دماؤنا و هتك فيه حرمتنا و سبى فيه ذرارينا و نساؤنا و أضرمت النيران فى مضاربنا و انتهب ما فيها من ثقلنا و لم ترع لرسول الله حرمة فى أمرنا. إن يوم الحسين أقرح جفوننا و أسبل دموعنا و أذل عزيزنا بأرض كرب و بلاء، أورتتنا الكرب و البلاء، إلى يوم الأتقضاء، فعلى مثل الحسين فليبك الباكون، فإن البكاء يحط الذنوب العظام. ثم قال: كان أبى إذا دخل شهر المحرم لا يرى ضاحكا و كانت الكآبة تغلب عليه حتى يمضى منه عشرة أيام، فإذا كان يوم العاشر كان ذلك اليوم يوم مصيبتته و [صفحة ۱۷۷] حزنه و بكائه و يقول: هو اليوم الذى قتل فيه الحسين عليه السلام. [۱۷۴]. امام رضا عليه السلام گفت: «محرم، ماهی است که مردمان جاهلیت، جنگ را در آن، حرام می دانستند، اما خون ما در آن ماه، حلال انگاشته شد و حرمتان شکسته شد و کودکان و زنانمان به اسارت گرفته شد و آتش در خیمه‌های ما اندک شد و متاع و حشمان، به تاراج برده شد و در برخورد با ما، برای رسول خدا، حرمتی مراعات نشد. روز شهادت حسین علیه السلام دیدگان ما را زخمی ساخت و اشک چشمانمان را جاری کرد و عزیز ما را در زمین رنج و بلا، خوار نمود، زمینی که، تاقیامت، اندوه و بلا- را برای ما باقی گذاشت. گریه کنندگان، باید برای حسینی چنین گریه کنند که گریه کردن، گناهان بزرگ را می ریزد. امام رضا علیه السلام سپس گفت: «آن گاه که ماه محرم آغاز می شد پدرم، امام موسای کاظم علیه السلام، خندان دیده نمی شد، و تا ده روز از ماه، گذشته، حزن و اندوه بر او چیره گی می یافت و هنگامی که روز دهم فرامی رسید، آن روز، روز مصیبت و اندوه و گریه‌ی او بود. در آن روز می گفت: این روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد.» ۲. عن أبى الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام قال: من ترك السعى فى حوائج يوم عاشورا قضى الله له حوائج الدنيا و الآخرة. و من كان عاشوراء يوم مصيبتته و حزنه و بكائه جعل الله عزوجل يوم القيامة يوم فرحه و سروره و قرت بنا فى الجنان عينه. و من سمى يوم عاشوراء يوم بركة و ادخر فى لمنزله شيئا يبارك له فيما ادخر. و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبيدالله بن زياد و عهبر بن سعد - لعنهم الله [صفحة ۱۷۸] تعالى - إلى أسفل دركة من النار. [۱۷۵]. از امام رضا علیه السلام نقل است که: «هر کس در روز عاشورا، کار و کوشش در خواسته‌هایش را ترک کند، خدا خواسته‌های دنیا و آخرت او را برآورده می کند. و هر کس را روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه باشد، خداوند متعال روز رستاخیز را روز سرور و شادی اش قرار می دهد و در بهشت چشمش به دیدار ما روشن می گردد و هر کس روز عاشورا را روز برکت بخواند و در آن روز، برای خانه‌اش چیزی ذخیره سازد، آن چه ذخیره ساخته، برای او با خیر و برکت نمی شود و در روز رستاخیز، با یزید و ابن زیاد و عمر سعد - که نفرین خدا بر آنها باد - به سوی درک اسفل دوزخ، همراه می گردد.» ۳. عن الريان بن شبيب، قال: دخلت على الرضا عليه السلام فى اول يوم من المحرم فقال لى: يا بن شبيب أصائم أنت؟ فقلت: لا. فقال: أن هذا اليوم هو اليوم الذى دعا فيه زكريا ربه عزوجل، فقال: (رب هب لى من لدنك ذرية إنك سميع الدعاء). [۱۷۶] فاستجاب الله له و أمر الملائكة فنادت زكريا و هو قائم يصلى فى المحراب: (أن الله يبشرك بيحيى). [۱۷۷] فمن صام هذا اليوم ثم دعا الله عزوجل استجاب الله له كما استجاب لزكريا. ثم قال: يا بن شبيب، إن المحرم هو الشهر الذى كان أهل الجاهلية فيما مضى يحرمون فيه الظلم و القتال لحرمته، فما عرفت هذه الأمة حرمة شهرا و الحرمة [صفحة ۱۷۹] نبیها، لقد قتلوا فى هذا الشهر ذريته و سبوا نساءه و انتهبوا ثقله فلا غفر الله ذلك أبدا. يا بن شبيب، أن كنت باكيا لشيء فابك للحسين بن على أبى طالب، فإنه ذبح كما يذبح الكبش، و قتل معه من أهل بيته ثمانية عشر رجلا مالهم فى الارض شبيه. و لقد بكت السماوات السبع و الارضون لقتله. و لقد نزل إلى الارض من الملائكة أربعة آلاف لنعرة فوجدوه قد قتل، فهم عند قبره شعث غبر إلى أن يقوم القائم، فيكونون من أنصاره و شعارهم: يا لثارات الحسين. يا بن شبيب لقد حدثنى أبى، عن أبيه، أنه لما قتل جدى الحسين عليه السلام مطرت السماء دما و ترابا أحمر. يا بن شبيب، إن بكيت على الحسين عليه السلام حتى تصير دموعك على خديك غفر الله لك كل ذنب أذنبته، صغيرا كان أو

کبیرا، قلیلا کان او کثیرا. یابن شیب، إن سرک أن تسکن الغرف المبنیة فی الجنة مع النبی و آله فالعن قتله الحسین. یابن شیب، إن سرک یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین علیه السلام فقل متی ما ذکرته: یا لیتنی کنت معهم فأفور فوزا عظیما. یابن شیب، إن سرک أن تكون معنا فی الدرجات العلی من الجنان، فاحزن لحزننا و افرح لفرحنا. و علیک بولایتنا، فلو أن رجلا تولى حجرا لحشره الله مع يوم القيامة. [۱۷۸]. [صفحه ۱۸۰] ریان بن شیب گوید: «در نخستین روز محرم به پیش امام رضا علیه السلام رفتم، به من گفت: آیا روزه‌ای؟ گفتیم: نه. گفت: امروز همان روزی است که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا! مرا به لطف خویش فرزندان عطا کن که تو پذیرنده‌ی دعایی»، خدا، دعای او را پذیرفت و فرشتگان را فرمود تا زکریا را که در محراب ایستاده و نماز می‌خواند، ندا در دادند: «خدا تو را به تولد یحیی، مژده می‌دهد». هر کس در این روز، روزه بگیرد و سپس خدای عزوجل را بخواند، خدا از او می‌پذیرد، همان طوری که از زکریا پذیرفت. سپس گفت: «ای پسر شیب! محرم، ماهی است که مردمان جاهلیت، در گذشته، به احترامش، جنگ و ستم را ناروا می‌شمردند. اما این امت، نه حرمت ماهش را نگه داشت و نه حرمت پیامبرش را دانست. آن‌ها در این ماه فرزندان پیامبرشان را کشتند، زنانش را به اسیری گرفتند و دارایی‌اش را به تاراج بردند. خدا هرگز این گناه را از آنها نبخشد. ای پسر شیب! اگر خواستی به چیزی گریه کنی، به حسین، پسر علی بن ابی‌طالب علیه السلام گریه کن که او، چنان که گوسفندی را سر می‌برند سر بریده شد و هیجده مرد از خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین همانندی برای آنان نبود. هفت آسمان و زمین، در شهادت او گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری‌اش به زمین فرود آمدند اما او را کشته یافتند. آنان آشفته و پریشان در کنار قبرش ایستاده‌اند، تا حضرت قائم علیه السلام قیام کند و از یاران او باشند و شعارشان «یا ثارات الحسین» است. ای پسر شیب! پدرم از پدرش، و او از جدش، به من خبر داد: «هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد از آسمان، خون و خاک سرخ بارید.» [صفحه ۱۸۱] ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام بگریی تا اشک چشمت بر گونه‌هایت جاری گردد، خدا هر گناهی که کرده‌ای، چه کوچک باشد، چه بزرگ و چه اندک باشد، چه زیاد، بر تو می‌بخشد. ای پسر شیب! اگر دوست داری در حالی برسی به حضور خدا که گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن. ای پسر شیب! اگر سکونت با پیامبر و آلش در غرفه‌های برافراشته‌ی بهشت، را خوش داری، کشندگان حسین را لعنت کن. ای پسر شیب! اگر دوست داری که همانند پادشاه کسانانی که با حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، داشته باشی، هر گاه حسین علیه السلام را یاد کردی، بگو: «ای کاش با آنان بودم تا به رستگاری بزرگ (شهادت) می‌رسیدم!» ای پسر شیب! اگر می‌خواهی در درجات والای بهشت با ما باشی، به اندوه ما اندوهناک و به شادی ما شاد باش. و بر تو باد دوستی ما! اگر مردی، سنگی را دوست داشته باشد خدا او را با آن سنگ، در روز رستاخیز همراه خواهد ساخت.

روز عاشورا، روز عزا و ماتم

حدثنا عبدالله بن الفضل الهاشمی قال: قلت لأبی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یابن رسول الله کیف صار یوم عاشوراء یوم مصیبة و غم و جزع و بکاء دون الیوم الذی قبض فی رسول الله و الیوم الذی ماتت فی فاطمة علیها السلام و الیوم الذی قتل فیہ أمير المؤمنین علیه السلام و الیوم الذی قتل فیہ الحسن علیه السلام بالسم؟ فقال: إن یوم الحسین علیه السلام أعظم مصیبة من جمیع سائر الایام و ذلك أن أصحاب الکساء الذی كانوا أکرم الخلق علی الله تعالی کونوا خمسة فلما مضی عنهم [صفحه ۱۸۲] النبی صلی الله علیه و آله بقی أمير المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام فکان فیهم للناس عزاء و سلوة، فلما مضت فاطمة علیها السلام کان فی أمير المؤمنین و الحسن و الحسین للناس عزاء و سلوة، فلما مضی منهم أمير المؤمنین علیه السلام کان للناس فی الحسن و الحسین عزاء و سلوة، فلما مرضی الحسن علیه کان للناس فی الحسین عزاء و سلوة فکان ذهابه کذهاب جمیعهم کما کان بقاؤه کبقاء جمیعهم فلذلك صار یومه أعظم مصیبة. قال عبدالله بن الفضل الهاشمی: فقلت له یابن رسول الله فلم لم یکن للناس فی

علی بن الحسین عزاء و سلوة مثل ما كان لهم في آباءه عليهم السلام؟ فقال: بلى ان علي بن الحسين كان سيد العابدين و اماما و حجة على الخلق بعد آباءه الماضين ولكنه لم يلق رسول الله صلى الله عليه و آله و لم يسمع منه و كان علمه وارثه عن أبيه عن جده عن ا نبي صلى الله عليه و آله و كان أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام قد شاهدتهم الناس مع رسول الله صلى الله عليه و آله في احوال في آن يتوالى فكانوا متى نظروا إلى أحد منهم تذكروا حاله مع رسول الله صلى الله عليه و آله و قول رسول الله له و فيه، فلما مضوا فقد الناس مشاهدة الأكرمين على الله عزوجل و لم يكن في أحد منهم فقد جميعهم إلا في فقد الحسين عليه السلام لأنه مضى آخرهم فذلك صار يومه أعظم الايام مصيبة. قال عبدالله بن الفضل الهاشمي: فقلت له يابن رسول الله فكيف سمت العامة يوم عاشوراء يوم بركة؟ فبكي ثم قال: لما قتل الحسين عليه السلام تقرب الناس بالشام إلى يزيد فوضعوا له الأخبار و أخذوا عليه الجوائز من الاموال فكان مما وضعوا له أمر هذا اليوم و إنه يوم بركة ليعدل الناس فيه من الجزع و البكاء و المصيبة و الحزن إلى الفرج و السرور و التبرك و الاستعداد فيه، حكم الله مما بيننا و بينهم. [صفحة ۱۸۳] قال: ثم قال: يابن عم و ان ذلك لأقل ضررا على الإسلام و أهله، [مما] وضعه قوم انتحوا مودتنا و زعموا أنهم يدينون بمواليتنا و يقولون بإمامتنا، زعموا أن الحسين عليه السلام لم يقتل و أنه شبه للناس أمره كعيسى بن مريم، فلا لائمة إذن على بنى أمية و لاعتب على زعمهم. يابن عم! من زعم أن الحسين عليه السلام لم يقتل فقد كذب رسول الله و عليا و كذب من معه الائمة عليهم السلام في اخبارهم بقتله. و من كذبهم فهو كافر بالله العظيم و دمه مباح لكل من سمع ذلك منه. قال عبدالله بن الفضل: فقلت يابن رسول الله فما تقول في قوم من شيعتك يقولون به؟ ما هؤلاء من شيعتي و إنى برىء منهم.... ثم قال: لعن الله الغلاة و المفوضة فإنهم صغروا عصيان الله و كفروا به و أشركوا و ضلوا و أضلوا فرارا من إقامة الفريضة و اداء الحقوق. [۱۷۹]. عبدالله، پسر فضل هاشمی، گوید: «به امام جعفر صادق عليه السلام گفتم: چگونه روز عاشورا، روز مصیبت و غم و ناله و گریه شد، اما روز رحلت رسول خدا و یا روزی که فاطمه علیها السلام مرد و یا روزی که امیر مؤمنان کشته شد و یار روزی که امام حسن علیه السلام مسموم گشت، چنین نشد؟ گفتم: مصیبت روز شهادت حسین علیه السلام، مصیبتش از همه‌ی روزهای دیگر بزرگ‌تر است، برای این که اصحاب کساء که گرامی‌ترین آفریدگان برای خدای متعال می‌باشند، پنج تن بودند، وقتی که پیامبر از میان آنان درگذشت هنوز امیر مؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام بودند تا برای مردم، باعث شکیبایی و تسلی خاطر باشند. زمانی که فاطمه علیها السلام از دنیا رفت، باز [صفحه ۱۸۴] امیر مؤمنان، حسن و حسین علیهم السلام بودند، تا مردم با وجود آنان تسلی یابند و صبر پیشه کنند. هنگامی که امیر مؤمنان از میان آنان رفت، باز مردم را با وجود امام حسن و حسین علیها السلام آرامش و تسلی خاطر بود و زمانی که امام حسن علیه السلام شهید شد، باز با وجود امام حسین علیه السلام، مردم را آرامش و تسلی خاطر مانده بود، اما هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، دیگر کسی از اهل کساء نمانده بود تا پس از او مایه‌ی آرامش خاطر و تسلی مردم باشد. بنابراین نبود او (امام حسین علیه السلام) چنان بود که همه‌ی آنان از میان رفته‌اند، هم چنان که وجود او چنان بود که گویی همه‌ی آنان حضور داشته‌اند، به همین دلیل بود که روز شهادتش، بزرگ‌ترین روز مصیبت گشت. عبدالله، پسر فضل هاشمی، گوید، «به امام صادق علیه السلام گفتم: یابن رسول الله پس چرا وجود امام سجاد علیه السلام همانند وجود پدرانش، برای مردم باعث بردباری و تسلی خاطر نشد؟ گفتم: آری امام سجاد علیه السلام، سید عابدان و پس از پدران پیشین خویش، برای مردم پیشوا و حجت بود، اما رسول خدا را ندیده بود و از او چیزی نشنیده بود و دانش او میراثی بود که به واسطه‌ی پدرش و جدش از پیامبر، به او رسیده بود. اما امیر مؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را مردم در حالت‌های مختلف و در اوقات متوالی، با رسول خدا دیده بودند و مردم چنان بودند که هرگاه چشمشان به یکی از آنها می‌افتاد، رابطه‌اش با رسول خدا و سخنان پیامبر برای او، دربارهی او، را به یاد می‌آوردند. هنگامی که آنان از میان رفتند، مردم، دیدار گرامی‌ترین انسان‌ها، در نزد خدای عزوجل را از دست دادند. در فقدان هیچ‌یک از آنان، فقدان همه‌ی آنان پیش نیامد مگر در فقدان حسین علیه السلام که او پس از همه‌ی آنان از میان رفت و برای همین، روز شهادتش بزرگ‌ترین روز مصیبت شد. [صفحه ۱۸۵] عبدالله

بن فضل هاشمی گوید: «به او گفتم: یا بن رسول الله، پس چگونه که عامه (سنی‌ها)، روز عاشورا را روز برکت نامیده‌اند؟ امام علیه السلام گریست و سپس گفت: وقتی که حسین علیه السلام کشته شد، مردم شام می‌خواستند به یزید نزدیک شوند، به همین منظور، اخبار و احادیثی را به نفع او جعل می‌کردند و برای این کار جوایزی از اموال، دریافت می‌کردند، یکی از آن اخبار ساختگی مسئله‌ی همین روز و بابرکت بودن آن بود؛ تا مردم در آن روز، از ناله و گریه کردن و با مصیبت و محزون بودن، به شادی و سرور و جشن گرفتن و تبرک جستن بگردند. خدا در آن چه که میان ما و آنها است خود حکم کند! راوی گوید: امام صادق علیه السلام سپس گفت: پسر عمو! تازه این، ضررش بر اسلام و مسلمانان کمتر است از آن چه گروهی که دوستی ما را ادعا می‌کنند و می‌پندارند که با موالات ما دیندارند و به امامت ما عقیده دارند؛ وضع کرده‌اند. آنان گمان می‌کنند حسین علیه السلام کشته نشد بلکه کارش، چون عیسی بن مریم، به مردم مشتبه شد! به پندار آنها دیگر بنی‌امیه را جای ملامت و سرزنشی نماند. ای پسر عمویم! هر کس گمان کند حسین علیه السلام کشته نشد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و پیشوایان پس از او که همگی از کشته شدن او خبر داده‌اند. دروغ نسبت داده است و هر کس به آنان (پیشوایان معصوم) دروغ نسبت بدهد، به خدای عظیم کفر ورزیده و ریختن خونس بر هر کسی که آن را از وی بشنود، مباح است. عبدالله بن فضل گوید: «به او گفتم: یابن رسول الله، درباره‌ی گروهی از شیعیان که قائل به آنند چه می‌گویید؟ گفت: آنها از پیروان من نیستند و من از آنها بیزارم... سپس گفت: خدا غالیان و قائلان به تفویض (اهل افراط) را لعنت کند که آنها برای این که واجبات را به پا ندارند و حقوق را نپردازند، نافرمانی خدا را [صفحه ۱۸۶] کوچک انگاشتند و به خدا کفر ورزیدند و مشرک شدند، گمراه گشتند و گمراه کردند.»

به خدا حسین کشته شد

عن أبي الصلت الهروي، قال: للرضا عليه السلام يابن رسول الله إن في سواد الكوفة قوما يزعمون أن النبي صلى الله عليه وآله لم يقع عليه السهو في صلوته، فقال: كذبوا لعنهم الله إن الذي اليسهوا هو الله الذي لا إله إلا هو. قال، قلت يابن رسول الله و فيهم قوما يزعمون أن الحسين بن علي عليه السلام لم يقتل و أنه القى شبهة على حنظلة بن اسعد الشامي و أنه رفع إلى السماء كما رفع عيسى بن مریم و يحتجون بهذه الآية: (و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا). [۱۸۰]. فقال: كذبوا، عليهم غضب الله و لعنته. و كفروا بتكذيبهم لبني الله في إخباره بأن الحسين بن علي عليه السلام سيقتل. والله لقد قتل الحسين عليه السلام و قتل من كان خيرا من الحسين: امير المؤمنين و الحسن بن علي عليهم السلام و ما منا إلا مقتول و إني والله لمقتول بالسم باغتيال من يغتالني، أعرف ذلك بعهد إلي من رسول الله صلى الله عليه وآله أخبره به جبرئيل عن رب العالمين عزوجل. و أما قول الله عزوجل: «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» فإنه يقول: لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجة. و لقد اخبر الله عزوجل عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق و مع قتلهم اياهم لن يجعل الله لهم على انبيائه عليهم السلام سبيلا من [صفحة ۱۸۷] طريق الحجة. و قد اخرجت ما روته في هذا المغنى في كتاب ابطال الغلو و التفويض. [۱۸۱] اباصلت هر وی گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: یابن رسول الله، در حومه‌ی کوفه گروه هستند که می‌پندارند، بر پیامبر در نمازش، سهوی رخ نمی‌دهد. گفت: دروغ می‌گویند - خدا نفرینشان کند - آن که سهو نمی‌کند، همانا خدایی است که جز او خدایی نیست. اباصلت گوید: «گفتم: یابن رسول الله، در میان آنها گروهی نیز هستند که می‌پندارند، حسین بن علی علیه السلام کشته نشد بلکه شبیه او حنظله بن اسعد شامی را که در قیافه به او می‌ماند، به اشتباه گرفتند و او به آسمان فرابرده شد، همچنان که عیسی بن مریم فرابرده شده بود و به این آیه از قرآن استدلال می‌کنند: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان، هرگز راهی ننهاده است.» امام رضا علیه السلام گفت: دروغ می‌گویند - خشم و لعنت خدا بر آنان باد - و با این انکار، پیامبر خدا را که خبر داده بود، به زودی حسین بن علی علیه السلام کشته می‌شود، تکذیب می‌کنند. سوگند به خدا، که حسین علیه السلام البته کشته شد. و امیر مؤمنان و حسین بن علی علیه السلام که برتر از حسین علیه السلام بودند نیز کشته شدند و همه‌ی ما

کشته می شویم. به خدا، من نیز بی گمان با زهر کسی که با ترور ناگهانی مرا خواهد کشت، کشته می شوم، این را من با عهد معهودی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دارم، می دانم که به او نیز جبرئیل از جانب پروردگار جهانیان خبر داده بود. اما این آیه که: «خدا برای کافران در برابر مؤمنان هرگز راهی نهاده است» [صفحه ۱۸۸] می خواهد بگوید که خدا، کافری را بر مؤمنی هرگز دارای دلیل و برهان نساخته است. و گرنه خدای عزوجل به تحقیق از کافرانی خبر داده است که پیامبران را به ناحق کشتند و با این که آن‌ها پیامبران را کشتند، باز خدا برای آن‌ها در برابر پیامبرانش، هرگز راه چیرگی از طریق دلیل و برهان، قرار نداده بود. شیخ صدوق در ذیل این حدیث می نویسد: «من احادیث و اخباری را که در این موضوع روایت می کنم، در کتاب ابطال الغلو و التفویض آورده‌ام. [۱۸۲]. [صفحه ۱۹۳]

پس از شهادت

تأثر روح نبوی از شهادت امام حسین

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام عن أم سلمة، أنها أصبحت يوماً تبكي، فقيل لها: مالك؟ لقد قتل النبي الحسين و ما رأيت رسول الله منذ مات ألا الليلة، فقلت: بأبي و أمي، مالي أراك شاحبا! فقال: لم أزل منذ الليلة أحفر قبر الحسين و قبور أصحابه. [۱۸۳]. امام صادق علیه السلام به واسطه‌ی پدر و اجدادش، از ام سلمه نقل می کند که او روزی، در حالی که می گریست، از خواب بیدار شد. به او گفتند: تو را چه شده؟ گفت: پسر، حسین، کشته شد و من رسول خدا را از روزی که مرده بود، ندیده بودم تا این که امشب دیدم و گفتم: «پدرم و مادرم فدایت، چه شده است که تو را پژمرده و رنگ پریده می بینم؟» گفت: «دیشب تا سحر، برای حسین و یارانش قبر می کندم.»

گریه‌ی آسمان

۱. عن محمد بن علي الحلبي، عن أنى عبدالله فى قوله تعالى: (فما بكت [صفحة ۱۹۴] عليهم السلام و الأرض) [۱۸۴]، قال: لم تبك السماء على أحد قبل قتل يحيى بن زكريا حتى قتل الحسين عليه السلام فبكت عليه [۱۸۵]. محمد پسر علی حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در تفسیر آیه‌ی: «آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد» گفت: پیش از کشته شدن حضرت یحیی، آسمان بر کسی گریه نکرده بود، پس از او نیز بر کسی گریه نکرد تا این که امام حسین علیه السلام کشته شد، آن گاه بر او گریه کرد. ۲. عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إن عاقر ناقه صالح كان أرزق ابن بغي، و كانت ثمود تقول: ما نعرف له فينا أبا و لا نسبا و إن قاتل الحسين بن علي عليه السلام ابن بغي، و إنه كان يقتل الأنبياء و إلا- أولاد الأنبياء إلا أولاد البغايا، و قال: فى قوله تعالى و جل ذكره: (لم نجعل له من قبل سميا) [۱۸۶]، يحيى بن زكريا لم يكن له سمى قبله و الحسين بن علي لم يكن له سمى قبله، و بكت السماء عليهما أربعين صباحا، و كذلك بكت الشمس عليهما، و بكاؤها أن تطلع حمراء و تغيب حمراء. [۱۸۷]. جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که گفت: پی کننده و کشنده‌ی شتر حضرت صالح، مردی کبود چشم، پرکنیه و زنازاده بود، قوم ثمود می گفتند: «ما در میان خود، برای او، نه پدری می شناسیم و نه اصل و نسبی می دانیم.» کشنده‌ی امام حسین علیه السلام نیز زنازاده بود زیرا که پیامبران و فرزندان پیامبران را کسی جز [صفحه ۱۹۵] زنازادگان نمی کشند. و در تفسیر آیه‌ای که گوید: «پیش از این، ما همنامی برای او قرار نداده بودیم.» امام صادق علیه السلام گفت: مراد حضرت یحیی است که پیش از خود همنامی نداشت و نیز امام حسین علیه السلام است که کسی پیش از او به آن نام (حسین) نامیده نشده بود. آسمان بر آن دو (حضرت یحیی و امام حسین علیه السلام) چهل روز گریه کرد همان طوری که خورشید بر آن دو گریه کرد، و گریستن خورشید چنین بود که به رنگ سرخ

طلوع می‌کرد و به رنگ سرخ، غروب می‌نمود.

سوگاری پریان

عن أم سلمه زوجة النبي، قالت: ما سمعت نوح الجن منذ قبض النبي إلا الليلة. ولا أراني إلا وقد أصبت بابني. قالت: وجاءت الجنية منهم تقول: لا- يا عين فانهملي بجهد فمن يبكي على الشهداء بعدى على رهط تقود هم المنايا إلى متجبر في ملك عبد [۱۸۸]. از ام سلمه، همسر پیامبر، نقل است: که «از وقتی که پیامبر وفات کرد. تا امشب نوحه‌ی پریان را نشنیده بودم، و این نیست مگر این که پسرم (امام حسین علیه السلام) را از دست داده‌ام. ام سلمه افزود: «زنی از پریان به نزد آمد که می‌گفت: [صفحه ۱۹۶] - بیار ای آسمان دیده‌ام هر چه توان داری. شهیدان را کسی آیا پس از این گریه خواهد کرد؟- گروهی را که شوق مرگ، آنان را فراخوانده به سوی یار جباری نهان در کوی غیری.

فرایند فاجعه

۱. قال الصادق ابو عبدالله بن محمد عليه السلام: لما ضرب الحسين بن علي عليه السلام بالسيف، فسقط ثم ابتدر ليقطع رأسه، نادى مناد من قبل رب العزة تبارك و تعالى من بطنان العرش، فقال: ألا أيتها الأمة [المتجبرة] الضالة [الظالمة] القاتلة عترة [بعد نبيها، لا وفقكم الله لأضحى و لا فطره] أو لا- لصوم. ثم قال أبو عبدالله عليه السلام: فلا- جرم الله ما وفقوا و لا- يوفقون أبدا حتى يقوم نائر الحسين عليه السلام. [۱۸۹]. امام جعفر صادق عليه السلام گوید: «هنگامی که امام حسین علیه السلام را با شمشیر زدند و از اسب به زمین انداختند و سپس برای بریدن سرش شتافتند، ندا کننده‌ای از جانب پروردگار عزت - تبارك و تعالى - از میانه‌ی عرش الهی، ندا در داد: هلا، ای امت سرگردان و گمراه شده پس از پیامبرش، [هلا، ای امت زورگو و ستمگری که خانواده‌ی پیامبران را می‌کشید] خدا، شما را برای عید قربان و فطر [و برای روزه] توفیق ندهد.» [صفحه ۱۹۷] امام صادق علیه السلام سپس گفت: «سوگند به خدا، آن‌ها، هرگز، موفق نشدند و هرگز نخواهند شد تا خونخواه حسین علیه السلام (حضرت مهدی (عج)) به پا خیزد.» ۲. عن محمد بن إسماعيل الرازي، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال: قلت جعلت فداك ما تقول في العامة فإنه قد روى أنهم لا يوفقون لصوم؟ فقال لي: أما انه قد أجبت دعوة الملك فيهم. قال: قلت و كيف ذكل جعلت فداك؟ قال: إن الناس لما قتلوا الحسين بن علي صوات الله عليه، أمر الله عزوجل ملكا ينادى: أيتها الأمة الظالمة القاتلة عترة نبيها، لا- وفقكم الله لصوم و فطر. و في حديث آخر: لفطر و لا أضحى. [۱۹۰]. محمد بن اسماعيل رازی گوید: «به امام جواد علیه السلام گفتم که فدایت کردم درباره‌ی این که روایت شده است، عامه (بیشترین‌ه‌ی مسلمانان اهل تسنن) به روزه‌داری توفیق نمی‌یابند، چه می‌گویند؟ به من گفت: این برای آن است که نفرین فرشته درباره‌ی آن‌ها پذیرفته شده است. رازی گوید: گفتم، آن نفرین چه بود، فدایت کردم؟ گفت: هنگامی که مردم، حسین بن علی علیه السلام را گشتند، خدای عزیز و جلیل، فرشته‌ای را فرمود که ندا کند: «ای امت ستمگری که خانواده‌ی پیامبران را کشتید، خدا شما را برای روزه و عید فطری، توفیق ندهد! و در حدیث دیگری آمده است: «برای عید قربان و فطری» ۳. عن عمر بن بشر الهمداني قال: قلت لأبي إسحاق، متى ذل الناس؟ قال: حين قتل الحسين بن علي عليه السلام و ادعى زياد و قتل حجر بن عدى. [۱۹۱]. [صفحه ۱۹۸] عمر بن بشیر همدانی گوید: «به ابواسحاق گفتم: مردم از چه زمانی ذلیل و خوار گشتند؟ گفت: وقتی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد و برای ابن زیاد پدری به ناروا پیدا شد و حجر بن عدی کشته شد.» [۱۹۲]. ۴. عن ابن أبي نعم قال: شهدت ابن عمرو، أتاه رجل فسأله عن دم البعوضة، فقال: ممن أنت؟ من أهل العراق، قال: أنظروا إلى هذا يسألني عن دم البعوضة و قد قتلوا ابن رسول الله! و سمعت رسول الله يقول: إنهما ريحانتي من الدنيا، يعني الحسن و الحسين. [۱۹۳]. از ابن أبي نعم نقل است که: ابن عمرو را دیدم که مردی به نزدش آمد و از او درباره‌ی خون پشه پرسید. گفت: تو از کدام دیاری؟ گفت: از اهل عراقم. گفت: این مرد را

بینید که از من، درباره‌ی خون پشه می‌پرسد با این که هم اینان، فرزند رسول خدا را کشتند و من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: «آن دو - یعنی حسن و حسین - دو دسته گل من از این جهانند.»

در مجلس ابن زیاد

عن ابی نعیم، قال: حدثنی حاجب ابن زیاد: أنه لما جیی برأس الحسین أمر فوضع بین یدیه فی طست من ذهب و جعل یضرب بقضیب فی یده علی ثنایاه و [صفحه ۱۹۹] یقول: لقد أسرع الشیب ألیک یا أبا عبدالله. فقال: رجل من القوم: مه! فأنی رأیت رسول الله یلثم حیث تضع قضیبک. فقال: یوم بیوم بدر. ثم أمر بعلی بن الحسین فغل و حمل مع النسوة و السبایا إلی السجن و کنت معهم، فما مرنا بزقاق إلا وجدناه ملی رجالا و نساء، یضربون وجوههم و یتکون، فجلسوا فی سجن و طبق علیهم. ثم إن ابن زیاد، دعا بعلی بن الحسین و النسوة و أحضر رأس الحسین و کانت زینب بنت علی فیهم، فقال ابن زیاد: الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و أكذب أحادیثکم. فقالت زینب: الحمد لله الذی أکرمننا بمحمد و طهرنا تطهیرا، إنما یفزع الله الفاسق و یکذب الفاجر. قال: کیف رأیت صنع الله بکم أهل البیت؟ قالت: کتب علیهم القتل فبرزوا إلی مضاجعهم و سيجمع الله بینک و بینهم فتتعا کمون عنده، فغضب ابن زیاد علیها و هم بها، فسکن منه عمرو بن حرث، فقالت زینب: یا بن زیاد، حسبک ما ارتکبت منا، فلقد قتلت رجالنا و قطعت أصلنا و أبحت حریمنا و سبیت نساءنا و ذرارینا، فان کان ذلك للإستفءاء فقد اشتفت فأمر ابن زیاد بردهم إلی السجن و بعث البشائر إلی النواحی بقتل الحسین. ثم أمر بالسبایا و رأس الحسین فحملوا إلی الشام، فلقد حدثنی جماعه کانوا خرجوا فی تلک الصحبة: أنهم کانوا یسمعون باللیالی نوح الجن علی الحسین إلی الصباح. و قالوا: فلما دخلنا دمشق ادخل بالنساء و السبایا بالنهار مکشفات الوجوه، فقال أهل الشام الجفءة: ما رأینا سبایا أحسن من هؤلاء فمن هؤلاء فممن أنتم؟ فقالت سکینه بنت الحسین: نحن سبایا آل محمد. فأقیموا علی درج المسجد حیث یقام السبایا و فیهم علی بن الحسین و هو یومئذ فتی شاب، فأتاهم شیخ من اشیاخ الشام، [صفحه ۲۰۰] فقال لهم: الحمد لله الذی قتلکم و أهلكکم و قطع قرن الفتنة. فلم یأل عن شتمهم، فلما انقضى کلامه، قال له علی بن الحسین أما قرأت کتاب الله عزوجل؟ قال نعم. قال: أما قرأت هذه الآیة: (قل لا أسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی) [۱۹۴]؟ قال: بلی. قال: فنحن أولئکک. ثم قال: أما قرأت: (و آت ذالقربی حقه) [۱۹۵]؟ قال: بلی. قال: فنحن هم، قال: فهل قرأت هذه الآیة: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۱۹۶]؟ قال: بلی، قال: فنحن هم. فرفع الشامی یده إلی اسماء، ثم قال: اللهم إنی أتوب الیک، ثلاث مرآت. اللهم إنی أبرأ إلیک من عدو آل محمد و من قتله أهل بیت محمد، لقد قرأت القرآن فما شعرت بهذا قبل الیوم. ثم أدخل نساء الحسین علی یزید بن معاویة، فصحن نساء آل یزید و بنات معاویة و أهله، و ولولن و أقمن المأتم. و وضع رأس الحسین بین یدیه، فقالت: سکینه: والله ما رأیت أقسى قلبا من یزید و لارأیت کافرا و لامشركا شرا منه و لا أجدی منه، و أقبل یقول و ینظر إلی الرأس: لیت أشیاخی ببدر شهدوا جزع الخرج من وقع الأسل ثم أمر برأس الحسین فنصب علی باب مسجد دمشق. فروی عن فاطمة بنت علی، أنها قالت: لما أجلسنا بین یدی یزید بن معاویة رق لنا أول شئ و ألطفنا، ثم إن رجلا - من أهل الشام أحمر قام إلیه، فقال: یا أمیر المؤمنین، هب لی هذه الجاریة، [صفحه ۲۰۱] یعنینی، کنت جاریة و ضیئة، فارعبت و فرقت و ظننت أنه یفعل ذلك، فأخذت بثیاب أختی و هی أكبر منی و أعقل، فقالت: کذبت والله و لعنت، ما ذاک لک و لا - له. فغضب یزید فقال: بل کذبت والله لو شئت لفعلته. قالت: لا والله، ما جعل الله ذلك لک، إلا أن تخرج من ملتنا و تدين بغير دیننا، فغضب یزید، ثم قال: إیای تستقبلین بهذا؟ إنما خرج من الدین أبوک و أخوک. فقالت: بدین الله و دین أخی و أبی و جدی اهتدیت أنت و جدک و أبوک. قال: کذبت یا عدوة الله. قالت: أمیر یشتم ظالما و یقهر بسلطانه. قالت فکأنه استحیی فسکت، فأعاد الشامی فقال: یا أمیر المؤمنین! هب لی هذه الجاریة، فقال: له أغرب، وهب الله لک حتفا قاضیا. [۱۹۷]. ابونعیم گوید که دربان ابن زیاد به من خبر داد: «هنگامی که سر حسین پیش ابن زیاد آورده شد، دستور داد آن را در طشت طلائی گذاشته، پیش رویش نهند

و با چوب‌دستی که در دستش بود شروع به زدن بر دندان‌های او کرد در حالی که می‌گفت: «ای ابا عبدالله، پیری زود به سراغت شتافته بود! از آن میان مردی گفت: دست نگهدار! من رسول‌خدا را دیدم که درست همان جایی را که با چوب‌دستی خود می‌زنی (لب‌ها و دندان‌های امام حسین علیه‌السلام)، می‌بوسید. ابن‌زیاد گفت: امروز در عوض روز بدر است. سپس دستور داد، علی بن حسین (امام سجاد علیه‌السلام) را به زنجیر کشیدند و همراه زنان و اسیران به زندان بردند. (راوی گوید: من با آنان بودم، از هر کوی و برزنی که گذشتیم، آن را پر از مردان و زنانی یافتیم که بر صورتشان می‌زدند و [صفحه ۲۰۲] می‌گریستند تا آن‌ها را در زندان افکندند و در، به رویشان بستند. پس از چندی، ابن‌زیاد علی بن حسین علیه‌السلام را به همراه زنانی که زینب، دختر علی علیه‌السلام، هم در میان آنان بود، فراخواند. ابن‌زیاد گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت، و دروغ بودن احادیث شما را آشکار ساخت! زینب پاسخ داد: سپاس خدایی را که ما را با محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و با پاکیزگی خاصی، ما را پاک ساخت. جز این نیست، آن که خدا رسوایش می‌کند، فاسق و آن که دروغش را آشکار می‌گرداند فاجر است (نه، ما که از فسق و فجور، منزّه و مبرایم). ابن‌زیاد گفت: دیدی که خدا با شما اهل بیت، چه کرد؟ زینب پاسخ داد: کشته شدن، سرنوشت آنان بود و آنان، به آرامگاه خویش شتافتند اما به زودی خدا تو و آنان را گرد آورد، تا پیش خودش، محاکمه شوید. این‌جا بود که ابن‌زیاد بر او خشمگین شد و آهنگ او کرد، اما عمرو بن حرث، وی را آرام ساخت و زینب، دوباره به سخن آمد و گفت: آن چه درباره‌ی ما روا داشتی، تو را بس است؛ مردان ما را کشتی، ریشه‌ی ما را بریدی، حریم ما را شکستی، زنان و کودکان ما را اسیر ساختی، اگر این همه، برای این بود که داغ درونت را فروبشانی و دلت را خنک کنی، دیگر چنین کرده‌ای. ابن‌زیاد دستور داد، آنان را به زندان بازگردانند و کسانی را به اطراف و اکناف، فرستاد تا کشته شدن حسین را به مردم مژده دهند. سپس دستور داد، اسیران را، همراه سر حسین علیه‌السلام، به سوی شام ببرند. (راوی گوید: جمعی که در این سفر همراه آنان بودند، به من خبر دادند که شب‌ها تا سحر، ناله و نوحه‌ی پریان را بر حسین، می‌شنیدند و گویند: زمانی که به دمشق رسیدیم، زنان و اسیران را در روز روشن با روزی باز، به شهر وارد کردند. [صفحه ۲۰۳] مردم ستم پیشه‌ی شام گفتند: ما اسیرانی زیباتر از اینان ندیده‌ایم، شما کیستید؟ سکنه دختر حسین علیه‌السلام پاسخ داد: ما اسیران از آل محمدیم. آنان را در پلکان مسجد که جای اسیران بود باز داشتند. علی بن حسین که در آن روز جوانی نارس بود در میان آن‌ها بود. پیرمردی از اهالی شام پیش آمد و به آنان گفت: خدا را سپاس که شما را کشت و نابود ساخت، و سرشاخ فتنه را شکاند، و از دشنام دادن به آن‌ها دریغ نکرد. وقتی، سخنش تمام شد، علی بن حسین علیه‌السلام به وی گفت: آیا کتاب خدای عزوجل را خوانده‌ای؟ گفت: آری. حضرت پرسید: آیا این آیه را خوانده‌ای: «بگو، من از شما هرگز برای رسالتم مزدی نمی‌خواهم، مگر مهرورزی بر خویشانم» پیرمرد گفت: آری. حضرت گفت: ما همان (خویشان رسول‌خدا) ایم. سپس گفت: آیا در قرآن خوانده‌ای که: «حق خویشان را بده»؟ گفت: آری. حضرت گفت: ما آن (خویشان) هستیم. پرسید: آیا این آیه را خوانده‌ای: «خدا فقط می‌خواهد که نقص و ناپاکی را از شما، اهل بیت، دور سازد و شما را با پاکیزگی ویژه‌ای پاک گرداند»؟ گفت: آری. حضرت گفت: ما همانانیم. پیرمرد شامی دستش را به سوی آسمان بلند کرد و سپس گفت: بار پروردگارا من به سوی تو باز می‌گردم و سه بار این سخن را تکرار کرد و افزود: بار پروردگارا من به سوی تو از دشمن آل محمد صلی الله علیه و آله و کشتندگان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله بیزاری می‌جویم. من قرآن را خوانده بودم اما تا امروز، این معنا را درک نکرده بودم. سپس زنان حسین را به پیش یزید بن معاویه، آوردند. زنان آل یزید و دختران و خویشان معاویه، صیحه و ضجه زدند و ماتم به پا کردند. سر حسین، پیش روی یزید نهاده شد. سکنه گوید: به خدا من سنگ‌دل‌تر از یزید ندیدم. و هرگز ندیدم که [صفحه ۲۰۴] کافر و، یا مشرکی شرورتر و جفاکارتر از او باشد. یزید، در حالی که به سر، تماشا می‌کرد، می‌گفت: ای کاش بزرگان خاندانم که بدر کشته شدند، این‌جا بودند، تا نالیدن تبار خزرج [۱۹۸] از سیلی شمشیر را می‌دیدم! پس از آن، یزید فرمان داد، سر حسین را از در مسجد دمشق آویختند. از فاطمه، دختر علی علیه‌السلام، روایت شده است که: «وقتی که

ما را در پیش یزید بن معاویه، نشاندهند، نخست اندک رقتی نشان داد و با ما به نرمی رفتار کرد، سپس مرد سرخ چرده‌ای از اهالی شام به سوی او رفت و گفت: ای امیرمؤمنان! این دخترک را به من ببخش! منظورش من بودم که در آن روز، دخترکی زیبا بودم. من وحشت کردم و به سختی ترسیدم و گمان بردم که او این کار را خواهد کرد به همین دلیل به لباس خواهرم که از من بزرگ‌تر و عاقل‌تر بود چنگ انداختم. خواهرم به یزید گفت: به خدا که دروغ گفتمی و نفرین شدی، این کار را، نه تو را یاراست و نه او را. یزید خشمگین شد و گفت: نه، به خدا تو دروغ گفتمی که اگر بخوایم آن کار را می‌کنم. خواهرم گفت: نه، به خدا. خدا این اجازه را به تو نداده، مگر این که از دین ما به در آیی و به دینی غیر از دین ما در آیی. یزید باز به خشم آمد و گفت: روی من ایستاده‌ای و چنین می‌گویی؟ پدرت و برادرت، از دین بیرون رفتند. خواهرم گفت: با دین خدا و دین برادر و پدر و جد من بود که تو و جد و پدر تو، راه یافتید. یزید گفت: ای دشمن خدا، دروغ گفتمی. خواهرم گفت: حاکمی به ستم، دشنام می‌دهد و با سلطنت خویش، مقهور می‌سازد؟! فاطمه بنت علی می‌گوید: «گویی یزید شرمگین شد و آرام گرفت. اما مرد [صفحه ۲۰۵] شامی برگشت و باز گفت: ای امیرمؤمنان! این دخترک را به من ببخش. یزید به وی گفت: برو گم شو، که خدا تو را مرگی قاطع ببخشد.»

مجلس یزید بن معاویه

۱. عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: لما جمل رأس الحسين عليه السلام الى الشام أمر يزید لعنه الله فوضع و نصبت عليه مائدة، فاقبل هو و أصحابه يأكلون و يشربون الفقاع، فلما فرغوا أمر بالرأس فوضع في طست تحت سريره و بسط عليه رقية الشطرنج و جلس يزید لعنه الله يلعب بالشطرنج و يذكر الحسين بن علي و أباه و جده و يستهزيء بذكرهم، فمتى قامر صاحبه تناول الفقاع؛ فشربه ثلاث مرات ثم صب فضلته على ما يلي الطست من الأرض، فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج و من نظر إلى الفقاع أو إلى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السلام و ليعلن يزید و آل زياد، يمحو الله عزوجل بذلك ذنوبه و لو كانت بعدد النجوم. [۱۹۹]. از فضل بن شاذان نقل است که امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی سر امام حسین علیه السلام را به شام بردند، یزید - که خدا نفرینش کند - دستور داد، آن را به نزدش نهادند و سفره‌ای برایش گسترده تا خود و یارانش خوردند و آب جو نوشیدند، هنگامی که از غذا دست شستند، فرمان داد تا سر را در طشتی زیر تختش نهادند و بر روی آن تخت، بساط شطرنج گسترده. یزید - لعنه الله - نشسته [صفحه ۲۰۶] بود و با شطرنج بازی می‌کرد و حسین بن علی و پدر و جد او (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) را یاد می‌کرد و به سخره می‌گرفت. هرگاه که در قمار از دوستش می‌برد، آب جو به دست می‌گرفت و سه بار می‌نوشید و ته مانده‌ی آن را پیرامون طشت به زمین می‌ریخت. پس هر کس از شیعیان ما باشد، باید از نوشیدن آب جو و بازی با شطرنج خودداری کند. هر کس چشمش به آب جو یا به شطرنج افتد و حسین علیه السلام را یاد کند و یزید و آل زیاد را نفرین نماید خدای عزوجل به خاطر این کار، گناهان او را، اگرچه به شمار ستارگان باشد، از میان ببرد. ۲. عن عبدالسلام بن صالح الهروي، قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول: أول من اتخذ له الفقاع في الاسلام بالشام يزید بن معاوية لعنه الله، فاحضر و هو على المائدة. و قد نصبها على رأس الحسين عليه السلام فجعل يشربه و يسقى أصحابه و يقول لعنه الله: اشربوا فهذا شراب مبارك و لو لم يكن من بركته إلا أنا أول ما تناولناه و رأس عدونا بين أيدينا و مائدتنا منصوبة عليه و نحن نأكله و نفوسنا ساكنة و قلوبنا مطمئنة. فمن كان من شيعتنا فليتورع عن شرب الفقاع، فإنه من شراب أعدائنا، فان لم يفعل فليس منا. و لقد حدثني أبي، عن أبيه، عن آبائه عن بن أبي طالب عليه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لا تلبسوا لباس أعدائي و لا تطعموا مطاعم أعدائي و لا تسلكوا مسالك أعدائي، فتكونوا أعدائي كما هم أعدائي. [۲۰۰]. از عبدالسلام پسر صالح هروی نقل است که گفت: از ابوالحسن علی بن [صفحه ۲۰۷] موسی الرضا علیه السلام شنیدم که می‌گفت: نخستین کسی که در جهان اسلام برایش آب جو گرفتند یزید پسر معاویه - لعنه الله - در شام بود. هنگامی که آن را برایش آوردند که او در سفره‌ای نشسته بود که آن را

بر روی سر حسین علیه السلام گسترده بود، وی مدام از آن می نوشید و به یارانش می نوشانید و می گفت: بنوشید که این شراب مبارکی است، در برکت آن همین بس که من اولین کسی هستم که از آن می نوشم در حالی که سر دشمنان پیش دست ما و سفره‌ی ما بر روی گسترده است و ما از آن در حالی می خوریم که جانمان آسوده و دلمان با اطمینان آرام است. امام رضا علیه السلام گوید: پس هر کس که از پیروان ما باشد باید از نوشیدن آبجو خودداری کند چرا که آن، شراب دشمنان ما است و هر کس از آن خودداری نکند از ما نیست. و پدرم از پدرش به واسطه‌ی پدران و نیاکانش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که او گفت: که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: لباس دشمنان مرا بنوشید و غذاهای دشمنان مرا نخورید و به راه و روشهای دشمنانم نروید و گرنه شما نیز دشمنان من گردید چنان که آنها دشمنانم هستند.

در زندان شام

عن الحارث بن کعب، عن فاطمة بنت علی: ثم إن یزید أمر بنساء الحسین علیه السلام فحبس مع علی بن الحسین علیه السلام فی محبس لایکنهم من حر و لا قر حتی تقشرت وجوههم. و لم یرفع بیت المقدس حجر عن وجه الارض إلا وجد تحته دم عیبط. و أبصر الناس الشمس علی الحیطان حمراء كأنها الملاحف المعصفرة، إلى أن [صفحه ۲۰۸] خرج علی بن الحسین بالنسوة و رد رأس الحسین علیه السلام إلى کربلاء. [۲۰۱]. حارث بن کعب از فاطمه، دختر علی علیه السلام، نقل می کند که: «یزید دستور داد، خانواده‌ی حسین علیه السلام را با امام سجاد علیه السلام زندانی کردند، زندان چنان بود که آنان را از گرما و سرما، نگاه نمی داشت تا آنجا که صورت‌های آنان پوست انداخت. در بیت المقدس، هر سنگی که از روی زمین برمی داشتند، خون تازه در زیر آن دیده می شد. و مردم آفتاب را روی دیوارها چنان سرخ رنگ می دیدند، که گویی بر آنها چادرهای رنگین کشیده شده بود. این وضع ادامه داشت، تا زمانی که امام سجاد علیه السلام با زنان از شام خارج شدند و سر امام حسین علیه السلام را به کربلا باز گردانیدند.

سرگذشت پسران مسلم

حمران بن اعین از ابو محمد، که پیرمردی کوفی بود، نقل می کند که: «وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، از اردوی سپاهش، دو پسر بچه‌ی کوچک نیز به اسیری گرفته شد. آن دو را پیش ابن زیاد آوردند و او یکی از زندانبان‌های خود را خواند و گفت: این دو کودک را بگیر، غذای خوب به آنها مده، از نوشیدنی خنک دریغشان کن، و زندانشان را تنگ گیر! به این ترتیب، آن دو کودک، روزها روزه می گرفتند و چون تاریکی شب، آنها را در بر می گرفت، زندانبان دو قرص نان جوین و کوزه‌ای آب برایشان می آورد. [صفحه ۲۰۹] چون، دربند ماندن آنها به درازا کشید و به سال انجامید، یکی از آنها به دیگری گفت: برادرم، ماندن ما در این جا به درازا کشید، عمرمان دارد تباه می شود و از تمان می کاهد، وقتی که پیرمرد (زندانبان) آمد، او را از مقام و منزلتمان آگاه ساز و با نسبت خودمان با محمد صلی الله علیه و آله، به او نزدیک شو، شاید خوراکی بهتر به ما بدهد و بر آب بیفزاید. چون شب فرارسید، پیرمرد زندانبان چون شب‌های گذشته با دو قرص نان جوین و کوزه‌ای آب به سراغشان آمد. برادر کوچک تر به او گفت: ای پیرمرد، آیا محمد صلی الله علیه و آله را می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه محمد را نشناسم، که او پیامبرم می باشد. گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را نیز می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه جعفر را نشناسم که خدا برای او دو بال داد تا با فرشتگان هر جا که خواست پرواز کند. گفت: آیا علی بن ابی طالب را نیز می شناسی؟ پاسخ داد: چگونه علی را نشناسم که او پسر عمو و برادر پیامبرم است. به وی گفت: ای پیرمرد، ما از خانواده‌ی پیامبرت، محمد هستیم، ما از فرزندان مسلم، پسر عقیل بن ابی طالب، هستیم که در دست تو اسیریم. از تو خوراک خوب می خواهیم، اما تو به ما نمی دهی، آب سرد می طلبیم و تو محروممان می سازی که تو در زندان بر ما سخت گرفته‌ای. پیرمرد تا آنها را شناخت، به پایشان افتاد و بوسید و گفت: جانم فدای جانتان و وجودم سپر بلادی

وجودتان ای عترت پیامبر برگزیده‌ی خدا در زندان به روی شما باز است، به هر کجا که می‌خواهید بروید: هنگامی که سیاهی شب همه جا را گرفت، با دو قرص نان و کوزه‌ای آب خالص به پیش آن دو شتافت و آن‌ها را بر سر راه نهاد و گفت: عزیزانم، شب‌ها راه بروید و روزها [صفحه ۱۱۰] پنهان شوید، تا خدا خود، گره از کار شما بگشاید و نجاتان دهد. و آن دو چنین کردند. در تاریکی شب، به پیرزنی که جلو خانه‌ای ایستاده بود، رسیدند. به او گفتند: ای پیرزن، ما کودکان کوچک و غریبی هستیم که راه را نمی‌شناسیم و تاریک شب همه جا را بر ما پوشانیده است. در سیاهی امشبمان ما را مهمان خویش کن، تا شب را که سحر کردیم، به راه افسیم. پیرزن به آن دو گفت: عزیزانم، شما کیستید که من در زندگی هر بویی را چشیده‌ام اما بویی پاکیزه‌تر و خوش‌تر از بوی شما نبوده‌ام؟ به او گفتند: ای پیرزن ما از خانواده‌ی پیامبرت، محمد هستیم، برای این که کشته نشویم، از زندان ابن‌زیاد گریخته‌ایم. پیرزن گفت: عزیزانم، من داماد نابکاری دارم که در واقعه‌ی عاشورا با ابن‌زیاد بود، می‌ترسم که شما را در این جا بیابد و بکشد. گفتند: در سیاهی همین یک شبمان می‌مانیم و شب را که سحر کردیم، به راه می‌افسیم. گفت: برای شما غذا می‌آورم. پیرزن به آن دو غذا آورد و آن دو، خوردند و نوشیدند. زمانی که به بستر رفتند، برادر کوچک به بزرگ گفت: برادرم، امیدوارم که امشب در امان بمانیم، بیا پیش از آن که مرگ، میان ما جدایی بیندازد، دست در گردن هم کرده، یکدیگر را در آغوش کشیم، و بوی همدیگر را بچشیم. و چنین کردند و دست در گردن هم، خوابیدند. چون پاسی از شب گذشت، داماد نابکار پیرزن به آن سو آمد و آهسته درب خانه را زد. پیرزن پرسید کیست؟ و او خود را معرفی کرد. پیرزن پرسید: تو را چه شده است که در این ساعت، در می‌زنی، تو که این موقع شب [صفحه ۲۱۱] نمی‌آمدی؟ گفت: وای بر تو، پیش از آن که از بلایی که بر سرم آمده عقل از سرم بپرد و زهره‌ترک شوم در را باز کن. پیرزن پرسید: وای بر تو، چه بر سرت آمده؟ گفت: دو کودک کوچک از سپاه ابن‌زیاد گریخته‌اند و امیر در اردوگاهش جار زده است: «هر کس سر یکی از آن دو را بیاورد، هزار درهم و هر کس سر هر دو را بیاورد، دو هزار درهم دریافت خواهد کرد»، من رنج‌ها بردم و خود را خسته کردم اما چیزی به دستم نیامد. پیرزن گفت: بترس از این که محمد صلی الله علیه و آله در روز رستاخیز، دشمن تو باشد. گفت: وای بر تو، همه حریص دنیايند. پیرزن گفت: دنیایی که آخرتی با آن نباشد، به چه کار آید؟ گفت: می‌بینم که از آن‌ها حمایت می‌کنی، گویی چیزی از خواسته‌ی امیر پیش تو است، بلند شو که امیر تو را می‌خواهد! گفت: امیر با من، که پیرزنی تنها در این بیابانم، چه کار دارد. گفت: من کاری جز جستجو ندارم، در را به رویم باز کن تا بیاسیم و آرام گیرم، شب را که سحر کردم، باید بیاندیشم که چه راهی پیش گیرم، تا آن‌ها را به دست آورم. پیرزن در را به رویش باز کرد، غذا و آبی برایش آورد تا او بخورد و بنوشید. پس از آن که پاسی از شب گذشت، در میان خانه صدای نفس کشیدن آن دو کودک را احساس کرد. مانند شتر مضطربی که از جا بجهد، از جا جست و همچون گاو دیوانه فریاد کشید. دست به دیوار خانه می‌کشید تا دستش به پهلوی کودک کوچک‌تر رسید. کودک به او گفت: این کیست؟ گفت: من صاحب خانم، شما کیستید؟ در این حال برادر کوچک، برادر بزرگ را تکان داد و گفت: عزیزم بلند شو، به خدا از آن که می‌گریختیم، گرفتارش شدیم. مرد از آن دو پرسید: شما کیستید؟ به وی گفتند: آیا اگر راستش را به تو [صفحه ۲۱۲] بگوییم، ما را امان می‌دهی؟ گفت: آری. گفتند: با امان خدا و امان پیامبرش؟ و در عهده‌ی خدا و پیامبرش؟ گفت: آری. پرسیدند: محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نیز بر آن گواه خواهد بود؟ گفت: آری. پرسیدند: و خدا نیز بر آن چه بگوییم و کیل و شاهد است؟ گفت: آری. گفتند: ای شیخ حال که امان دادی، می‌گوییم. ما از خانواده‌ی پیامبرت، محمدیم، برای این که کشته نشویم از زندان ابن‌زیاد گریخته‌ایم، به آن‌ها گفت: از مرگ فرار کردید و در مرگ افتادید، سپاس خدا را که مرا بر شما چیره ساخت. سپس برخاست و دست و بال آن‌ها را بست و آن دو، در حالی که به هم بسته شده بودند، آن شب را در بند به سر بردند. هنگامی که سپیده‌ی سحر برآمد، نوکر سیاه چرده‌اش را که «فلیح» نام داشت، پیش خواند و گفت: این دو کودک را بگیر، ببر در کنار فرات گردنشان را بزن، سرشان را برایم بیاور تا پیش ابن‌زیاد ببرم و دو هزار درهم جایزه را بگیرم. غلام، شمشیر برداشت و کودک را حرکت داد و خود،

پیشاپیش آنان به راه افتاد. چیزی نرفته بودند که یکی از بچه‌ها گفت: غلام! سیاهی تو چه قدر شبیه سیاهی بلال، مؤذن رسول خدا است! غلام گفت: سرورم مرا فرمود که شما را بکشم، شما کیستید؟ گفتند: غلام! ما از خانواده‌ی پیامبرت، محمدیم. از زندان ابن زیاد گریختیم که کشته نشویم، پیرزن شما ما را مهمان کرد، اینک مولای تو می‌خواهد ما را بکشد. غلام، تا آن‌ها را شناخت. به پایشان افتاد، آن دو را بوسید و گفت: جانم فدای جانتان و وجودم سپر بلای وجودتان، ای عترت پیامبر خدا، مصطفی! به خدا کاری نکنم که در روز رستاخیز، محمد صلی الله علیه و آله دشمن من باشد. سپس شمشیر را به سوی پرتاب کرد، خود را به [صفحه ۲۱۳] فرات انداخت و از آن ور آب، درآمد. مولایش رو به او فریاد کشید: ای غلام، نافرمانیم کردی. پاسخ داد: ای سرور من! تا زمانی که خدا را نافرمانی نکرده بودی، از تو فرمان می‌بردم، اما اینک که از دستور خدا سرکشی کردی، در دنیا و آخرت از تو بیزارم. این بار پسرش را فراخواند و گفت: پسر، من دنیا را از حلال و حرامش، برای تو گرد آورده‌ام و دنیا چنان است که برای آن حرص ورزیده می‌شود، این دو کودک را بگیر، به کنار فرات ببر و گردنشان را بزن و سرشان را برای من بیاور، تا پیش ابن زیاد ببرم و دو هزار دینار درهم جایزه را دریافت کنم. پسر، شمشیر را برداشت و پیش پای کودک‌کان به راه افتاد، هنوز دور نشده بودند که یکی از آن دو کودک گفت: ای جوان، بر این جوانی تو، از آتش دوزخ بسیار می‌ترسم. گفت: عزیزانم، شما کیستید؟ گفتند: از خانواده‌ی پیامبر تو، محمدیم صلی الله علیه و آله که پدرت می‌خواهد ما را بکشد. جوان تا این را شنید به پای آن دو افتاد، آنها را بوسید و همان گفت که غلام سیاه گفته بود. او نیز شمشیر را به سوی پرتاب کرد و خود را به آب فرات انداخت و گذشت. پدرش داد کشید: ای پسر، از دستورم سرباز زدی! پاسخ داد: از خدا فرمان برم و تو را نافرمانی کنم برایم دوست داشتنی‌تر است از این که خدا را نافرمانی کنم و از تو فرمان برم. شیخ در حالی که با خود می‌گفت: آنها را جز خودم کسی نخواهد کشت، شمشیر برداشت و پیش پای آن‌ها به راه افتاد، وقتی به کناره‌ی فرات رسید، تیغ از نیام برکشید، هنگامی که چشم کودک‌کان به شمشیر برکشیده افتاد وحشت کردند و گریستند و به وی گفتند: ای شیخ ما را به بازار برده فروشان ببر و [صفحه ۲۱۴] بفروش تا از بهای ما بهرمند شوی و نخواه که فردا، در روز رستاخیز، محمد صلی الله علیه و آله خصم تو باشد. گفت: نه شما را می‌کشم، سرتان را به ابن زیاد می‌برم تا دو هزار درهم جایزه را بگیرم. گفتند: ای شیخ، نزدیکی و خویشی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله مراعات نمی‌کنی؟ گفت: شما را با رسول خدا نسبتی نیست! گفتند: دست کم ما را به نزد ابن زیاد ببر تا خود، درباره‌ی ما حکم کند. گفت: مرا در این کار راهی نیست، مگر این که با خونتان به او نزدیکی جویم. به وی گفتند: ای شیخ هیچ به خردسالی ما رحم نمی‌کنی؟ گفت: خدا در دل من، رحمی برای شما نهاده است. گفتند: ای شیخ، حال که چنین است، پس لااقل رهایمان کن تا چند رکعتی نماز گزاریم. گفت: اگر نماز به کارت‌ان آید، هر چه می‌خواهید، نماز بخوانید. کودک‌کان، چهار رکعت نماز خواندند، سپس دست به آسمان فرابردند و نالیدند: ای خدای زنده و حکیم، ای داور داوران، میان ما و او، خود به حق، داوری کن! شیخ به سوی برادر بزرگ‌تر برخاست، گردنش را زد و سرش را در توبره نهاد. کودک کوچک‌تر در خون برادرش غلطید و گفت: می‌خواهم در حالی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم که به خون برادرم، آغشته‌ام. شیخ گفت: نیازی نیست، اینک تو را نیز به برادرت می‌رسانم، سپس گردن کودک کوچک‌تر را نیز زد و سرش را برداشت و در توبره نهاد و بدنشان را که هنوز، خون از آن‌ها می‌چکید، در آب انداخت. سرها را نزد ابن زیاد برد که در تختش نشسته و در دستش چوب‌دستی نیزه‌داری بود. سرها را پیش دست وی نهاد. هنگامی که چشم ابن زیاد به آن‌ها [صفحه ۲۱۵] افتاد، سه بار برخاست و نشست و سپس گفت: وای بر تو، کجا به آن‌ها دست یافتی؟ گفت: پیرزنی از ما آن‌ها را مهمان کرده بود. پرسید: حق مهمانی آن‌ها را شناختی؟ گفت: نه. پرسید، به تو چه گفتند؟ گفت: گفتند: «ما را به بازار ببر و بفروش تا از بهای ما بهرمند گردی و خواه که محمد صلی الله علیه و آله، در روز رستاخیز، خصم تو باشد.» پرسید: تو به آن‌ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «نه، شما را می‌کشم و سرتان را به عبیدالله بن زیاد می‌برم، تا دو هزار درهم جایزه دریافت کنم.» باز پرسید: آن‌ها به تو چه گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: «ما را به نزد عبیدالله بن زیاد ببر تا خود درباره‌ی

ما حکم کند.» پرسید: تو به آن‌ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «مرا راهی جز این نیست که با خون شما به او نزدیکی جویم.» گفت: اگر آن دو را زنده برایم می‌آوردی، جایزه‌ات را دو برابر می‌کردم و چهار هزار درهم می‌دادم. گفت: من راهی جز این ندیدم که با خون آن‌ها به تو تقرب جویم. گفت: بگو بینم چه چیز دیگری به تو گفتند؟ گفت: به من گفتند: «ای شیخ نزدیکی و خویشی ما را با رسول خدا مراعات کن!» پرسید: تو به آن‌ها چه گفتی؟ پاسخ داد: گفتم: «شما را با رسول خدا نسبتی نیست.» گفت: وای بر تو، بازگو، دیگر چه سخنی به تو گفتند؟ پاسخ داد: گفتند: به خردسالی ما رحم کن!» گفت: و تو بر آن‌ها رحم نکردی؟ گفت: گفتم: «خدا در دل من، رحمی برای شما نهاده است.» گفت: وای بر تو، دیگر چه گفتند؟ بازگو! گفت: گفتند: «بگذار رکعتی چند نماز کنیم» و من گفتم: «اگر نماز به کارتان آید، هر چه می‌خواهید نماز [صفحه ۲۱۶] کنید و آن‌ها چهار رکعت نماز خواندند.» پرسید: در پایان نمازشان چه گفتند؟ پاسخ داد: دستشان را به سوی آسمان فراداشتند و گفتند: «ای خدای زنده، ای حکیم، ای داور داوران! میان ما و او، خود به حق، داوری کن!» ابن‌زیاد گفت: البته که داور دوران، میان شما داوری کند. و پرسید: چه کسی کار این نابکار را می‌سازد. راوی گوید: مردی از اهل شام به او پاسخ داد و گفت: او را به من واگذار! گفت: او را به همان جایی که آنها را کشته بپر، در آن جا گردنش را بزن و نگذار خونش با خون آن‌ها مخلوط شود و زود سرش را بیاور. آن مرد چنان کرد و سرش را آورد. آن را بر نیزه‌ای نهادند و در میان مردم برافراشتند. کودکان کوفه آن سر را با تیر و سنگ می‌زدند و به یکدیگر می‌گفتند: این قاتل فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. [۲۰۲]. [صفحه ۲۱۹]

ندبه و نوحه در سوگ سرور آزادگان

گریه بر ذبیح الله

عن الفضل بن شاذان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: لما أمر الله عزوجل ابراهيم أن يذبح مكان ابنه اسماعيل الكبش الذي أنزله عليه، تمنى ابراهيم أن يكون قد ذبح ابنه اسماعيل بيده و أنه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع [ليوَجع] إلى قبله ما يرجع [يوجع] إلى قلب الوالد الذي يذبح أعز ولده عليه بيده فيستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب، فأرحى الله عزوجل اليه: يا ابراهيم من أحب خلقى إليك؟ فقال: يا رب ما خلقت خلقا هو أحب إلى من حبيبك محمد صلي الله عليه و آله فأوحى الله تعالى اليه: أفهو أحب إليك أم نفسك؟ قال: بل هو أحب إلى من نفسي، قال: فولده أحب إليك أم ولدك؟ قال: بل ولده. قال: فذبح ولده ظلما على أيدي أعدائه أوجع لقلبك أودح بيدك في طاعتي؟ قال: يا رب بل ذبح ولده ظلما على أيدي أعدائه أوجع لقلبي. قال: يا ابراهيم فإن طائفه تزعم أنها من أمه محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلما و عدوانا كما يذبح الكبش. و يستوجبون بذلك سخطي. فجزع ابراهيم لذلك و توجه قلبه و أقبل يبكي، فأوحى الله عزوجل إليه: يا ابراهيم قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل ذبحته بيدك بجزعك على [صفحة ۲۲۰] الحسين و قتله. و أوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب و ذلك قول الله عزوجل [۲۰۳]: (و فديناه بذيح عظيم). [۲۰۴]. از فضل بن شاذان نقل است که: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی خدای عزوجل، ابراهیم را فرمود، به جای ذبح پسرش، اسماعیل، گوسفندی را که برایش فرستاده بود، ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که ای کاش، پسرش، اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و به او دستور داده نمی‌شد که به جای او گوسفندی قربانی کند، تا دلش، مثل پدری که عزیزترین فرزندش را به دست خود، سر ببرد، داغدار گردد، تا با این کار، مستحق فراترین درجات اهل ثواب، در برابر مصائب باشد. خدای عزوجل و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، دوست داشتنی‌ترین آفریده‌ام پیش تو کیست؟ گفت: پرودگارا هیچ یک از آفریده گانت، پیش من محبوب‌تر از حبيب تو محمد صلی الله علیه و آله نیست. خدای متعال به او وحی کرد: آیا او برای تو محبوب‌تر است یا خودت؟ گفت: بلکه او برای من از خودم محبوب‌تر است. خدا گفت: فرزند او برایت محبوب‌تر است یا فرزند

خودت؟ گفت: فرزند او. خدا گفت: سربریده شدن فرزند او از سر ستم، آن هم به دست دشمنانش، برای دل تو دردناک تر است یا سر بریدن فرزند خودت، به دست خودت، در اطاعت از من؟ گفت: بار پرودگارا، سر بریده شدن فرزند او، از ستم، به دست دشمنانش، برای دل من دردناک تر است. خدا گفت: ای ابراهیم، طائفه‌ای که می‌پندارند که از امت محمدند، پس از او [صفحه ۲۲۱] پسرش، حسین، را از سر ستم و عداوت می‌کشند، آن گونه که گوسفندی را سر می‌برد و با این کار مستوجب خشم من می‌گردند. ابراهیم به خاطر آن اندوهناک شد و دلش به درد آمد و شروع به گریستن کرد. خدای عزیز و جلیل به او وحی کرد: ای ابراهیم، اندوه و دلسوزی تو برای حسین و کشته شدن او را، به جای اندوهی که در صورت سربریدن پسر، با دست خودت، داشتی، از تو پذیرفتم و برای تو فزاترین درجات اهل ثواب بر مصائب را لازم ساختم. امام رضا علیه السلام می‌گوید: و در همین باره است سخن خدای عزیز و جلیل که در قرآن گوید: «و او (حضرت اسماعیل) را در ازای قربانی بزرگی (امام حسین علیه السلام) باز رها نیدیم.»

امام حسین اسوهی رسولان

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن اسماعيل الذي قال الله عز وجل في كتابه: (واذكر في الكتاب اسماعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا نبيا) [۲۰۵] لم يكن اسماعيل بن ابراهيم، بل كان نبيا من الأنبياء بعثه الله عز وجل إلى قومه فأخذ فسلخوا فروة رأسه و وجهه، فأتاه ملك، فقال: إن الله جل جلاله بعثني اليك فمرني بما شئت، فقال: لي أسوة بما يصنع بالحسين عليه السلام. [۲۰۶]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «آن اسماعیل که خدای عزیز و جلیل در کتابش گوید: «در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او درست وعده و [صفحه ۲۲۲] فرستاده‌ای پیام آور بود.» اسماعیل، پسر ابراهیم، نبود؛ بلکه پیامبری از پیامبران بود که خدای عزیز و جلیل او را به سوی قومش فرستاد و آن‌ها را گرفتند و پوست سر و صورتش را کردند، آن گاه فرشته‌ای آمد و گفت: خداوند - جل جلاله - مرا به سوی تو فرستاده است؛ به هر چه خواهی فرمانم ده! پاسخ داد: مرا در آن چه با حسین علیه السلام می‌شود، اسوه و شباهتی است.» ۲. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام إن اسماعيل كان رسولا نبيا، سلط عليه قومه، فقشروا جلده و وجهه و فروة رأسه فأتاه رسول من رب العالمين، فقال له: ربك يقرئك السلام و يقول: قد رأيت ما صنع بك و قد أمرني بطاعتك فمرني بما شئت، فقال، يكون لي بالحسين بن علي عليه السلام أسوة. [۲۰۷]. از ابوبصیر نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «اسماعیل، فرستاده‌ای پیام آور بود، ایلش به او چیره شدند و پوست سر و صورتش را کردند. آن گاه، فرستاده‌ای از سوی پرودگار جهانیان به نزدش آمد و گفت: پرودگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: «آن چه را که با تو شد، من دیدم، و مرا فرمود که در فرمان تو باشم، به هر چه خواهی، مرا بفرما. پاسخ داد: مرا اسوه حسین بن علی علیه السلام است.»

انا قتيل العبرة

۱. عن الصادق جعفر بن محمد، عن آبائه، قال: قال ابو عبد الله الحسين بن علي عليه السلام أنا قتيل العبرة لا يذكرون مؤمن ألا استعبر. [۲۰۸]. [صفحه ۲۲۳] امام صادق علیه السلام به واسطه‌ی نیاکانش از امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که گفت: «من کشته‌ی اشکم، مؤمنی مرا یاد نکند مگر این که اشک چشمش جاری شود.» ۲. عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قال الحسين بن علي عليه السلام: أنا قتيل العبرة قتلت مكروبا و حقيق على الله أن لا يأتيني مكروب الا رده و قبله الى أهله مسرورا. [۲۰۹]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «امام حسین علیه السلام گفت: من کشته‌ی اشکم، اندوهگین و دل‌تنگ کشته شدم، بر خدا شایسته است که هر دل‌تنگی که به زیارت من می‌آید، دل‌تنگی‌اش را برطرف کند و او را شاد و خوشحال به خانواده‌اش برگرداند.»

شعر خوانی در رثای سرور آزادگان

۱. عن أبي هارون المكفوف قال: قال لي ابو عبدالله عليه السلام: يا اباهارون أنشدني في الاحسين عليه السلام فأنشده، قال: فقال لي: أنشدني كما تشدون يعني بالرفء، قال، فأنشده: أمرر على حدث الحسين فقل لأعظمه الزكية [۲۱۰]. قال: فبكي ثم قال: زدني، فأنشده القصيدة الأخرى، قال: فبكي و سمعت البكاء من خلف الستر. قال: فلما فرغت، قال: يا اباهارون من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي و أبكي عشرة كتبت لهم الجنة. و من أنشد في [صفحة ۲۲۴] الحسين عليه السلام شعرا فبكي و أبكي خمسة كتبت لهم الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي و أبكي واحدا كتبت لها الجنة. و من ذكر الحسين عليه السلام عنده فخرج من عينيه مقدار جناح ذبابة كان ثوابه على الله عزوجل و لم يرض له بدون الجنة. [۲۱۱]. از ابوهارون مكفوف نقل است كه امام صادق عليه السلام به من گفت: «برای من شعری درباره‌ی حسین علیه السلام بخوان. من شعری برایش خواندم و او به من گفت: آن چنان كه برای خود می خوانید برایم بخوان، منظورش، با رقت و سوز، بود، و من چنین خواندم: گذرت كه بر جسد حسین افتاد، به استخوان‌های پاكش بگو: ای استخوان‌های پاك، همیشه از باران ابرهای متراكم و پر بار، بهره‌ور سیراب باشی. ابوهارون گوید: امام صادق علیه السلام گریست و سپس گفت: بیشتر بخوان! قصیده‌ی دیگری برایش خواندم و او باز گریه كرد، و من از پشت پرده نیز صدای گریه شنیدم. وقتی كه آرام شدم، حضرت گفت: ای اباهارون هر كس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگرید و ده كس را بگریاند، بهشت برای آنان حتمی گردد. و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگرید و پنج كس را بگریاند، باز بهشت برای آنان نوشته شود و هر كس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند، بگرید و یکی را بگریاند، باز هم بهشت بر آن دو ضرور گردد. هر كه در نزد او از حسین علیه السلام یادى شود و از چشمان او به مقدار پر پشه‌ای اشك بیرون آید، پاداش نیکی با خدا باشد و خدا باشد و خدا برای او، به كمتر از بهشت راضی نباشد. [صفحة ۲۲۵] ۲. عن أبي عمارة المنشد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال لي: يا أبا عمارة أنشدني في الحسين عليه السلام قال: فأنشده فبكي، قال: ثم أنشده فبكي، قال: فوالله ما زلت أنشده و يبكي حتى سمعت البكاء من الدار، فقال لي: يا أبا عمارة من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي اربعين فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي ثلاثين فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي عشرين فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي عشرة فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فأبكي واحدا فله الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فتباكي فله الجنة. [۲۱۲]. از ابوعماره‌ی مرثیه‌خوان نقل است كه گوید: امام صادق علیه السلام به من گفت: ای ابوعماره، شعری در رثای حسین علیه السلام برایم بخوان! گوید كه خواندمش و او گریه كرد؛ باز خواندمش، باز گریست. گوید: به خدا، پیوسته برایش می خواندم و او می گریست، تا این كه از خانه نیز صدای گریه شنیدم. به من گفت: ای ابوعماره، هر كه در رثای حسین بن علی علیه السلام، شعری بخواند و پنجاه كس را بگریاند، بهشت او را است، و هر كه در رثای حسین علیه السلام، شعری بخواند و چهل كس را بگریاند بهشت او را است. و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و سی كس را بگریاند، باز بهشت، او را است، و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بیست كس را بگریاند، بهشت، او را است. و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و ده كس را بگریاند، بهشت او را است و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و يك نفر [صفحة ۲۲۶] را بگریاند، بهشت او را است، و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و خود بگرید، باز بهشت او را است و هر كه در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بخواهد كه بگرید، باز هم بهشت، او را است.» ۳. عن صالح بن عقبه، عن ابي عبدالله عليه السلام قال: من أنشد في الحسين عليه السلام بيتا من شعر فبكي و أبكي عشرة فله و لهم الجنة. و من أنشد في الحسين عليه السلام بيتا فبكي و أبكي تسعة فله الجنة. فلم يزل حتى قال: أنشد في الحسين عليه السلام شعرا فبكي - و أظنه قال: أو تباكي - فله الجنة. [۲۱۳]. صالح بن عقبه از امام صادق علیه السلام نقل می كند كه حضرت گفت: «هر كه در رثای حسین علیه السلام، بیت شعری بخواند، و ده كس را بگریاند، بهشت

برای او و آنان باشد. و هر که یک بیت شعر، در رثای حسین علیه السلام بخواند، گریه کند و نه کس را بگریاند، بهشت در رثای او و آنان باشد. امام صادق علیه السلام همچنان ادامه داد تا گفت: هر کس در رثای حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید - (راوی گوید): و گمانم گفت: یا این که بخواد گریه کند - بهشت او را می‌سزد.»

محبان امام حسین

عن حذیفه بن الیمان، قال: رأیت النبی صلی الله علیه و آله آخذاً بید الحسین بن علی علیه السلام و هو یقول: یا ایها الناس، هذا الحسین بن علی فاعرفوه، فوالذی نفسی بیده إنه لفی [صفحه ۲۲۷] الجنة، و محبیه فی الجنة و محبیه فی الجنة. [۲۱۴]. از حذیفه نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دستان حسین بن علی علیه السلام را گرفته بود و می‌گفت: ای مردم! این حسین، پسر علی است، او را بشناسید. سوگند به خدایی که جانم در دست او است، او در بهشت خواهد بود و دوستان او نیز در بهشت خواهند بود و دوستان او نیز در بهشت خواهند بود.

پاداش گریه بر امام حسین

۱. عن أبی عبدالله علیه السلام قال: حدثنی أبی، جدی، عن آبائه علیهم السلام أن أمير المؤمنين علیه السلام... قال: کل یوم القیامة باکیه. و کل یوم القیامة ساهرة إلا عین من اختصه الله بکرامته و بکی علی ما ینتهک من الحسین و آل محمد صلی الله علیه و آله. شیعتنا بمتزلزله النحل لو یعلم الناس ما فی أجوافها لاکلواها. [۲۱۵]. امام صادق علیه السلام به واسطه‌ی پدر و نیاکانش از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کند که گفت: «... در روز رستاخیز، هر چشمی گریان و هر دیده‌ای بی‌خواب و پریشان خواهد بود، مگر چشم کسی که خدا او را مخصوص، به کرامت خود، ساخته باشد و بر شکسته شدن حریم حسین و آل محمد صلی الله علیه و آله، گریسته باشد. پیروان ما به زنبور عسل می‌مانند که اگر مردم می‌دانستند چه در دل آن‌ها است، البته آن‌ها را می‌خوردند.» ۲. عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان عن بن الحسین علیه السلام یقول: [صفحه ۲۲۸] ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین علیه السلام حتی تسیل علی خده بوأه الله تعالی بها فی الجنة عرفا یسکنها أحقابا. ایما مؤمن دمعت عیناه حتی تسیل علی خده فیما مسنا فی الاذی من عدونا فی الدنیا بوأه الله فی الجنة مبعاً صدق. و ایما مؤمن مسه أذی فینا فدمعت عیناه حتی تسیل علی خده من مضاضة ما أوذی فینا صرف الله عن وجهه الأذی و آمنه القیامة من سخطه و النار. [۲۱۶]. محمد بن مسلم از امام محمد علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت گفت: «امام سجاد علیه السلام همیشه می‌گفت: هر مؤمنی که چشمانش به خاطر کشته شدن حسین علیه السلام به اشک نشیند و سرشگش به صورتش جاری گردد، خداوند متعال برای او در بهشت، غرفه‌هایی آماده سازد که سالیان سال در آن‌ها سکونت گزیند، و هر مؤمنی که چشمانش از آزاری که به ما در این دنیا از دشمنان رسیده، به اشک نشیند و سرشگش به رخس جاری گردد، خدا او را در بهشت، در مقام صدق (جایگاه امن و راستش) جای دهد، و هر مؤمنی که در راه ما، آزاری به او رسد و چشمانش را ناراحتی به اشک نشیند تا سرشگش بر رخس روان گردد، به خاطر آزاری که در راه ما دیده است، خداوند در روز رستاخیز، آزار و اذیت را از او برطرف سازد و از خشم خویش و از آتش دورخ، در امان دارد.»

تشنگی و یاد امام حسین

عن داود بن کثیر الرقی، قال: کنت عند أبی عبدالله علیه السلام إذا استشقی الماء، فلما شربه رأیته و قد استعبر و أغر و رقت عیناه بدموعه، ثم قال: یا داود، لعن الله قاتل [صفحه ۲۲۹] الحسین، فما أنغض ذکر الحسین للعیش! إنی ما شربت ماء باردا إلا و ذکر الحسین و ما من عبد شرب الماء فذكر الحسین و لعن قاتله إلا كتب الله له مائة ألف حسنه و معانعه مائة ألف سیئه و رفع له مائة ألف

درجه و کان کائما أعتق مائة أعتق مائة ألف نسمة و حشره الله يوم القيامة أبلج الوجه. [۲۱۷]. داود بن کثیر رقی گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که آب خواستی، وقتی نوشید، دیدم که می‌خواهد گریه کند و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: ای داود، خدا، کشنده‌ی حسین را لعنت کند. یاد مظلومیت حسین زندگی را چه قدر ناگوار می‌سازد! من هر گاه که آب سردی بخورم به یاد حسین می‌افتم. هر بنده‌ی خدایی که آب نوشد و حسین را یاد کند و کشنده‌ی او را لعن نماید، خدا برایش صد هزار نیکی نویسد و صد هزار بدی از او پاک کند، و او را صد هزار درجه فرابرد، و چنان باشد که صد هزار برده، آزاد کرده باشد، و خدا او را در روز رستاخیز با روی سفید و درخشان محشور سازد.»

امام سجاد پیشوا و پیام آور عاشورا

۱. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أبيه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أين زين العابدين؟ فكأنني أنظر إلى ولدي علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، يخضر بين الصفوف. [۲۱۸]. [صفحه ۲۳۰] امام صادق علیه السلام از پدر و نیاکانش نقل می‌کند که رسول خدا گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، ندا کننده‌ی ندا می‌دهد: زینت عابدان کجاست؟ تو گویی به فرزندم علی، پسر حسین بن علی بن ابی‌طالب، می‌نگرم که در میان صفوف، خرامان گام بر می‌دارد». ۲. عن محمد بن سهل البحراني، رفعه إلى عبد الله الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: البكاءون خمسة: آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله و علي بن الحسين عليه السلام. فأما فبكي على الجنة حتى صار في خديه أمثال الأودية. و أما يعقوب فبكي على يوسف حتى ذهب بصره و حتى قيل له: (تالله تفتنوا تذكرة يوسف حتى تكون من الهالكين). [۲۱۹]. و أما يوسف فبكي على يعقوب حتى تأذى به أهل السجن، فقالوا: إما أن تبكي بالنهار و تسكت بالليل و إما أن تبكي بالليل و تسكت بالنهار، فصالحهم علي واحد منهما. و أما فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله فبكت على رسول الله حتى تأذى بها أهل المدينة و قالوا لها: قد آذيتنا بكائك، فكانت تخرج إلى المقابر - مقابر الشهداء - فبكي حتى تقضى حاجتها ثم تنصرف. و أما علي بن الحسين فبكي على الحسين عليه السلام عشرين سنة - أو أربعين سنة - و ما وضع بين يديه طعام إلا بكى، حتى قال له مولى له: جعلت فداك يا بن رسول الله [صفحه ۲۳۱] إني أخاف عليك أن تكون من الهالكين. قال: (إنما أشكو بثي و حزني إلى الله و أعلم من الله ما لا تعلمون) [۲۲۰]، إني لم أذكر مصرع بنى فاطمة إلا خفتني لذلك عبرة. [۲۲۱]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «پنج کس، بسیار گریان بودند: آدم، يعقوب، يوسف، فاطمه دختر محمد صلى الله عليه وآله و علي پسر حسین (امام سجاد علیه السلام). آدم آن قدر برای بهشت گریه کرد که رد اشک، چون جا باریکه‌ی آب، در گونه‌هایش ماند، و يعقوب تا آن جا برای يوسف گریست که چشمش از میان رفت، تا جایی که به او گفته شد: «به خدا، تو آن قدر از يوسف یاد می‌کنی تا بیمار گردی یا هلاک شوی»، و اما يوسف، در فراق پدرش، يعقوب آن قدر گریه کرد که اهل زندان، به اذیت افتادند و گفتند: «یا روز گریه کن و شب آرام گیر و یا شب گریه کن و روز آرام باش»، که بالاخره به یکی از شب و روز مصالحه کردند. و اما فاطمه، دختر محمد صلى الله عليه وآله، آن قدر در دوری پدرش، رسول خدا، گریه کرد که اهل مدینه از او رنجیدند و به او گفتند: «ما را با گریه‌ی بسیاریت آزار دادی، از آن پس بر سر مزار شهیدان می‌رفت و هر چه می‌خواست، گریه می‌کرد و بر می‌گشت. و اما امام سجاد علیه السلام، برای امام حسین علیه السلام بیست سال - یا چهل سال - گریه کرد. و هر غذایی به نزدش نهاده می‌شد می‌گریست تا این که یکی از چاکرانش به او گفت: «یا بن رسول الله، قربانت گردم، من برای تو می‌ترسم که با این همه گریه، [صفحه ۲۳۲] بالاخره از بین بروی. حضرت گفت: «من از درد و اندوهم تنها به خدا شکوه می‌کنم و از خدا چیزی دانم که نمی‌دانید.» من هرگز کشته شدن فرزندان فاطمه را یاد نکنم، مگر این که گریه و سرشک، راه نفسم را می‌گیرد. ۳. عن أبي جعفر بن علي الباقر عليه السلام قال: ... و لقد كان بكى على أبيه الحسين عليه السلام عشرين سنة. و ما وضع بين يديه طعام إلا بكى حتى قال له

مولی له: یابن رسول الله أما لحزنک أن تنقضی؟! فقال له: ویحک إن یعقوب النبی کان له إثناعشر إنا فغیب الله عنه واحدا منهم فایضت عیناه من کثرة بکائه علیه و شاب رأسه من الحزن و احدودب ظهره من الغم و کان ابنه حیا فی الدنیا و أنا نظرت إلی أبی و أخی و عمی سبعة عشر من أهل بیتی مقتولین حولی فکیف ینقضی حزنی؟! [۲۲۲]. امام محمد باقر علیه السلام در پایان سخنی که در آن بیست و سه خصلت از خصلت‌های پدرش، امام زین العابدین علیه السلام را می‌شمارد، چنین می‌گوید: «برای پدرش، امام حسین علیه السلام، بیست سال گریست. هرگز مقابلش غذایی نهاده نشد، مگر این که گریه کرد، تا آن جا که یکی از نوکراتش به او گفت: «آیا وقتش نرسیده است که اندوه شما پایان پذیرد؟!» حضرت به وی گفت: «وای بر تو، یعقوب پیامبر را دوازده پسر بود که خدا یکی از آنها را غایب ساخت، در اثر آن، چشمان یعقوب از زیادی گریه، سفید شد و موی سرش از اندوه، سپید گشت و پشتش از غم، خمید، و این همه در حالی بود که پسرش را در این جهان زنده بود، اما من با چشم خود دیدم که پدرم، برادرم، عمویم و هفده کس از خانواده‌ام پیرامونم کشته [صفحه ۲۳۳] شدند، با این حال چگونه اندوهم پایان پذیرد؟!» ۴. عن أبی حمزة الثمالی، قال سمعت سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام یقول لشیعته: علیکم بأداء الأمانة، فوالذی بعث محمدا بالحق نبیا، لو أن قاتل أبی الحسین بن علی علیه السلام ائتمنی علی السیف الذی قتله به لأدیته الیه. [۲۲۳]. ابو حمزه‌ی ثمالی گوید: «از سرور عبادتگران، امام سجاد علیه السلام، شنیدم که به شیعیان خویش می‌گفت: شما را به امانت داری سفارش می‌کنم. سوگند به خدایی که محمد را به حق، به پیامبری برانگیخت، اگر قاتل پدرم، امام حسین علیه السلام، شمشیری را که با آن پدرم را کشت، در نزد من به امانت بسپارد، البته آن را به او باز می‌دهم. [۲۲۴]. [صفحه ۲۳۷]

زیارت امام حسین علیه السلام

پیش بینی امام علی از اقبال مردم به کربلا

عن علی بن أبی طالب علیه السلام أنه قال: کأنی بالقصور قد شیدت حول قبر الحسین علیه السلام و کأنی بالمحامل تخرج من الکوفة إلی قبر الحسین علیه السلام و لاتذهب اللیالی و الايام حتی یسار الیه من الآفاق و ذلک عند انقطاع ملک بنی مروان. [۲۲۵]. شیخ صدوق با اسناد خود از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که: «کاخ‌هایی را می‌بینم که پیرامون قبر حسین علیه السلام ساخته شده‌اند و کجاوه‌هایی که از کوفه به سوی قبر حسین علیه السلام بیرون می‌روند. شب‌ها و روزهای زیادی نمی‌گذرد که از آفاق عالم، به سوی او می‌آیند و آن زمانی است که حکومت فرزندان مروان، پایان پذیرد.»

فرشتگان کربلا

۱. عن أبان بن تغلب، قال: قال ابو عبدالله الصادق علیه السلام إن أربعة آلاف ملک هبطو یریدون القتال مع الحسین بن علی علیه السلام فلم یؤذن لهم فی القتال، فرجعوا فی الاستئذان و هبطوا و قد قتل الحسین علیه السلام فهم عند قبره شعث غبر بیکونه إلی یوم [صفحه ۲۳۸] القیامة و رئیسهم ملک یقال له منصور. [۲۲۶]. از أبان بن تغلب نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «چهار هزار فرشته از آسمان فرود آمدند، تا همراه حسین علیه السلام بجنگند اما به آنها اجازه‌ی جنگ داده نشد، برگشتند تا از خدا رخصت گیرند و هنگامی که باز فرود آمدند، امام حسین علیه السلام کشته شده بود. آنها اینک آشفته و پریشان، کنار قبر حسین علیه السلام هستند و تا روز رستاخیز بر او می‌گریند و رئیسشان فرشته‌ای است که به او «منصور» گویند.» ۲. عن أبان بن تغلب، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: إن أربعة آلاف ملک عند قبر الحسین علیه السلام شعث غبر بیکونه إلی القیامة، رئیسهم ملک یقال له: منصور. فلا یزوره زائر إلا استقبلوه و لا یودعه مودع إلا شیعوه و لا یمرض إلا عادوه، و لا یموت إلا صلوا علی جنازته و استغفروا له بعد موته. [۲۲۷]. أبان

بن تغلب گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «چهار هزار فرشته، آشفته و خاک آلود، کنار قبر امام حسین علیه السلام هستند که تا روز رستاخیز بر او می‌گریند. رئیس آنان فرشته‌ای است که او را «منصور» گویند. هر زائری که حضرتش را زیارت کند، به پیشواز او می‌شتابند، و هر وداع کننده‌ای که او را وداع گوید تودیعش می‌کنند. هر زائری که بیمار گردد عیادتش می‌کنند. و اگر زائری بمیرد بر جنازه‌اش نماز می‌خوانند و پس از مرگش، برای او استغفار می‌کنند.» ۳. عن هارون، قال: سأل رجل أبا عبد الله عليه السلام و أنا عنده فقال، ما لمن زار قبر [صفحة ۲۳۹] الحسين عليه السلام؟ فقال: أن قبر الحسين عليه السلام و كل الله به أربعة آلاف ملك شعث غبر يبكونه إلى يوم القيامة. فقلت له: فقلت له: بأبي أنت و أمي، روى عن أبيك أن ثواب زیارته كثواب الحج. قال: نعم حجة و عمره حتى عد عشرًا. [۲۲۸]. هارون بن خارجه گوید: «من پیش امام صادق علیه السلام بودم که مردی پرسید: پاداش کسی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟ امام صادق علیه السلام گفت: خدا بر مزار حسین علیه السلام چهار هزار گماشته است که آشفته و خاک آلودند و تا روز رستاخیز بر او می‌گریند. به او گفتم: پدر و مادرم فدایت، از پدرت روایت شده است که، پاداش زیارت امام حسین علیه السلام، چون پاداش حج است. گفت: آری، حج و عمره. و شمرد تا به ده حج و عمره رسانید» ۴. عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: أربعة آلاف ملك شعث غير يبكون الحسين عليه السلام إلى أن تقوم الساعة، فلا يأتيه أحد إلا استقبلوه و لا يرجع إلا - شيعوه. و لا يمرض إلا عادوه. و لا يموت إلا شهده. [۲۲۹]. ابوبصير گوید که امام باقر علیه السلام گفت: «چهار هزار فرشته‌ی آشفته و خاک آلود، بر امام حسین علیه السلام می‌گریند تا روزی که هنگامه‌ی رستاخیز به پا خیزد، هرگز او را زائری نباید، مگر این که پیشوازش کنند و بر نگرند مگر این که تودیعش کنند و بیمار نشود، مگر این که عیادتش کنند و نمیرد، مگر این که در تشییع جنازه‌اش حاضر شوند.» [صفحة ۲۴۰] ۵. عن ربعي بن عبد الله، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام بالمدينة: أين قبور الشهداء؟ قال: أليس أفضل الشهداء عندكم الحسين عليه السلام والذي بيده إن حول قبره أربعة آلاف ملك شعث غبر يبكونه إلى يوم القيامة. [۲۳۰]. ربعي بن عبد الله گوید: «در مدینه به امام صادق علیه السلام گفتم: مزار شهیدان کجاست؟ مگر حسین علیه السلام برترین شهیدان نزد شما نیست؟ سوگند، به خدایی که جانم در دست اوست، چهار هزار فرشته، آشفته و خاک آلود، پیرامون قبر حسین علیه السلام هستند که تا روز رستاخیز برای او می‌گریند.» ۶. عن أبي المنير قال: أبو جعفر عليه السلام: إن ولايتنا عرضت على أهل الأمصار فلم يقلها قبول أهل الكوفة بشيء و ذلك أن قبر علي عليه السلام فيه و أن إلى لزه لقبرا آخر - یعنی قبر الحسين - و ما من آت يأتيه فيصلی عنده ركعتين أو أربعا ثم يسأل الله حاجتها إلا قضاها له و إنه ليحفه كل يوم ألف ملك. [۲۳۱] ابونمیر گوید که امام باقر علیه السلام گفت: «ولایت ما بر مردمان شهرها عرضه شد و مردمی مانند اهل کوفه آن را نپذیرفت، زیرا که قبر علی علیه السلام در کوفه است و در نزدیکی آن قبر دیگری (قبر امام حسین علیه السلام) است که هر کس در کنار آن دو یا چهار رکعت نماز بخواند، سپس خواسته‌اش را از خدا بخواهد، خدا آن را برای او بر آورده می‌سازد، و هر روز، هزار فرشته پیرامون آن طواف می‌کنند.» ۷. عن اسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: ليس ملك في السماوات و الارض إلا و هم يسألون أن يأذن لهم في زيارة قبر الحسين عليه السلام [صفحة ۲۴۱] ففوج ينزل و فوج يعرج. [۲۳۲]. اسحاق بن عمار گوید که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «فرشته‌ای در آسمان‌ها و زمین نباشد مگر این که از خدا خواهش کنند، تا برای زیارت قبر حسین علیه السلام به آن‌ها رخصت بدهد. پس گروهی فرود می‌آیند و گروهی فرامی‌روند.» ۸. عن اسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما بين قبر الحسين بن علي عليه السلام إلى السماء السابعة مختلف الملائكة. [۲۳۳]. اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کند که گفت: «میان قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان هفتم، محل عبور و مرور فرشتگان است.» ۹. عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: و كل الله بالحسين عليه السلام سبعين ألف ملك يصلون عليه كل يوم شعث غبر و يدعون لمن زاره و يقولون، «يا ربنا هؤلاء زوار الحسين افعل بهم و افعل بهم.» [۲۳۴]. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کند که گفت: «خدا، هفتاد هزار فرشته را بر امام حسین علیه السلام گماشته است که آشفته و خاک آلود، هر روز برای او درود می‌فرستند و هر کس او را

زیارت کند، دعا می‌کنند و می‌گویند، بار پروردگارا اینان زائران حسین علیه‌السلام هستند برای آنان چنین و چنان کن!». ۱۰. عن الحارث بن المغیره، عن أبی عبدالله علیه‌السلام قال: إن لله عزوجل ملائکة [صفحه ۲۴۲] موکلین بقبر الحسین علیه‌السلام فإذا هم الرجل بزیارته أعطاهم ذنوبه فإذا خطا محوها، ثم إذا خطا ضاعفوا له حسناته، فما تزال حسناته تضاعف حتى توجب له الجنة، ثم اکتفوه فقد سوه و ینادون ملائکة السماء أن قد سوا زوار قبر حبيب حبیبي الله، فإذا اغتسلوا ناداهم محمد صلی الله علیه و آله: یا وفد الله أبشروا بمرافقتی فی الجنة، ثم فاذا اغتسلوا ناداهم محمد صلی الله علیه و آله: یا وفد الله أبشروا بمرافقتی فی الجنة، ثم ناداهم أمير المؤمنین علیه‌السلام: أنا ضامن لحوائجکم و دفع البلاء عنکم فی الدنيا و الآخرة. ثم اکتفوه عن أیمانهم و عن شمائلهم حتى ینصرفوا إلى أهالیهم. [۲۳۵]. از حارث بن مغیره نقل است که امام صادق علیه‌السلام گفت: «خدا را فرشتگانی است که بر قبر امام حسین علیه‌السلام گماشته شده‌اند، هر گاه مردی، عزم زیارتش کند، خدا گناهانش را بر آن‌ها عرضه می‌کند، اگر خطایی کرده باشد، پاکش کنند و اگر باز خطایی کند بر کارهای نیکش افزایند، و پی در پی کارهای نیکش فزونی یابد تا این که بهشت او را حتمی گردد. سپس پیرامون او گرد آیند، تقدیسش کنند و فرشتگان آسمان را ندا دهند: زائران قبر حبيب حبیبان خدا (امام حسین علیه‌السلام، محبوب امام علی علیه‌السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله) را تقدیس کنید! و آن‌گاه که غسل کنند حضرت محمد صلی الله علیه و آله صدایشان کند: ای میهمانان خدا، همراهی من در بهشت، شما را مژده باد. سپس امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام، صدایشان کند: من ضامنم خواسته‌های شما را بر آورده سازم را در دنیا و آخرت از شما دور کنم. سپس فرستگان آن‌ها را از راست و چپشان، در میان گیرند و حفظشان کنند، تا به پیش اهل و عیالشان باز گردند.» ۱۱. عن الأعمش، عن جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جده علیهم السلام قال: قال [صفحه ۲۴۳] النبی صلی الله علیه و آله لیلۃ اسری بی إلى السماء فبلغت السماء الخامسة نظرت إلى صورة علی بن أبی طالب فقلت: حبیبي جبرئیل ما هذه الصورة؟ ربنا إن بنی آدم فی دنیاهم یتمتعون غدوة و عشية بالمنظر إلى بصورتہ قدر ما تمتع أهل الدنيا به، فصور لهم صورتہ من نور قدسه عزوجل، فعلى علیه‌السلام بین أیدیهم لیلا و نهارا یزورونه و ینظرون إليه غدوة و عشية. قال: فأخبرنی الأعمش، عن جعفر بن محمد، عن أبیه علیهم السلام قال: فلما ضربه اللعین ابن ملجم علی رأسه صارت تلك الضربة فی صورتہ التي فی السماء فالملائكة ینظرون غدوة و عشية و یلعنون قاتله ابن ملجم، فلما قتل الحسین بن علی علیه‌السلام هبطت الملائكة و حملته حتى أوقفته مع صورة علی فی السماء الخامسة فكلما هبطت الملائكة من السماوات من علا و صعدت ملائكة السماء الدنيا فمن فوقها إلى السماء الخامسة لزيارة صورة علی علیه‌السلام و النظر إليه و إلى الحسین بن علی متشحطا بدمه، لعنوا یزید و ابن زیاد و قاتل الحسین بن علی علیه‌السلام إلى يوم القيامة. [۲۳۶]. (ابومحمد سلیمان، پسر مهران اسدی تابعی، معروف به) اعمش از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت به واسطه پدر و جدش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که گفت: «شب معراج که به آسمان‌ها بردند، وقتی به آسمان پنجم [صفحه ۲۴۴] رسیدم، تمثال علی بن ابی‌طالب را دیدم، به جبرئیل گفتم: حبیبم، جبرئیل، این تصویر چیست؟ جبرئیل گفت: ای محمد! فرشتگان بسیار دوست می‌داشتند که به جمال علی بنگرند، برای همین گفتند: «خدایا، فرزندان آن در دنیای خود، هر صبح و عصر با نگاه به عی بن ابی‌طالب، حیب حیب تو، محمد صلی الله علیه و آله و جانشین و وصی و امین او، بهره‌مند می‌شوند؛ با زیارت جمال او، او، ما را نیز به اندازه‌ی اهل دنیا بهره‌مند گردان! خداوند خواسته‌ی آنان را پذیرفت و از نور قدسی خود، جمال علی را برای آنان مصور ساخت. به این ترتیب، علی علیه‌السلام شب و روز در برابر آنان بود و هر بامداد و شبانگاه او را می‌دیدند و زیارت می‌کردند. اعمش در ادامه‌ی روایت گوید که امام صادق علیه‌السلام به نقل از پدرش، امام محمد باقر علیه‌السلام، گفت: «هنگامی که ابن ملجم نفرین شده، با شمشیر بر سر علی علیه‌السلام زد و شکافت، همان شکافت در جمال حضرتش نیز که در آسمان بود پیدا شد. از آن پس در هر بامداد و شامگاه که فرشتگان به آن نگاه می‌کردند قاتلش ابن ملجم را نفرین می‌کردند. و هنگامی که حسین بن علی علیه‌السلام کشته شد فرشتگان از آسمان فرود آمدند و [تمثال مقدس و روحانی] او را فرابردند تا در آسمان پنجم در جنب جمال علی علیه‌السلام نهادند. از آن پس

همه‌ی آن فرشته‌هایی که از آسمان‌های بالا فرود آیند و همه‌ی فرشتگانی که از آسمان‌های فرودین و آسمان دنیا به آسمان پنجم فراروند تا جمال علی علیه‌السلام و جمال امام حسین علیه‌السلام را که به خونش آغشته است زیارت کنند و ببینند، یزید، ابن‌زیاد و قاتل امام حسین را لعنت می‌کنند تا روز رستاخیز فرارسد. [صفحه ۲۴۵]

توصیه به زیارت امام حسین

۱. عن حنان بن سدیر، قال: قال أبو عبدالله علیه‌السلام: زوروه - قبر الحسین علیه‌السلام - ولا تجفوه فإنه سید الشهداء و سید شباب أهل الجنة. [۲۳۷]. حنان بن سدیر گوید که امام صادق علیه‌السلام گفت: «او را (قبر امام حسین علیه‌السلام را) زیارت کنید و به او جفا نکنید که او سالار شهیدان و سرور جوانان بهشت است.» ۲. عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه‌السلام قال: قال لي: كم بينكم و بين الحسين علیه‌السلام قال: قلت يوم للراكب و يوم و بعض يوم للماشي. قال: أفتأتيه كل جمعة؟ قال: قلت لا ما آتیه إلا فی الحین. قال: ما أجفاك! أما لو كان قریبا منا لأتخذناه هجرة ای تهاجرنا إليه. [۲۳۸]. ابو جارود گوید که امام باقر علیه‌السلام به من گفت: «میان شما و قبر امام حسین علیه‌السلام چه قدر راه است؟ گفتم: برای سواره یک روز و برای پیاده یک روز و بخشی از روز. گفت: هر جمعه به زیارتش می‌روی؟ گفتم: نه، گاهی می‌روم. گفت: چه قدر، جفا می‌کنی! اگر به ما نزدیک بود، آن جا را محل هجرت خویش قرار می‌دادیم، یعنی به آن جا هجرت می‌کردیم.» ۳. عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر بن علی علیه‌السلام، قال: مروا شیعتنا بزيارة الحسين بن علی علیه‌السلام فإن زیارته تدفع الهدم و الغرق و الحرق و أكل السبع. و زیارته مفترضه علی من أقر للحسین بالأمامة من الله عزوجل. [۲۳۹]. [صفحه ۲۴۶] از محمد بن مسلم نقل است که امام محمد باقر علیه‌السلام گفت: «پیروان ما را به زیارت امام حسین علیه‌السلام سفارش کنید زیرا که او، بلاهایی چون در زیر آوار ماندن، غرق شدن و طعمه‌ی درندگان گشتن را دور می‌کند. زیارت او بر هر کس که به امامت امام حسین علیه‌السلام اقرار کند، از جانب خدا واجب است.» ۴. عن الحسين بن محمد القمی، عن أبي الحسن الرضا علیه‌السلام قال: من زار قبر أبي عبدالله علیه‌السلام بشط الفرات كان كمن زار الله فوق عرشه. [۲۴۰]. حسین بن محمد قمی از امام رضا علیه‌السلام نقل کند که گفت: «کسی که قبر امام حسین علیه‌السلام را در کناره‌ی فرات زیارت کند، چونان کسی است که خدای را فرای عرشش زیارت کرده باشد.»

پاداش زیارت

۱. عن العلاء بن مسیب، عن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد به علی، عن أبيه علی بن الحسين بن علی علیهم السلام قال: الحسين علیه‌السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله: یا أبتاه ما لمن زارنا؟ قال: یا بنی من زارنی حیا و میتا، و من زار أباک حیا و میتا، و من زار أخاک حیا و میتا و من زارک حیا و میتا كان حقیقا علی أن أزره يوم القيامة و اخلصه من ذنوبه و ادخله الجنة. [۲۴۱]. [صفحه ۲۴۷] علاء بن مسیب از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که به واسطه‌ی پدرش امام باقر علیه‌السلام از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرد که گفت: «امام حسین علیه‌السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پدر جان! پاداش کسی که ما را زیارت کند، چیست؟ گفتم: پسر هر که مرا زنده یا مرده زیارت کند و هر که پدرت را زنده یا مرده، زیارت کند و هر که برادرت را زنده یا مرده، زیارت کند و هر که تو را زنده یا مرده زیارت کند، مرا شایسته است که او را در روز رستاخیز زیارت کنم و از گناهانش برهانم و به بهشت واردش کنم.» ۲. عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال: من أتى الحسين علیه‌السلام عارفا بحقه کتبه الله تعالی فی أعلى علیین. [۲۴۲]. امام صادق علیه‌السلام گفت: «هر کس که به حق امام حسین علیه‌السلام عارف و آشنا باشد و او را زیارت کند، خداوند متعال، جایگاه او را در بالاترین مرتبه‌ی فرامندان، نویسد.» ۳. عن أبي الحسن الماضي علیه‌السلام قال: من زار قبر الحسين بن علی علیه‌السلام عارفا بحقه، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۳]. از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل است که گفت: «هر

کس که به حق امام حسین علیه السلام عارف باشد و قبر او را زیارت کند، خدا از گناهانش آن چه گذشته و [صفحه ۲۴۸] آن چه خواهد آمد، در می گذرد. [۲۴۴] ۴. عن الحسين بن محمد القمی، قال: ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام: أدنی ما یتاب به زائر أبي عبدالله بشط الفرات، اذا عرف حقه و حرمة و ولایته أن یغفر له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۵] از حسین، پسر محمد قمی نقل است که امام موسای کاظم علیه السلام گفت: «کمترین پاداشی که به زیارت کننده‌ی امام حسین علیه السلام در کناره‌ی فرات، داده می شود این است که گناهان گذشته و آینده اش بخشوده شود و این زمانی است که زائر، حق و حرمت، و ولایت امام حسین علیه السلام را شناخته باشد.» ۵. عن هارون بن خارجة، قال: لابی عبدالله علیه السلام: إنهم یروون أن من زار قبر الحسين علیه السلام كانت له حجة و عمرة. قال: من زاره و الله عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۶] از حسین، پسر محمد قمی نقل است که امام موسی کاظم علیه السلام گفت: «کمترین پاداشی که به زیارت کننده‌ی امام حسین علیه السلام در کناره‌ی فرات، داده می شود این است که گناهان گذشته و آینده اش بخشوده می شود و این زمانی است که زائر، حق و حرمت، و ولایت امام حسین علیه السلام را شناخته باشد.» ۵. عن هارون بن خارجة، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: إنهم یروون أن من زار قبر الحسين علیه السلام كانت له حجة و عمرة. قال: من زاره الله عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. [۲۴۷] هارون بن خارجة گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم که آنان روایت می کنند که هر کس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند او را پاداش حج و عمره خواهد بود. حضرت گفت: به خدا هر که به حق او معرفت داشته باشد و زیارتش کند خدا گناهان گذشته و آینده‌ی او را خواهد بخشود.» [صفحه ۲۴۹] ۶. عن عبدالله بن الفضل الهاشمی، قال: كنت عند أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فدخل علیه رجل من أهل طوس، فقال له: یا طوسی! من زار قبر أبي عبدالله الحسين بن علی علیه السلام و هو یعلم أنه إمام من الله، مفترض الطاعة علی العباد، غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. و قبل شفاعته فی سبعین مذنباً. و لم یسأل الله عزوجل عند قبره حاجة إلا- قضاها له. [۲۴۸] عبدالله، پسر فضل هاشمی گوید: «پیش امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل طوس وارد شد و به او گفت: یا بن رسول الله، پاداش کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، چیست؟ حضرت به او گفت: ای طوسی! هر که امام حسین علیه السلام را زیارت کند و بداند که او از سوی خدا، امام و اطاعتش بر بندگان خدا لازم است، خدا گناهان گذشته و آینده اش را می بخشاید و شفاعتش را درباره‌ی هفتاد گنهکار می پذیرد و در کنار قبر آن حضرت، هر خواسته‌ای از خدای عزوجل بخواهد، آن را بر آورده سازد.» ۷. عن أبي عبدالله علیه السلام، قال: إن زائر الحسين علیه السلام تجعل ذنوبه جسراً علی باب داره ثم یعبرها كما یخلف أحد کم الجسر وراه إذا عبره. [۲۴۹] از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «زائر امام حسین علیه السلام، گناهانش را پلی سازد که بر در خانه اش زند، سپس از آن بگذرد و پشت سر نهد. آن چنان که فرد، وقتی از پلی گذر کرد، آن را پشت سرش وانهد.» [صفحه ۲۵۰] ۸. عن صالح النیلی، قال: أبو عبدالله علیه السلام: من أتى قبر الحسين علیه السلام عارفاً بحقه كتب الله أجر من أعتق ألف نسمة و كمن حمل ألف فرس فی سبیل الله مسرعةً ملجئةً. [۲۵۰] صالح نیلی گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «کسی که حق امام حسین علیه السلام را بشناسد و به زیارت قبرش آید، خدا برایش پاداش کسی را بنویسد که هزار برده آزاد کرده است، و مانند کسی باشد که در راه خدا، هزار اسب زین دار و لجام بسته، به میدان جهاد آورده باشد.» ۹. عن عبدالله بن هلال، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: قلت جهلت فداك ما أدنی ما لزائر قبر الحسين علیه السلام؟ فقال لی: یا عبدالله إن أدنی ما یکون له أن یحفظه الله فی نفسه و ما له حتی یرده إلى أهله، فإذا كان یوم القيامة كان الله أحفظ له. [۲۵۱] از عبدالله بن هلال نقل است که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم، فدایت کردم کمترین پاداش زائر قبر امام حسین علیه السلام چیست؟ امام به من گفت: ای عبدالله کمترینش این است که خدا، جان و دارایی وی را نگه می دارد تا به خانواده اش برگرداند و چون روز رستاخیز فرارسد، خدا بیش از پیش، نگهدارش می شود.» ۱۰. عن الحسين بن ثور بن أبی فاختة، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: یا حسین إنه من خرج من منزله یزید زیارة قبر الحسين بن علی علیه السلام ان كان ماشياً كتب الله له بكل خطوة حسنة و محامنه سيئة و إن كان

راکبا کتب الله له بكل حافر حسنه و حط بها عنه سیئه حتی إذا صار فی الحائر الله من المفلحین المنجحین حتی إذا قضی [صفحه ۲۵۱] مناسکه مکتبه الله من الفائزین، حتی إذا أراد الإنصراف أتاه ملک فقال له: إن رسول الله یقرئک السلام و یقول لک إستأنف العمل فقد غفر الله لک ما مضی. [۲۵۲]. حسین بن ثویر گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «ای حسین، هر که به نیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام از خانه اش بیرون رود اگر پیاده باشد، خدا بر هر قدمش، یک نیکی نویسد و یک بدی از او پاک سازد و اگر سواره باشد، بر هر گامی که مرکبش بردارد، یک نیکی نویسد و یک بدی از او پاک کند، تا این که وقتی به حائر حسینی رسید، خدا او را از رستگاران و رهیافتگان نویسد و تا زمانی که اعمال و آداب زیارتش را به پایان برد، خدا او را از فیروزمندان نویسد. و زمانی که بخواهد از آن جا برگردد فرشته‌ای به نزدش آید و به او گوید، فرستاده‌ی خدا تو را درود می‌فرستد و می‌گوید: «زندگی را از سر گیر و کارهایت را از نو شروع کن که خدا گذشته را به تو بخشود.» ۱۱. عن بشیر الدهان، عن أبي عبدالله علیه السلام قال: إن الرجل لیخرج إلی قبر الحسین علیه السلام فله إذا خرج من أهله بأول خطوة مغفرة لذنوبه، ثم یزل یقدس بكل خطوة حتی یأتیه فإذا أتاه نجاه الله فقال: عبدی سلنی أعطک، أدعنی أجبک، أطلب منی أعطک، سلنی حاجتک اقض لک. قال أبو عبدالله علیه السلام: و حق علی الله أن یعطی ما بذل. [۲۵۳]. از بشیر دهان نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «مردی که به سوی قبر امام حسین علیه السلام می‌رود، وقتی که خانواده اش را ترک می‌کند، هر گامش، بخشایشی [صفحه ۲۵۲] برای گناهِش است. سپس، به هر گامش، تقدیس می‌گردد، تا به قبر امام حسین علیه السلام برسد، وقتی که به آن جا رسید، خدا با او مناجات می‌کند و می‌گوید: ای بنده‌ی من! از من خواهش کن، عطایت کنم، مرا بخوان پاسخت گویم، از من بخواه تا بدهمت، خواسته‌ات را از من بخواه تا آن را برایت برآورده سازم. راوی گوید، امام صادق علیه السلام در ادامه گفت: «و خدا را می‌سزد تا آن چه را که (در راه سفر) خرج کرده است، به او عطا کند.» ۱۲. عن معاویة بن وهب، قال: دخلت علی أبی عبدالله علیه السلام و هو فی مصلاه فجلست حتی قضی صلاته فسمعتہ و هو یناجی ربه و یقول: یا من خصنا بالکرامه و وعدنا الشفاعة و حملنا الرساله و جعلنا وراثه الانبیاء و ختم بنا الامم السالفه و خصنا بالوصیه و أعطانا علم ما مضی و علم ما بقی و جعل أفئده من الناس تهوی إلینا. اغفر لنا و لاخوانی و زوار قبر أبی الحسین بن علی علیه السلام الذین أنفقوا أموالهم و أشخصوا أبدانهم رغبه فی برنا و رجاء لما عندک فی صلتنا و سرورا ادخلوه علی نبیک محمد صلی الله علیه و آله و أجابه منهم لأمرنا و غیظا أدخلوا علی عدونا، أرادوا بذلک رضوانک فکافهم عنا بالرضوان و اکلاهم باللیل و النهار و اخلف علی عدونا، أرادوا بذلک رضوانک فکافهم عنا بالرضوان و اکلاهم باللیل و النهار و اخلف علی أهالیهم و أولادهم الذین خلفوا بأحسن الخلف و اصحبهم و اکفهم شر کل جبار عنید و کل ضعیف من خلقک أو شدید. و شر شیاطین الانس و الجن و اعطهم أفضل ما أملوا منک فی غربتهم عن أوطانهم و ما آثرونا علی أبنائهم و أهالیهم و قرابتهم. الله إن أعداءنا عابوا علیهم خروجهم فلم ینهمم ذلک عن النهوض و الشخوص إلینا خلافا علیهم، فارحم تلک الوجوه التي غیرها الشمس و ارحم تلک الخدود التي تقلبت علی قبر أبی عبدالله علیه السلام و ارحم تلک الأعمین التي جرت [صفحه ۲۵۳] دموعها رحمه لنا و ارحم تلک القلوب التي جزعت و احترقت لنا و ارحم تلک الصرخه التي كانت لنا. اللهم إنی أستودعک تلک الأنفس و تلک الأبدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش. فما زال صلوات الله علیه یدعوا بهذا الدعاء و هو ساجد، فلما انصرف قلت له: جعلت فداک لو أن هذا الذی سمعته منک کان لمن لا یعرف الله لظنت أن النار لا تطعم منه شیئا أبدا والله لقد تمنیت أنی کنت زرتہ و لم أحج. فقال لی: أقربک منه فما الذی یمنعک عن زیارتہ یا معاویة و لم تدع ذلک؟ قلت: جعلت فداک لم أدر أن الأمر یبلغ هذا کله، فقال: یا معاویة و من یدعوا لزواره فی السماء أكثر ممن یدعوا لهم فی الارض، لاتدعه لخوف من أحد. فمن ترکه لخوف رأی من الحسرة ما یتمنی أن قبره کان بیده، أما تحب أن یری الله شخصک و سوادک فیمن یدعوا له رسول الله صلی الله علیه و آله؟ أما تحب أن تكون غدا فیمن یتنمى أن قبره کان بیده، أما تحب أن یری الله شخصک و سوادک فیمن یدعوا له رسول الله صلی الله علیه و آله. [۲۵۴]. معاویة بن وهب گوید: «به

حضور امام صادق علیه السلام که در نماز گاهش بود، رسیدم، نشستم تا نمازش را تمام کرد و شنیدم که با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و می‌گوید: ای آن که ما را مخصوص کرامت ساخته و وعده‌ی شفاعت داده‌ای؛ رسالت را بر عهده‌ی ما نهاده و ما را وارث پیامبران ساخته‌ای؛ امت‌های پیشین را با ما به سر آورده و ما را ویژه‌ی گردانیده؛ دانش گذشته و آینده را با ما عطا کرده‌ای و [صفحه ۲۵۴] دل‌های برخی از مردمان را چنان قرار داده‌ای که به ما مایلند! من و برادرانم و زیارتگران قبر پدرم، امام حسین علیه السلام، را بیامرز، آنان که از سر رغبت به نیکی ما، و به امید پاداشی که نزد تو، در پیوستگی با ما است، و به خاطر شادمان ساختن، پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله، و به جای آوردن خواسته‌ی ما از آنان و خشمگین ساختن خصم ما، خود را از وطن، دور می‌سازند و دارایی‌شان را خرج می‌کنند. خدایا، آنان با این کارشان خوشنودی تو را می‌خواهند، پس تو نیز با خوشنود کردن، آنان را کفایت کن، و آن‌ها را در شب و روز به سلامت نگهدار، و تو خود، بهترین جانشین آن‌ها بر اهل و عیالشان، که در وطن به جا گذاشته‌اند، از ما باش، و آنان را همراهی کن و از شر هر زورگویی لجوج و آفریده‌ی ناتوان یا توانمند، و شیطان‌های انس و جن، خود، تنها نگهدارنده باش! و به آنان که از وطن خویش دور شده‌اند، و ما را بر فرزندان و خانواده و خویشانمان، مقدم داشته‌اند، برترین آرزویی که از تو امید دارند، عطا کن! بار پروردگارا! دشمنان ما به خروج آن‌ها خرده گرفتند، اما این عیب‌جویی، آن‌ها را برخلاف خواسته‌ی آنان، از حرکت و آمدن به سوی ما بازداشت، پس تو نیز به آن صورت‌هایی که از تابش خورشید، تغییر یافته‌اند، مهربانی کن و بر آن گونه‌هایی که بر مزار امام حسین علیه السلام، از این رو به آن رو می‌شوند، رحم آور و بر آن چشمانی که اشکشان از سر دلسوزی به ما جاری گشته، و بر آن دل‌هایی که برای ما جوشیده و سوخته، و بر آن ناله‌ها و فریادهایی که برای ما برآمده است، رحم کن! بار پروردگارا! من این جان‌ها و بدن‌ها را به تو می‌سپارم تا در روز تشنگی، از حوض کوثر، سیرابشان سازی. (راوی گوید: امام صادق علیه السلام این دعا را، در سجده می‌خواند. زمانی که از [صفحه ۲۵۵] دعا کردن باز ایستاد، به او گفتم: فدایت شوم، به باورم، اگر این دعایی که از شما شنیدم، در حق کسی که خدا را هم نمی‌شناسد، بود، آتش دوزخ، هر گونه به او آسیبی نمی‌رساند. به خدا آرزو دارم که به جای حج، به زیارت او می‌رفتم، امام صادق علیه السلام به من گفت: ای معاویه، تو که به او خیلی نزدیکی، با این حال چه چیزی تو را از زیارت او باز می‌دارد و چرا زیارت او را ترک گفته‌ای؟ گفتم: فدایت شوم، من نمی‌دانستم که ثواب این کار، به آن همه که گفتم، برسد. گفت: ای معاویه، زائران حسین علیه السلام را در آسمان، بیش‌تر از زمین، دعا می‌کنند. زیارت او را ترک گوید، به چنان حسرتی گرفتار می‌آید که آرزو می‌کند، قبر خویش را به دست خود کنده باشد. آیا دوست نداری خدا خود تو را در میان آنان که رسول خدا دعایشان می‌کند، قرار دهد؟ آیا دوست نداری فردا از کسانی باشی که فرشتگان با آن‌ها مصافحه می‌کنند؟ آیا دوست نداری فردا، جزو کسانی باشی که به عرصه‌ی محشر می‌آیند، در حالی که گناهی برای مؤاخذه شدن ندارند؟ آیا دلت نمی‌خواهد فردا، با کسانی باشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان مصافحه می‌کند؟»

معادل حج و عمره

۱. عن أبي سعيد المدائنی، قال: دخلت علی أبي عبدالله فقلت له: جعلت فداك آتی قبر الحسين؟ قال: نعم یا أبا سعید ائت قبر ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و أطیب الطیبین و أطهر الطاهرین و أبر الأبرار، فأذا زرته كتب الله إثنين عشرين [صفحه ۲۵۶] عمرة. [۲۵۵]. از ابوسعید مدائنی نقل است که گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و از او پرسیدم: فدایت شوم آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بروم؟ گفت: آری، ای ابوسعید به زیارت فرزند رسول خدا برو که پاکیزه‌ترین پاکیزگان پاکترین پاکان و نیک‌ترین نیکان است که هر گاه زیارتش کنی خدا تو را بیست و دو عمره می‌نویسد. در روایت دیگری که آن هم از ابوسعید مدائنی، اما به طریقی دیگر، نقل شده است، امام صادق علیه السلام در پایان سخنش می‌گوید: هر گاه که زیارتش کنی خدا تو را

پادشاه آزادی بیست و پنج برده نویسد. [۲۵۶] و در روایت سوم گوید: بیست و پنج حج نویسد. [۲۵۷]. ۲. عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: بعض أصحابنا أبا الحسن الرضا عليه السلام عن أبي قبر الحسين عليه السلام قال: تعادل حجة و عمره [۲۵۸]. از احمد، پسر محمد بن أبي نصر، نقل است که: «برخی از یاران ما، از امام رضا علیه السلام درباره‌ی پادشاه کسی که قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند پرسید. گفت: برابر حج و عمره است. ۳. عن محمد بن سنان، قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: زیارة قبر الحسين عليه السلام [صفحه ۲۵۷] تعادل عمره مبروره مقبوله [۲۵۹]. محمد بن سنان گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: زیارت قبر امام حسین علیه السلام با عمره ای صحیح و پذیرفته شده، معادل است.» ۴. عن الحسن بن الجهم، قال: قلت لأبي الحسن عليه السلام ما تقول في زیارة قبر الحسين عليه السلام؟ فقال لي: ما تقول أنت فيه؟ فقلت: بعضنا يقول: حجة و بعضنا يقول: عمره. فقال: هي عمره مبروره مقبوله. [۲۶۰]. حسن پسر جهم رازی گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: درباره‌ی زیارت قبر امام حسین علیه السلام چه می گویی؟ به من گفت: تو خود، در این باره چه می گویی؟ گفتم: برخی از ما می گویند، ثوابش، معادل حج است و بعضی می گویند، معادل عمره است. گفت: ثوابش معادل عمره ای درست و پذیرفته شده است.» ۵. عن بشير الدهان، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام أيما مؤمن زار الحسين بن علي عليه السلام عارفا بحقه في غير يوم عيد كتبت له عشرون حجة و عشرون عمره مبرورات متقبالات و عشرون غزوه مع نبي مرسل أو امام عادل. [۲۶۱]. از بشیر دهان نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «هر مؤمنی که امام حسین علیه السلام را، با شناخت حقیقش، در روزی غیر از روز عید، زیارت کند، بر او بیست حج و بیست عمره صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به همراهی پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می شود.» [صفحه ۲۵۸] ۶. عن زيد الشحام، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: زیارة قبر الحسين عليه السلام تعادل عندالله عشرين حجة و أفضل من عشرين حجة. [۲۶۲] زید شحام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: «زیارت قبر امام حسین علیه السلام با بیست حج معادل است؛ بلکه از بیست حج هم برتر است.» ۷. عن شهاب بن عبد ربه - أو عن رجل، عن شهاب - عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سألتني فقال لي: يا شهاب كم حججت من حجة؟ قال: فقلت: تسع عشرة. قائل: فقال لي: تمتها عشرين حجة يكتب لك زیارة الحسين عليه السلام [۲۶۳] از شهاب پسر عبد ربه - یا از مردی که وی روایت کند - نقل است که امام صادق علیه السلام از من پرسید: ای شهاب، چند بار حج گذارده‌ای؟ گفتم: نوزده. به من گفت: حج بیستم را که تمام کنی. تازه پادشاه زیارت امام حسین علیه السلام برای تو نوشته شود.» ۸. عن حذيفة بن منصور، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: كم حججت؟ قلت: تسع عشرة. قال: فقال: أما إنك لو أتممت إحدى و عشرين حجة لكنت كمن زار الحسين بن علي عليه السلام. [۲۶۴]. حذیفه، پسر منصور گوید: «امام صادق علیه السلام از من پرسید: چند حج به جا آورده‌ای؟ گفتم: نوزده. گفت: اگر بیست و یک حج را تمام کنی، تازه چون کسی خواهی بود که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده است.» [صفحه ۲۵۹] ۹. عن صالح النيلي قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: من أتى قبر الحسين عليه السلام عارفا بحقه كمن حج مائة مع رسول الله صلى الله عليه و آله. [۲۶۵]. صالح نیلی گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «کسی که قبر حسین علیه السلام را با شناخت، حقیقش، زیارت کند، مانند کسی است که همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله، صد حج گذارده است.» ۱۰. عن مالك بن عطية، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال من زار قبر أبي عبدالله عليه السلام كتب الله له ثمانين حجة مبرورة [۲۶۶]. از مالک بن عطیه نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «هر کس قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند برایش هشتاد حج صحیح می نویسد.» ۱۱. عن موسى بن القاسم الحضرمي قال: ورد أبو عبدالله عليه السلام في أول ولاية أبي جعفر فنزل النجف فقال: يا موسى اذهب الى الطريق الأعظم فقف على الطريق فانظر فإنه سيحيئك رجل من ناحية القادسية فإذا دنا منك فقل له: ههنا رجل من ولد رسول الله صلى الله عليه و آله يدعوك فسيجيء معك. قال: فذهبت حتى قمت على الطريق و الحر شديد، فلم أزل قائما حتى كدت أعصى و أنصرف و أدعه، إذ نظرت إلى شيء مقبل شبه رجل على بعير. قال: فلم أزل أنظر إليه حتى دنا مني فقلت له: يا هذا ههنا رجل من ولد رسول الله صلى الله عليه و آله يدعوك و قد و صنفك لي، قال اذهب بنا إليه. قال: فجننته حتى

أناخ بعیره ناجیه قریبا من الخیمه أسمع الکلام ولا أرها، فقال [صفحه ۲۶۰] أبو عبدالله علیه السلام: من أين قدمت؟ قال: من أقصى الیمن. قال: فأنت من موضع کذا و کذا؟ قال: نعم أنا موضع کذا و کذا. قال: فما جئت ههنا؟ قال: جئت زائرا للحسین علیه السلام. فقال أبو عبدالله: فجئت من غیر حاجه لیس ألا زیارة؟ قال: جئت من غیر حاجه لیس إلا أن أصلی عنده و أزوره و أسلم علیه و أرجع إلى أهلی. قال له أبو عبدالله علیه السلام: و ما ترون من زیارته؟ قال: نری فی زیارته البرکة فی أنفسنا و أهالینا و أولادنا و أموالنا و معاشنا و قضاء حوائجنا. قال: فقال له أبو عبدالله علیه السلام: أفلا أزیدک من فضله فضلا یا أبا الیمن؟ قال: زدنی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله فتعجب من ذلك، فلم یزل أبو عبدالله علیه السلام یزید حتی قال: ثلاثین حجة مبرورة متقبلة زاکیه مع رسول الله صلی الله علیه و آله [۲۶۷]. موسی، پسر قاسم حضر می، گوید: «امام صادق علیه السلام در نخستین روزهای ولایت ابوجعفر به عراق آمد و در نجف منزل کرد و به من گفت: ای موسی، برو در کنار راه اصلی بایست و چشم به راه مردی که از جانب قادسیه می آید، باش. وقتی که به تو نزدیک شد به او بگو: «آنجا، مردی از فرزندان رسول خدا، تو را می خواند»، او با تو خواهد آمد. موسی گوید: «من رفتم و در راه ایستادم. هوا به شدت گرم بود، آن قدر ایستادم که نزدیک بود، سرکشی کنم و منصرف گردم و رهایش سازم که چشمم به چیزی شبیه مردی سوار بر شتر، افتاد، که به سوی من [صفحه ۲۶۱] می آمد. آن قدر چشم به او دوختم تا به من نزدیک شد. به او گفتم، ای آقا! آن جا مردی از فرزندان رسول خدا، تو را می خواند. او پیش تر تو را به من معرفی کرده است. گفت: ما را پیش او ببر. موسی گوید: «او را آوردم. شترش را در جایی، نزدیک خیمه‌ی امام خواباند. امام صادق علیه السلام او را خواند و بادیه نشین، به نزدش رفت. من خود را تا در خیمه نزدیک ساختم، به طوری که سخنانشان را می شنیدم اما خودشان را نمی دیدم. امام صادق علیه السلام از او پرسید: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از آن سوی یمین. امام گفت: تو از فلان و بهمان جای یمینی؟ گفت: آری از همان جایم. امام پرسید: برای چه این جا آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام که امام حسین علیه السلام را زیارت کنم. امام صادق علیه السلام گفت: پس در این آمدن، خواسته‌ای جز زیارت نداری؟ گفت: آری خواسته‌ای جز این ندارم که نمازی نزد او بخوانم، زیارتش کنم، سلامش دهم و به پیش خانواده‌ام برگردم. امام صادق علیه السلام از او پرسید: در زیارت او چه دیده‌اید؟ گفت: در زیارت او، برکت در جان و مال، اولاد و اهل و عیال، و روزی و زندگانی خود می بینم و خواسته‌هایمان برآورده می شود. امام صادق علیه السلام به او گفت: برادر یمینی، آیا می خواهی افزون بر آن که گفتم، من نیز بخشی از بهره‌های آن را برایت بشمارم؟ گفت: یابن رسول الله، بشمار. حضرت گفت: زیارت امام حسین علیه السلام معادل است با حجی پذیرفته و پسندیده و پاک، به همراهی رسول خدا. بادیه نشین از این سخن به شگفتی افتاد و امام ادامه داد: آری، بلکه دو حج صحیح و مقبول و پاکی که با رسول خدا باشد. بادیه نشین شگفت زده شد. امام صادق علیه السلام همچنان می افزود، تا این که گفت: معادل با سی حج صحیح و پاکی که با رسول خدا باشد.» [صفحه ۲۶۲] ۱۲. عن یزید بن عبدالملک، قال: كنت مع أبي عبدالله عليه السلام فمر قوم على حمير، فقال: أين يريدون هؤلاء؟ فقلت: قبور الشهداء، قال: فما يمنعهم من زيارة قبر الشهيد الغريب؟ فقال له رجل من أهل العراق: و زیارته واجبه؟ فقال: زیارته خیر من حجة و عمره، و عمره و حجة حتی عد عشرین حجة و عشرین عمره، ثم قال: مبرورات متقبلات. قال: فوالله ما قمت حتى أتاه رجل فقال له: إني قد حججت تسع عشرة حجة فادع الله لي أن يرزقني تمام العشرين، قال: فهل زرت قبر الحسين عليه السلام؟ قال: لا، قال: لزيارته خیر من عشرین حجة [۲۶۸]. از یزید، پسر عبدالملک، نقل است که: «با امام صادق علیه السلام بودم که گروهی سوار بر خر، گذر کردند. امام پرسید: این‌ها به کجا می روند؟ گفتم: مزار شهیدان. گفت: چه چیز آنها را از زیارت قبر شهید غریب باز می دارد؟ مردی از اهل عراق از او پرسید: آیا زیارت او واجب است؟ امام گفت: زیارت او بهتر است از حج و عمره، از عمره و حج، و تا بیست حج و بیست عمره شمرد، سپس افزود: حج و عمره‌هایی که صحیح و پذیرفته شده باشند. راوی گوید: «به خدا چنان نایستاده بودم که مردی آمد و به حضرتش گفت: من نوزده حج گذارده‌ام، از خدا بخواه تا بیستمی را نیز روزی‌ام سازد. امام پرسید: آیا قبر امام

حسین علیه السلام را زیارت کرده‌ای؟ گفت: نه، امام گفت: البته، او از بیست حج برتر است.» [۱۳]. عن ام سعید الأحمسیة قالت: عند أبي عبدالله عليه السلام و قد بعثت من یکتري لی حمارا إلى قبور الشهداء فقال عليه السلام: ما یمنعک من سید الشهداء؟ قالت: قلت و من هذا جعلت فداک؟ قال: فذاک الحسین بن علی علیه السلام، قالت: قلت و ما [صفحه ۲۶۳] لمن زاره؟ قال: حجّة و عمره و من الخیر کذا و کذا، عد ثلاث مرات بیده. [۲۶۹]. از ام سعید أحمسی نقل است که: «پیش از امام صادق علیه السلام بودم و کسی را فرستاده بودم تا برای رفتن به زیارت قبور شهیدان، خری کرایه کند. امام صادق علیه السلام گفت: چه چیزی تو را از (زیارت) سیدالشهدا باز داشته است؟ گفتم: او کیست فدایت شوم؟ گفت: امام حسین علیه السلام، گفتم: برای کسی که زیارتش کند چه پاداشی است؟ گفت: پاداش حج و عمره و چنین و چنان از خیر و نیکی و سه بار آن را با دستانش شمرد.» [۲۷۰]. [۱۴]. عن أم سعید الأحمسیة، قالت: جئت الی أبي عبدالله علیه السلام فدخلت علیه و جاءت الجاریة فقالت: قد جتتک بالدابة، فقال علیه السلام یا أم سعید، حدیثی أی شیء هذه الدابة، أین تبغین، أین تذهبین؟ قالت: قلت لأزور قبور الشهداء، فقال: أخبرینی [آخری] [۲۷۱] ذلك اليوم ما أعجبکم یا أهل العراق، تاتون الشهداء من سفر بعید و تترکون سیدالشهداء؟ ألا تأتونہ؟ قالت: قلت له: من سیدالشهداء؟ فقال: الحسین بن علی علیه السلام قالت: قلت إنی إمراة. فقال: لا بأس بمن کان مثلك أن تذهب إليه و تزوره. قلت: أی شیء لنا فی زیارتہ؟ قال: حجّة و عمره و اعتکاف شهرین فی المسجد الحرام و صیامهما [۲۷۲]. [صفحه ۲۶۴] از ام سعید احمسی نقل است که گفت: «به پیش امام صادق علیه السلام آمدم، و وارد خانه‌ی او شدم. کنیزم آمد و به من گفت: حیوان را آوردیم. امام صادق علیه السلام گفت: ای ام سعید، بگو بینم این حیوان برای چیست، مقصدت کجاست، به کجا می‌روی؟ گفتم: می‌خواهم، قبر شهیدان را زیارت کنم. گفت: (امروز را صبر کن) ای اهل عراق، چه شگفت آورید شما! از راه دور به زیارت شهیدان می‌آیید، اما زیارت سیدالشهداء را ترک می‌گویید؟ به زیارت او نمی‌روید؟! ام سعید گوید: «از او پرسیدم: سیدالشهداء کیست؟ گفت: امام حسین علیه السلام. گفتم: من زخم، گفت: برای زنی، چون تو اشکالی ندارد که به سوی او رود و زیارتش کند. پرسیدم: در زیارت او برای ما چه پاداشی است؟ پاداشش معادل است با پاداش حج و عمره و اعتکاف دو ماه در مسجدالحرام، و دو ماه روزه داری.»

زیارت امام حسین در روز عرفه

۱. روی عن داود الرقی، قال: سمعت أبا عبدالله جعفر بن محمد و أبا الحسن موسی بن جعفر و أبا الحسن علی بن موسی علیه السلام و هم یقولون: من أتى قبر الحسین بن علی علیه السلام بعرفة قلبه الله تعالى تلج الصدر [تلج الفؤاد] [۲۷۳]. از داود رقی روایت است که گفت: «از امام صادق و امام موسای کاظم و امام رضا علیهم السلام شنیدم که می‌گفتند: هر که در روز عرفه قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند متعال او را با دلی مسرور و مطمئن به موطنش بر می‌گرداند.» [صفحه ۲۶۵] [۲]. عن علی بن أسباط یرفعه إلى أبي عبدالله علیه السلام قال: إن الله عزوجل یبدأ بالنظر إلى زوار قبر الحسین بن علی علیه السلام عشیة عرفة. قال: قلت: قبل نظره إلى أهل الموقف؟ قال: نعم. قلت: و کیف ذاک؟ فقال: لأن أوّلک أولاد زنی و لیس فی هؤلاء أولاد زنی. [۲۷۴]. از علی بن اسباط به صورت مرفوع، نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: خدای عزوجل شامگاه، عرفه، نظر لطفش را نخست شامل حال زائران قبر امام حسین علیه السلام می‌گرداند. راوی گوید: «گفتم: پیش از آن که به اهل موقف (آنان که در عرفاتند) نظر کند؟» امام گفت: آری. گفتم: این چگونه ممکن است؟ گفت: برای این که در میان آنها، فرزندان زنا نیز یافت شود، اما در میان اینان یافت نمی‌شود. ۳. عن عبدالله بن مسلمان، قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: إن الله تبارک و تعالی یتجلی لزوار قبر الحسین علیه السلام قبل أهل عرفات و یقضی حوائجهم و یغفر ذنوبهم و یشفعهم فی مسائلهم، ثم یشی بأهل عرفات فیفعل ذلک بهم. [۲۷۵] عبدالله، پسر مسکان، گوید که امام صادق علیه السلام گفت: «خداوند تبارک و تعالی، پیش از اهل عرفات، به زائران قبر امام حسین علیه السلام تجلی می‌کند، خواسته‌های آنان را برآورده می‌سازد، گناهانشان را می‌بخشاید و شفاعتشان را می‌پذیرد؛ سپس به اهل

عرفات رو می‌کند و آن چه را که با زائران امام حسین علیه‌السلام کرده بود، [صفحه ۲۶۶] با آنان نیز می‌کند. ۴. عن بشیر الدهان، قال: قلت لأبي عبدالله عليه‌السلام: ربما فاتني الحج فأعرف عند قبر الحسين عليه‌السلام، قال: أحسنت يا بشير، أيما مؤمن أتى قبر الحسين عليه‌السلام عارفا بحقه في غير يوم عيد كتبت له عشرون حجة و عشرون عمرة مبرورات متقبلات و عشرون غزوة مع نبي مرسل أو إمام عادل. و من أتاه في يوم عيد كتبت له ألف حجة و ألف عمرة مبرات متقبلات، و ألف غزوة مع نبي مرسل أو إمام عادل. قال: فقلت له: و كيف لي بمثل الموقف؟ قال: فنظر إلي شبه المغضب، ثم قال: يا بشير إن المؤمن إذا أتى قبر الحسين عليه‌السلام يوم عرفه عارفا بحقه فاغتسل بالفرات ثم توجه إليه كتب الله عزوجل له بكل خطوة حجة بمناسكها - و لا أعلمه إلا قال - و عمرة. [۲۷۶]. بشير دهان گوید: «که به امام صادق علیه‌السلام گفتم: بعضی از سالها که حج را از دست می‌دهم، اعمال عرفات را در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام برگزار می‌کنم. امام گفت: ای بشیر کار خوبی می‌کنی، هر مؤمنی که امام حسین علیه‌السلام را، با شناخت حقیقت در روزی غیر از روز عید، زیارت کند، بر او، بیست حج و بیست عمره‌ی صحیح و پذیرفته شده و بیست جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می‌شود، و هر کس در روز عید به زیارتش رود، بر او، هزار حج و هزار عمره‌ی درست و پذیرفته شده و هزار جهاد به رهبری پیامبری فرستاده شده یا پیشوایی دادگر، نوشته می‌شود.» [صفحه ۲۶۷] راوی گوید: به امام گفتم: چگونه می‌تواند جایگاهی همانند موقف بوده باشد؟! امام مثل کسی که خشمگین باشد، به من نگاهی کرد و سپس گفت: ای بشیر، مؤمنی که به حق حسین علیه‌السلام عارف باشد و در روز عرفه به زیارت قبرش آید، از فرات غسل کند و سپس به سوی او راه افتد، خدای عزوجل بر هر گامش، حجتی را با همه‌ی مناسکش برای او می‌نویسد. راوی گوید: دیگر چیزی ندانستم مگر این که امام گفت: و نیز عمره‌ای را.

زیارت نیمه‌ی شعبان

روی هارون بن خارجه عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال: إذا كان النصف من شعبان نادى نادى مناد من الافق الأعلى: يا زائرى قبر الحسين ارجعوا مغفورا لكم، ثوابكم على ربكم و محمد نبيكم. [۲۷۷]. هارون، پسر خارجه، از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند: «زمانی که نیمه‌ی شعبان فرارسد، ندا کننده‌ای از افق‌های بالا ندا می‌کند: ای زائران قبر حسین علیه‌السلام برگردید که بخشوده شده‌اید، پاداشتان با پروردگارتان و پیامبرتان محمد صلی الله علیه و آله.»

آداب زیارت

۱. عن علي بن الحكم يرفعه إلى أبي عبدالله عليه‌السلام قال: إذا زرت أبا عبدالله عليه‌السلام فزره و أنت حزین مكروب شعث مغبر جائع عطشان، فإن الحسين عليه‌السلام قتل حزينا مكروبا شعثا مغبرا جائعا عطشانا، و أسأله الحوائج و انصرف عنه و لاتتخذة [صفحه ۲۶۸] و طنا. [۲۷۸]. علی، پسر حکم، به صورت مرفوع از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که: «هرگاه خواستی امام حسین علیه‌السلام را زیارت کنی، در حالی زیارت کن که محزون، اندوهناک، پژمرده، پریشان، گرسنه و تشنه باشی، زیرا امام حسین علیه‌السلام محزون، اندوهناک، ژولیده، خاک‌آلود، گرسنه و تشنه کشته شد، و خواسته‌های خویش را از او بخواه و برگرد و آن جا را برای خود وطن مساز.» ۲. قال الصادق عليه‌السلام لبعض أصحابه: تاتون قبر أبي عبدالله عليه‌السلام؟ فقال له: نعم، قال: تتخذون لذلك سفرة؟ قال: نعم. قال: أما لو أتيتم قبور آبائكم و أمهاتكم لم تفعلوا ذلك. قال: قلت فأى شيء ناكل؟ قال: الخبز باللبن. [۲۷۹] امام صادق علیه‌السلام به یکی از یارانش گفت: «به سر قبر امام حسین علیه‌السلام می‌روید؟ گفت: آری. امام گفت: در آن سفر می‌گسترید؟ گفت: آری. امام گفت: اگر بر سر قبر پدران و مادران خویش می‌رفتید، چنین نمی‌کردید. راوی گوید: «گفتم: پس چه بخوریم؟ امام گفت: نان و شیر» ۳. قال الصادق عليه‌السلام: بلغني أن قوما إذا زاروا الحسين عليه‌السلام حملوا معهم السفرة فيها

آن گریستند، هفت آسمان و زمین و آن چه که در آن‌ها و میان آن‌ها است، برایش گریه کردند و هر که از آفریدگان پروردگاران در بهشت و دوزخ درآمد و شد است، و هر چه که به چشم می‌آید و هر آن چه که دیده نمی‌شود، بر آن [صفحه ۲۷۲] گریست. گواهی می‌دهم که تو، حجت خدا و پسر خدایی و گواهی می‌دهم که خدا خود خون‌خواه خون تو و خون پدرت است و گواهی می‌دهم که تو بی‌کس و خون بر زمین مانده‌ای هستی که خدا، دادخواهت در آسمان‌ها و زمین است. گواهی می‌دهم که تو حق را از جانب خدا به مردم رساندی، خیرخواهی کردی، به عهد خود وفادار بودی و پیمان خویش به پایان رساندی، در راه پروردگارت، به جان کوشیدی و به راهی که خود گواه صادق، و شهید و شاهدش بودی، رفتی. من بنده‌ی خدا، چاکر تو، در طاعت تو و میهمان توام. با این زیارت از تو التماس می‌کنم که کمال منزلت را پیش خدای عزوجل و ثبات قدم را در هجرت به سوی تو داشته باشم، و راهی را بپیمایم که جز تو، کس در آن مجذوبم نسازد، تا به کفالت تو که به ورود در آن مأمورم، وارد شوم. هر که خدا را خواهد، با شما سرآغاز، هر که خدا را خواهد، با شما سرآغازد، هر که خدا را خواهد از شما آغاز کند. توسط شماست که خدا، دروغ دروغگویان را افشا کند و به خاطر شما، روزگار سختی و رنج را به دور اندازد. خدا [خواسته‌های خود را] با شما بیاغازد و با شما به سامان برد. خدا هر چه را که بخواهد از میان ببرد و هر چه را که بخواهد دوام بخشد با شما از می‌برد یا دوام می‌بخشد و به واسطه‌ی شما زنجیر ذلت از گردنمان بردارد. با شما است که خدا از خون ریخته شده‌ی هر مرد و زن باایمان، خونخواهی کند و انتقام کشد، به خاطر شما است که زمین، درختانش را می‌رویاند و به خاطر شما است که درختان میوه می‌دهند. به خاطر شما است که آسمان، قطره‌های برکتش را فرومی‌ریزد. با شما خدا اندوه را می‌زداید، با شما خدا باران را می‌باراند و با شما زمینی که بدن‌های شما را در بر گرفته است، تسبیح خدا می‌گوید. نفرین شده است امتی که شما را کشت و امتی که با شما مخالفت کرد و [صفحه ۲۷۳] امتی که ولایت شما را انکار کرد و امتی که دست به دست هم داد، در برابر شما ایستاد و امتی که مظلومیت شما را دید، ما شما را یاری نکرد. سپاس خدا را که آتش دوزخ را جایگاه آن‌ها قرار داد، و چه بد جایگاهی است دوزخ، برای کسانی که به آن در می‌آیند! چه بدنه آن‌ها که به دوزخ درآیند! و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است. درود خدا بر تو باد، یا ابا عبدالله، من از آنها که با تو مخالفت ورزیدند به سوی خدا براءت می‌جویم؛ من از آنها که با تو مخالفت ورزیدند، به سوی خدا، براءت می‌جویم. سپس به سوی پسرش، علی [اکبر]، که در پیش پایش قرار دارد، می‌آیی و می‌گویی: درود، تو را، ای فرزند رسول خدا! درود، تو را، ای فرزند امیرمؤمنان، علی! درود، تو را، ای فرزند حسن و حسین! درود، تو را، ای فرزند خدیجه و فاطمه! درود خدا بر تو، درود خدا بر تو! درود خدا بر تو! نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت، نفرین خدا بر کسی که تو را کشت! من از آن‌ها که به سوی خدا، براءت می‌جویم، من از آن‌ها که به سوی خدا، براءت می‌جویم، [سپس از جا برمی‌خیزی و با دست به آرامگاه شهیدان اشارت می‌کنی و می‌گویی]: درود بر شما، درود بر شما، درود بر شما، که به خدا، رستگار شدید، به خدا، رستگار گشتید، به خدا، رستگار شدید، ای کاش من نیز با شما بودم، تا به آن رستگاری بزرگی که رسیدید، من نیز می‌رسیدم. سپس طواف می‌کنی، به گونه‌ای که قبر امام حسین علیه السلام پیش رویت باشد و آن‌گاه شش رکعت نماز می‌خوانی، که دیگر زیارت تو کامل شده و به پایان رسیده [صفحه ۲۷۴] است. «شیخ صدوق در پایان می‌نویسد: «این همان زیارتی است که حسن بن راشد آن را به واسطه‌ی حسین بن ثویر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.»

زیارت امام حسین در حال تقیه

إذا أتیت الفرات فاغتسل والبس ثوبیک الطاهرین، ثم ائت القبر و قل: صلی الله علیک یا ابا عبدالله، صلی الله علیک یا ابا عبدالله، صلی الله علیک یا ابا عبدالله، قد تمت زیارتک هذه فی حال التقیه. روی ذلک یونس بن ظیان عن الصادق علیه السلام. [۲۸۲]

«زمانی که به فرات رسیدی غسل کن و لباس‌های پاکیزه‌ات را بپوش، سپس کنار قبر بیا و بگو: درود خدا بر تو، یا ابا عبدالله، درود خدا بر تو یا ابا عبدالله، درود خدا بر تو یا ابا عبدالله، و همین زیارت، در حال تقیه تو را کامل و کافی است.» این را یونس بن ظبیان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است.

زیارت امام حسین از راه دور

فی روایة حنان بن سدیر عن أبیه قال: لی أبو عبدالله علیه‌السلام: یا سدیر تزور قبر الحسین علیه‌السلام فی کل یوم؟ قلت: جعلت فداک لا. قال: ما أجفاکم فتزوره فی کل شهر؟ قلت: لا. قال: فتزوره فی کل سنة؟ قلت: قد یكون ذلک، یا سدیر ما أجفاکم للحسین علیه‌السلام أما علمت أن لله تبارک و تعالی ألف ألف ملک شعث غیر [صفحة ۲۷۵] ییکون و یزورون و لا یفترون. و ما علیک یا سدیر أن تزور قبر الحسین علیه‌السلام فی کل جمعة خمس مرات أو فی کل یوم مرة، قلت: جعلت فداک بیننا و بینہ فراسخ کثیرة. فقال لی: اصعد فوق سطحک ثم التقت یمنة و یسره، ثم ارفع رأسک إلى السماء ثم تنحو نحو القبر فتقول: السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته. تکتب لک بذلك زورة و الزورة حجة و عمرة. قال سدیر: فریما فعلت ذلک فی الشهر أكثر من عشرين مرة [۲۸۳]. حنان بن سدیر در روایتی به واسطه‌ی پدرش از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که گفت: «ای سدیر، آیا قبر امام حسین علیه‌السلام را هر روز زیارت می‌کنی؟ گفتم: نه، فدایت شوم. گفت: چه قدر جفا می‌کنید، در هر ماه چطور؟ گفتم: نه. گفت: پس سالی یک بار که زیارتش می‌کنی؟ گفتم: این، گاهی می‌شود. گفت: ای سدیر، چه قدر به امام حسین علیه‌السلام جفا می‌کنید، آیا نمی‌دانی که خداوند تبارک و تعالی را یک میلیون فرشته‌ی پریشان و خاک آلود است که برای امام حسین علیه‌السلام می‌گیرند، او را زیارت می‌کنند و چیزی از خود نمی‌گویند؟ ای سدیر، چرا قبر امام حسین علیه‌السلام را هر هفته پنج بار، یا در هر روز یک بار، زیارت نمی‌کنی؟ گفتم: فدایت گردم، میان ما و قبر او فرسنگ‌های زیادی فاصله است. امام صادق علیه‌السلام به من گفت: پشت بام خانه‌ات برو، به چپ و راست نگاه کن، سرت را به سوی آسمان بلند کن، سپس به سوی قبر امام حسین علیه‌السلام رو بگردان و بگو: درود بر تو یا ابا عبدالله، درود و رحمت خدا و برکت‌هایش بر تو باد. اگر این کار را بکنی، برای تو یک زیارت نوشته می‌شود، زیارتی که معادل یک حج و عمره [صفحة ۲۷۶] است. سدیر گوید: پس از آن گاهی در ماهی بیش از بیست بار آن کار را انجام می‌دادم.»

زیارت شهدای کربلا

فاذا أردت زیارة قبور الشهداء فقل، السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار. [۲۸۴]. «وقتی خواستی قبور شهیدان کربلا را زیارت کنی، بگو: درود بر شما برای شکیبایی‌تان و چه نیک است، سرای سرانجام!»

زیارت وداع

من روایة یوسف الکناسی عن أبی عبدالله علیه‌السلام قال: اذا أردت أن تودعه فقل: السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته، نستودعک الله و نقرأ علیک السلام، آمنا بالله و بالرسول و بما جاء به و دل علیه و اتبعنا الرسول، یا رب فاکتبننا مع الشاهدین، اللهم لاتجعلہ آخر العهد منا و منه، اللهم إنا نسألك أن تنفعا بحبه، اللهم ابعثه مقاما محمودا، تنصر به دینک و تقتل به عدوک و تبیر به من نصب حربا لآل محمد، فإنک وعدته ذلک و أنت لاتخلف الميعاد، السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته، أشهد أنکم شهداء نجباء، جاهدتم فی سبیل الله و قتلتم علی منهاج رسول الله و ابن رسوله کثیرا، و الحمد لله الذی صدقکم وعده و أراکم ما تحبون و صلی الله علی [صفحة ۲۷۷] محمد و آل محمد و علیهم‌السلام و رحمۃ الله و برکاته، اللهم لاتشغلنی فی الدنیا عن شکر نعمتک و لا یاکثر فیها فتلهینی

عجائب بهجتها و تفتننی زهرتها و لا یاقلال یضر بعملی ضره و یملأ صدری همه، أعطنی من ذلک غنی عن شرار خلقک و بلاغا أنال به رضاک یا أرحم الراحمین. و قد أخرجت فی کتاب الزیارات و فی کتاب مقتل الحسین علیه السلام أنواعا من الزیارات و اخترت هذه لهذا الكتاب لأنها أصح الزیارات عندی من طریق الروایة و فیها بلاغ و کفایة. [۲۸۵]. یوسف کناسی از امام صادق علیه السلام روایت کند که گفت: «زمانی که خواست قبر امام حسین علیه السلام را وداع کنی، بگو درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو باد، تو را به خدا می سپاریم و به تو درود می فرستیم. به خدا و پیامبرش و به آن چه آورده و راه نموده، ایمان آوردیم و از پیامبری پیروی کردیم، پروردگارا ما را با شاهدان بنویس! بار پروردگارا، این زیارت را آخرین دیدار میان ما و او قرار مده! بار خدایا، از تو می خواهم که ما را با محبت او بهر مند سازی. خدایا، او را تا جایی که خود می پسندی فرابیر، دین خود را با او یاری کن، دشمنت را به دست او بکش و هر که با آل محمد صلی الله علیه و آله سر ستیز دارد، توسط او نابود کن زیرا که تو خود، این را وعده داده ای و تو هرگز در وعده، تخلف نمی کنی. درود و رحمت خدا و برکت هایش بر تو باد، گواهی می دهم که شما، شهید و نجیب هستید، در راه خدا بسیار جهاد کردید و بر شریعت رسول خدا و در راه فرزندش کشته شدید. سپاس خدایی را که وعده ی خویش را برای شما، درست و [صفحه ۲۷۸] عملی ساخت و آن چه را که دوست می داشتید، به شما نشان داد. درود خدا، بر محمد و آل محمد، و سلام و رحمت خدا و برکت هایشان بر آنان باد. خدایا، مرا از شکر نعمت در دنیا غافل مگردان، نه نعمت دنیا را آن قدر بر من افزون کن، که شادکامی های شگفت انگیزش مرا به بازی گیرد و زینت هایش فریفته ام سازد، و نه آن چنان تنگ گیر که سختی، آن، به کار و بارم آسیب رساند و هم و غمش دلم را اشغال کند، از دنیا به من آن ده که مایه ی بی نیازی ام از آفریدگان ضرورت باشد و توانگری عنایت کن که با آن به خوشنودی تو دست یابم، ای مهرورز مهرورزان! شیخ صدوق در ذیل این زیارت می نویسد: «من در کتاب الزیارات و مقتل الحسین علیه السلام [۲۸۶] انواعی از زیارت ها را آورده ام، که از میان آنها این زیارت را برای این کتاب (کتاب من لایحصره الفقیه برگزیدم، چرا که به نظر من صحیح ترین زیارتی است که از راه روایت به ما رسیده است و همین ما را در رسیدن به مردمان، رسا و کافی است.»

حریم مرقد مطهر

۱. قال صادق علیه السلام گوید: حریم قبر امام حسین علیه السلام از هر چهار سوی قبر پنج [صفحه ۲۷۹] فرسخ است. ۲. عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: إن لموضع قبر الحسین علیه السلام حرمة معروفة من عرفها و استجار بها أجیر. فقلت له: فصف لی موضعها جعلت فداک. قال: أمسح من موضع الیوم خمسة و عشرين ذراعا من خلفه و خمسة و عشرين ذراعا مما یلی وجهه. [۲۸۷]. از اسحاق، پسر عمار، نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: قبر امام حسین علیه السلام را حریم و حرمتی، شناخته شده، است، هر که آن را بشناسد و در آن پناه جوید، پناه داده می شود. (راوی گوید): به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، حدود آن را برایم بیان کن. امام گفت: از جایی که قبر امام حسین علیه السلام امروزه در آن است، بیست و پنج ذراع از ناحیه ی بالای سر و بیست و پنج ذراع از ناحیه ی پایین پا و بیست و پنج ذراع از پشت روی و بیست و پنج ذراع از روبروی او، راه برو، تا حریم حضرتش را به دست آوری.»

در قداست حرم مقدس

۱. روی إسحاق بن عمار عن أبی عبدالله علیه السلام، قال: موضع قبر الحسین علیه السلام منذ یوم دفن فیهِ روضة من ریاض الجنة. [۲۸۸]. [صفحه ۲۸۰] اسحاق، پسر عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کند که گفت: «محل قبر امام حسین علیه السلام از آن روزی که در آن به خاک سپرده شد، باغی از باغهای بهشت است.» ۲. قال الصادق علیه السلام: موضع قبر الحسین علیه السلام ترعة

من ترع الجنة [۲۸۹]. امام صادق علیه‌السلام گفت: «محل قبر امام حسین علیه‌السلام، دری از درهای بهشت است.»

تربت کربلا

۱. قال الصادق علیه‌السلام: فی طین قبر الحسین علیه‌السلام شفاء من کل داء و هو الدواء الأكبر. [۲۹۰]. ۲. عن مسیب بن زهیر، عن موسی بن جعفر الکاظم علیه‌السلام، قال: ... و لا تأخذوا من تربتی شیئا لتتبر کوابه فإن کل تربة لنا محرمة إلا تربة جدی الحسین بن علی علیه‌السلام فإن الله تعالی جعلها شفاء لشیعتنا و أولیائنا.... [۲۹۱]. از مسیب، پسر زهیر، در ضمن خبر مفصلی نقل است که امام موسای کاظم علیه‌السلام گفت: «از خاک قبر من، برای تبرک بر ندارید، چرا که جز تربت جدم، امام حسین علیه‌السلام، که خداوند متعال آن را برای پیروان و دوستان ما، شفا قرار داده [صفحه ۲۸۱] است همه‌ی خاک‌ها بر ما حرام است.» ۳. قال الصادق علیه‌السلام: اذا أكلته فقل: اللهم رب التربة المباركة و رب الوصی الذی وارته، صل علی محمد و آل محمد واجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء. [۲۹۲]. امام صادق علیه‌السلام گفت: «هرگاه تربت امام حسین علیه‌السلام را خوردی، بگو: خدایا، ای پروردگار این خاک مبارک و ای پروردگار آن وصی که این خاک، او را در خود پوشانیده است؛ بر محمد و آل محمد درود بفرست و آن را مایه‌ی دانشی سودمند، رزقی گسترده و شفایی بر هر درد، قرار ده.»

سجده و تسبیح با تربت کربلا

قال الصادق علیه‌السلام: السجود علی طین قبر الحسین علیه‌السلام ینور إلى الأرض السابعة. و من كان معه سبعة من طین قبر الحسین علیه‌السلام كتب مسبحا و إن لم یسبح بها. [۲۹۳]. امام صادق علیه‌السلام گفت: «سجده با تربت امام حسین علیه‌السلام تا زمین هفتم، نور می‌افشانند. و هر کسی که تسبیحی از خاک قبر امام حسین علیه‌السلام با خود داشته باشد، تسبیح گوی حق محسوب می‌گردد، گرچه با آن تسبیح هم نگوید.» [صفحه ۲۸۷]

عاشوار و موعود منتقم

پدر نه پیشوای معصوم

۱. عن سلیم بن قیس الهلالی، عن سلمان الفارسی رحمه الله قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله و إذا الحسین علیه‌السلام علی فخذیه و هو یقبل عینی و یلثم فاه و هو یقول: أنت سید ابن سید، أنت إمام، أبو الأئمة، أنت حجة ابن حجة، أبو حجج تسعة من صلبک، تاسعهم قائمهم [۲۹۴]. سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می‌کند که: «زمانی، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و دیدم، که حسین علیه‌السلام بر زانوان او نشسته است و پیامبر، چشم‌ها و دهان او را می‌بوسد و می‌گوید: تو سید، پسر سیدی، تو پیشوا، پسر پیشوایی، پدر پیشوایانی؛ تو خود حجت و پسر حجتی، پدر نه حجتی که از نسل تو خواهند بود، و نهمی از آنان، قیام‌کننده‌ی آنان خواهد بود.» ۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الأئمة من ولد الحسین، من أطاعهم فقد أطاع الله و من [صفحه ۲۸۸] عصاهم فقد عصی الله عزوجل، هم العروة الوثقی، و هم الوسيلة إلى الله عزوجل. [۲۹۵]. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله گفت: «پیشوایان از فرزندان حسینند، هر که از آنان فرمان برد، از خدا فرمان برده و هر که از آنان سرپیچد، از خدا سرپیچیده است. آنان دست‌آویز استوارند و همانان راه رسیدن به خدای عزوجل‌اند.» ۳. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین، عن علی بن الحسین بن علی علیه‌السلام، قال: سئل أمير المؤمنين علیه‌السلام عن معنی قول رسول الله صلی الله علیه و آله: «إنی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی.» من العتره؟ فقال: أنا و الحسن و الحسین و الأئمة التسعة من ولد الحسین، تاسعهم

مهدیهم و قائمهم، لایفارقون کتاب الله و لایفارقهم حتی یردوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله حوضه. [۲۹۶]. امام صادق علیه‌السلام به واسطه‌ی نیاکان خویش از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، از معنای این سخن علیه‌السلام صلی الله علیه و آله که گفت: - من در میان شما، دو امانت سنگین به جا می‌گذارم، کتاب خدا (قرآن) و عترتم - پرسیده شد که عترت کیانند؟ گفت: من، حسن، حسین، و نه پیشوا از فرزندان حسین که نهمین آنها مهدی و قیام‌کننده‌ی آنان است. نه آنان از کتاب خدا دور افتند و نه کتاب خدا از آنان جدا گردد، همواره باهم‌اند تا در حوض کوثر بر رسول خدا وارد شوند. ۴. عن علی بن موسی الرضا، عن أبیه موسی بن جعفر، عن أبیه جعفر بن محمد، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، عن أبیه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام أنه قال: التاسع من ولدک یا حسین [صفحه ۲۸۹] هو القائم بالحق، المظهر للدين و الباسط للعدل. قال الحسین: قلت له یا امیرالمؤمنین و إن ذلک لکائن؟ فقال: إی والذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالنبوۃ و اصطفاه علی جمیع البریۃ ولكن بعد غیبۃ و حیره فلا یثبت فیها علی دینه إلا المخلصون المباشرون لروح الیقین، الذین أخذ الله عزوجل میثاقهم بولایتنا و کتب فی قلوبهم الايمان و أیدهم بروح منه. [۲۹۷]. امام رضا علیه‌السلام به واسطه‌ی نیاکان معصومش از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که پدرش امام علی علیه‌السلام گفت: «حسین جان، نهمین فرزند تو، همان قیام‌کننده برای حق، پیروز گرداننده دین و گسترش دهنده‌ی عدالت است. امام حسین علیه‌السلام گوید: به او گفتم: ای امیرمؤمنان، به راستی این شدنی است؟ گفت، آری، سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و او را بر همه‌ی آفریدگان برگزید. (این کار خواهد شد) اما پس از اختفای او و سرگردانی مردم، در آن زمان کسی در دین او استوار نمی‌ماند، مگر مخلصانی که دارای روح یقین باشند، همانا که خداوند متعال بر ولایت ما از آنان پیمان گرفته و ایمان را در دلشان حتمی ساخته و آنان را با روحی از خود یاری کرده است. ۵. قال الحسین بن علی ابی‌طالب علیه‌السلام: منا اثنا عشر مهدیا، اولهم امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و آخرهم التاسع من ولدی و هم القائم بالحق، یحیی الله به الأرض بعد موتها و یظهر به دین الحق علی الدین کله و لو کره المشرکون. [۲۹۸] له غیبۃ یرتد قیها قوم و یثبت علی الدین فیها آخرون فیؤذون فیقال [صفحه ۲۹۰] لهم: متى هذا الوعد إن کنتم صادقین، [۲۹۹] أما إن الصابر فی غیبته علی الأذی و التکذیب بمنزلۃ المجاهد بالسیف بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله. [۳۰۰]. امام حسین علیه‌السلام گفت: از ما دوازده مهدی خواهد بود. اول آنان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و آخرشان نهمین نسل از فرزندان من، همو که قیام‌کننده حق است. خداوند متعال، به وسیله‌ی او زمین مرده را، زنده می‌کند و دین حق را بر همه‌ی ادیان، چیره می‌سازد؛ گرچه مشرکان را خوش آیند نباشد. او را رغبتی است که در آن، گروهی از دین برمی‌گردند و گروهی دیگر، در دین استوار می‌مانند و آزار می‌بینند. به آن‌ها گفته می‌شود: «اگر شما راست‌گویید، بگویید این وعده، کی تحقق خواهد یافت»، آگاه باش که هر کس در زمان اختفای او، بر آزار و انکار، شکیبیا باشد، مانند کسی است که با شمشیر در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می‌کند. ۶. عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه محمد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین علیه‌السلام قال: قال الحسین بن علی علیه‌السلام فی التاسع من ولدی سنۃ من یوسف، و سنۃ من موسی بن عمران و هو قائمنا أهل البیت، یصلح الله تبارک و تعالی أمره فی لیلة واحدة. [۳۰۱]. امام صادق علیه‌السلام از پدرش امام محمد باقر علیه‌السلام، او نیز از پدرش امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند که امام حسین علیه‌السلام گفت: «در نهمین فرزندم، رسمی از یوسف و رسمی از موسی است و او قیام‌کننده‌ی ما، اهل بیت، است، خداوند متعال کار او را یک شبه [صفحه ۲۹۱] رو به راه خواهد کرد. ۷. عن عبدالله بن شریک، عن رجل من همدان قال: سمعت الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام یقول: قائم هذه الامۃ هو التاسع من ولدی و هو صاحب الغیبۃ و هو الذی یقسم میراثه و هو حی. [۳۰۲]. عبدالله، پسر شریک، به واسطه‌ی مردی از قبیله‌ی همدان، نقل می‌کند که امام حسین علیه‌السلام می‌گفت: قیام‌کننده‌ی مسلمانان، نهمین فرزند من است. او دارای دوران اختفا است. او در حالی که هنوز زنده است، میراثش تقسیم می‌گردد. ۸. عن عبدالله بن عمر قال: سمعت الحسین بن علی علیه‌السلام یقول: لو لم یبق من

الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عزوجل ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي، فيملأها عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما، كذلك سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول. [۳۰۳]. عبدالله، پسر عمر، گوید: شنیدم که حسین بن علی می گفت: «اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند عزیز آن روز را تا آنجا به درازا کشاند که مردی از فرزندان من به پا خیزد و دنیا را، آن گاه که بازور و ستم پر شده است، با عدل و داد بر کند. از علیه السلام صلى الله عليه و آله شنیدم که چنین می گفت.» ۹. عن عيسى الخشاب قال: للحسين بن علي عليه السلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ قال: لا ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد الموتور بأبيه، ألمكني بعمه، [صفحة ۲۹۲] يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر. [۳۰۴]. عيساي خشاب گوید به امام حسین علیه السلام گفتم: «صاحب این کار (حکومت عدل جهانی) تویی؟ گفت: نه صاحب این کار، رانده و طرد شده‌ای است که خونخواه خون به زمین مانده‌ی پدرش و دارای کنیت عمویش، است. [۳۰۵] او هشت ماه شمشیر، به دوش خواهد کشید.» ۱۰. عن سليم بن قيس الهلالي قال: سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية أنا و الحسن و الحسين و عبدالله بن عباس و عمرو بن أبي سلمة و أسامة بن زيد فجرى بيني و بين معاوية كلام فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم اخي علي بن ابي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد علي فالحسن بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم ابنه الحسين بعد أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنه علي بن الحسين الأكبر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم ابني محمد بن علي الباقر أولى بالمؤمنين من أنفسهم و سترکه یا حسین، ثم تكلمه اثني عشر إماما تسعة من ولد الحسين رضى الله عنه، قال عبدالله بن جعفر: ثم استشهدت الحسن و الحسين و عبدالله بن عباس و عمر بن أبي سلمة و أسامة بن زيد فشهدوا لي عند معاوية، قال سليم بن قيس الهلالي: و قد سمعت ذلك من سلمان و أبي ذر و المقداد و ذكروا أنهم سمعوا [صفحة ۲۹۳] ذلك من رسول الله صلى الله عليه و آله. [۳۰۶]. سليم بن قيس هلالی گوید از عبدالله، پسر جعفر طیار، شنیدم که می گفت: «من و امام حسن و امام حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و أسامة بن زيد، پیش معاویه بودیم که میان من و معاویه سخنی شد، به معاویه گفتیم: من از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنیدم که می گفت: «من به مؤمنان، از خودشان سزاوارترم و سپس برادرم علی بن ابی طالب، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، آن گاه که علی شهید شود، حسن بن علی، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، سپس حسین پسر علی، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و هنگامی که او شهید گردد، پسرش، علی بن الحسين الاکبر (امام سجاد)، به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و آن گاه پیامبر صلی الله عليه و آله رو به امام حسین کرد و گفت: ای حسین، تو او را خواهی دید. سپس، پیامبر صلی الله عليه و آله دوازده امام را کاملا نام برد که نه امام از نسل امام حسین علیه السلام باشند. عبدالله بن جعفر گوید: من بر این سخن پیامبر صلی الله عليه و آله، امام حسن و علیها السلام علیهم السلام؛ عبدالله بن عباس؛ عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زيد را گواه گرفتم و آنان در برابر معاویه به درستی سخنم گواهی دادند. سلیم بن قیس هلالی گوید: من این حدیث را غیر از عبدالله بن جعفر، از سلمان، ابوذر و مقداد هم شنیدم که همه‌ی آنها می گفتند: ما آن را از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنیدیم. ۱۱. عن المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: سألته عن [صفحة ۲۴۹] قول الله عزوجل: (و اذا ابتلى إبراهيم ربه بكلمات) [۳۰۷] ما هذه الكلمات؟ قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه و هو أنه قال: يا رب أسألك بحق محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين إلا تبت علي، فتاب الله عليه إنه هو التواب الرحيم، فقلت له: يابن رسول الله فما يعنى عزوجل بقوله: (أتمهن) [۳۰۸]؟ قال: يعنى أتمهن إلیس القائم علیه السلام إثنًا عشر إماما تسعة من ولد الحسين علیه السلام. قال المفضل فقلت له: يابن رسول الله فأخبرني عن قول الله عزوجل: (وجعلها كلمة باقية في عقبه)؟ [۳۰۹]. قال: يعنى بذلك الإمامة، جعلها الله في عقب الحسين إلى يوم القيامة. قال فقلت له: يابن رسول الله فكيف صارت الإمامة في ولد الحسين دون ولد الحسن و هما جميعا ولدا رسول الله و سبطاه و سيدا شباب أهل الجنة؟ فقال عليه السلام إن موسى و هارون كانا نبين مرسلين أخوين فجعل الله النبوة في صلب هارون دون صلب موسى و لم يكن لأحد أن يقول: لم فعل الله ذلك؟ فإن الإمامة خلافة الله عزوجل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله في صلب الحسين دون الحسن لأن الله تبارك و تعالی هو الحكيم في

أفعاله [۳۱۰] (لایسأل عما یفعل و هم یسألون). [۳۱۱]. مفضل پسر عمر گوید: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه: «و زمانی که ابراهیم [صفحه ۲۹۵] را، پرودگارش با کلمه‌هایی آزمود.» پرسیدم؛ که این کلمه‌ها چه بود؟ گفت: همان کلمه‌هایی بود که آدم، از پرودگارش دریافت نمود تا توبه کرد و چنین گفت: بار پرودگارا، تو را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین می‌خوانم و از تو می‌خواهم که توبه‌ی مرا بپذیری، و خدا توبه‌ی او را پذیرفت که همانا او بسیار توبه‌پذیر و مهرورز است. به او گفتم، که یابن رسول‌الله، مراد خداوند متعال از (أتمهن) (آن کلمه‌ها را کامل کرد) چیست؟ گفت: یعنی دوازده پیشوا را که نه تن از آن‌ها از فرزندان حسینند تا امام قائم (عج) کامل کرد. مفضل گوید به او گفتم: یابن رسول‌الله، در مورد این آیه: «و آن را کلمه ای ماندنی، در پشت او قرار داد.» برایم بگو. گفت: منظور از این سخن، امامت است که خدا آن را تا روز رستاخیز، در نسل حسین قرار داده است. گفتم، یابن رسول‌الله، چرا امامت، در فرزندان امام حسین باشد و در فرزندان امام حسن نباشد، در حالی که آن‌ها، هر دو فرزند و سبط رسول خدایند و هر دو سرور جوانان بهشتند؟ گفت: موسی و هارون، هر دو برادر، پیامبر و فرستاده‌ی خدا بودند، اما خدا پیامبری را در نسل هارون قرار داد، نه در نسل موسی و کسی را نمی‌رسد که بگوید: چرا خدا چنین کرد؟ برای این امامت، خلافت خدای عزوجل است و کسی را نمی‌رسد که بگوید: خدا چرا آن را در نسل حسین قرار داد و در نسل حسن قرار نداد، زیرا که خداوند تبارک و تعالی، در کارهایش حکیم است و «از آن که می‌کند پرسیده نمی‌شود و دیگرانند که پرسیده می‌شوند». ۱۲. عن محمد بن أبی یعقوب البلخی، قال: سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام فقلت له: لأی علة صارت الإمامة فی ولد الحسن علیه السلام دون ولد الحسن علیه السلام؟ فقال: لأن الله عزوجل جعلها فی ولد الحسن علیه السلام و لم يجعلها فی ولد الحسن و الله لایستل [صفحه ۲۹۶] عما یفعل. [۳۱۲] محمد، پسر ابویعقوب بلخی، گوید که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: «به چه علتی امامت در فرزندان امام حسین علیه السلام شد و در فرزندان امام حسن علیه السلام نشد؟ گفت: برای این که خداوند متعال آن را در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داد و در فرزندان امام حسن علیه السلام قرار ندارد و خدا از آن که می‌کند پرسیده نمی‌شود.»

عاشورا و قیام قائم

۱. عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إنا آل أبی سفیان أهل بیتین تعادینا فی الله، قلنا: صدق الله و قالوا: کذب الله. قاتل أبوسفیان رسول الله صلی الله علیه و آله و قاتل معاویة علی بن أبی طالب علیه السلام و قاتل یزید بن معاویة الحسین بن علی علیه السلام و السفیانی یقاتل القائم (عج). [۳۱۳] از امام صادق علیه السلام نقل است که: «ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده‌ایم که درباره‌ی خدا، دشمن هم شدیم، ما گفتیم: خدا راست می‌گوید و آن‌ها گفتند: خدا دورغ می‌گوید. ابوسفیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگید و معاویه با امام علی علیه السلام جنگید و یزید بن معاویه با امام حسین علیه السلام جنگید و سفیانی نیز با امام قائم (عج) خواهد جنگید. [۳۱۴] ۲. عن عبد السلام بن صالح الهروی، قال: قلت لأبی الحسن الرضا علیه السلام یابن رسول الله ما تقول فی حدیث روی عن الصادق علیه السلام أنه قال: إذا خرج القائم علیه السلام قتل [صفحه ۲۹۷] ذراری قتله الحسین علیه السلام بفعال آبائهم؟ [۳۱۵] فقال علیه السلام: هو کذلک، فقلت: و قول الله عزوجل: (و لا ترز وازرة ووزر اخری) [۳۱۶] ما معناه؟ قال: صدق الله فی جمیع أقواله، ولكن ذراری قتله الحسین یرضون بأفعال آبائهم و یفتخرون بها و من رضی شیئا کان کمن أتاه و لو أن رجلا قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل فی المغرب لکان الراضی عندالله عزوجل شیک القاتل و إنما یقتلهم القائم علیه السلام اذا خرج لرضاهم بفعال آبائهم، قال: فقلت له: بأی شیء یبده القائم علیه السلام منکم اذا قال؟ قال: یبده بنی شیبة فیقاطع أیدیهم لأنهم سراق بیت الله عزوجل. [۳۱۷]. عبدالسلام هروی گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: یابن رسول‌الله، درباره‌ی حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده که: «زمانی که امام قائم (عج)، از اختفا درآید، نوادگان کشندگان امام حسین علیه السلام را به خاطر کار پدرانشان خواهد کشت»، چه می‌گویید؟ امام رضا علیه السلام گفت: این چنین است. گفتم: پس آیه‌ای که می‌گوید: «هرگز بار بردارنده‌ای،

بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد.» معنایش چیست؟ امام رضا علیه السلام گفت: همه‌ی سخنان خدا، درست است، اما نوادگان کشندگان امام حسین، از کار پدرانشان خوشنودند و به آن افتخار می‌کنند و هر کس از کاری خوشنود باشد، مانند کسی است که آن کار را کرده باشد. اگر مردی در مشرق [صفحه ۲۹۸] کشته شود و مردی در مغرب از کشته شدن او خوشنود باشد، خوشنود شونده پیش خدای عزوجل، شریک قاتل است. امام قائم (عج) نیز آن‌گاه که از اختفا درآید، آن‌ها را تنها برای این که از کار پدرانشان خوشنودند، خواهد کشت. راوی گوید به امام گفتم: قیام‌کننده‌ی شما آن‌گاه که قیام کند، از کجا شروع خواهد کرد؟ گفت: از فرزندان شبیه شروع می‌کند و دست‌ان آن‌ها را قطع می‌کند زیرا آن دزدان خانه‌ی خدایند. ۳. عن ابی حمزة ثابت بن دینار الثمالی قال: سألت أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام یابن رسول الله لم سمی علی علیه السلام أمیر المؤمنین و هو اسم ما سمی به أحد قبله و لا یحل لأحد بعده؟ قال: لأنه میرة العلم یمتار منه و لا یمتار من أحد غیره، قال: فقلت یا بن رسول الله فلم سمی سیمه ذوالفقار، فقال: لأنه ما ضرب به أحد من خلق الله إلا أفرقه من هذه الدنیا من أهله و ولده و أفرقه فی الآخرة من الجنة، قال: فقلت یابن رسول الله فلستم کلکم قائمین بالحق؟ قال: بلی. قلت فلم سمی القائم قائما؟ قال: لما قتل جدی الحسین علیه السلام ضجت الملائكة الی الله تعالی بالبكاء و النجیب و قالوا: إلهنا و سیدنا أتغفل عن قتل صفوتک و ابن صفوتک و خیرتک من خلقک؟ فأوحی الله عزوجل إلیهم: قروا ملائکتی فوعزتی و جلالی لأنتقمن منهم و لو بعد حین، ثم کشف الله عزوجل عن الأئمة من ولد الحسین علیه السلام للملائكة فسرت الملائكة بذلك فاذا احدهم قائم یصلی فقال الله عزوجل: بذلك القائم أنتقم منهم. [۳۱۸]. [صفحه ۲۹۹] ابوحمزه ثمالی گوید از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: «یابن رسول الله، چرا علی علیه السلام، «امیر المؤمنین» نامیده شد؛ نامی که پیش از او کسی با آن نامیده نشده بود و پس از او نیز برای کسی حلال نیست که با آن نامیده شود؟ گفت: زیرا، او معدن [۳۱۹] دانش است، دانش از او یافت می‌شود و از کسی جز او یافت نشود. راوی گوید، گفتم: یابن رسول الله شمشیرش چرا ذوالفقار (برنده و شکافنده) نامیده شده است؟ گفت: زیرا، هر که از آفریدگان خدا، با آن زده شد، او را در این دنیا از خانواده و فرزندان او و در آن دنیا از بهشت برید و دور ساخت. راوی گوید، گفتم: یابن رسول الله، مگر همه‌ی شما به حق قیام‌کننده نیستید؟ گفت: آری، هستیم. گفتم: پس چرا فقط امام قائم (عج)، قیام‌کننده نامیده شده است؟ گفت هنگامی که جدم حسین علیه السلام کشته شد، فرشتگان رو به سوی خداوند متعال، با گریه و فریاد، بر او ضجه زدند و گفتند، پروردگارا، سرور، آیا آنان را که برگزیده و فرزند برگزیده‌ی تو و بهترین آفریده‌ات را کشتند، رها می‌کنی؟ خدای عزیز و جلیل بر آن‌ها وحی کرد: آرام باشید، ای فرشتگان من، به عزت و جلالم سوگند که خود، از آنان انتقام می‌گیرم، اگرچه پس از گذشت زمانی باشد. سپس خداوند عزیز و جلیل، پرده از چهره‌ی پیشوایان، از نسل حسین علیه السلام برداشت، و فرشتگان شادمان شدند و دیدند که یکی از آنان در حال قیام، نماز می‌خواند؛ که خدای عزوجل گفت: با همین قیام‌کننده از آن‌ها انتقام می‌گیرم. ۴. حدثنا محمد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال کنت عند [صفحه ۳۰۰] الشیخ أبی القاسم الحسین بن روح قدس الله روحه مع جماعة فیهم علی بن عیسی القصری فقام إلیه رجل فقال له: أرید أسألك عن شیء فقال له: سل عما بدا لک. فقال الرجل: أخبرنی عن الحسین بن علی علیه السلام أهو ولی الله؟ قال: نعم. قال: أخبرنی عن قاتله لعنه الله أهو عدو الله؟ قال، نعم. قال الرجل: فهل یجوز أن یسلط الله عدوه علی ولیه؟ فقال له أبو القاسم قدس الله روحه: إفهم عنی ما أقول لک، أعلم أن الله تعالی لا یخاطب الناس بشهادة العیان و لا یشافهمهم بالكلام و لکنه عزوجل بعث إلیهم رسولا من أجناسهم و أصنافهم بشرا مثلهم، فلو بعث إلیهم رسلا من غیر صنفهم و صورهم لنفروا عنهم و لم یقبلوا منهم، فلما جاؤوهم و كانوا من جنسهم یا کلون الطعام و یمشون فی الأسواق قالوا لهم، أنتم مثلنا فلا نقبل منکم حتی تأتون بشیء نعجز أن نأتی بمثله فنعلم أنکم مخصوصون دوننا بما لانقدر علیه، فجعل الله تعالی لهم المعجزات الی یعجز الخلق عنها، من جاء بالطوفان بعد الإنذار و الإعدار فغرق جمیع من طغی و تمرد. [۳۲۰]. و منهم من ألقى فی النار فکانت علیه بردا و سلاما [۳۲۱]. و منهم من أخرج من الحجر الصلد ناقة و أجرى فی ضرعها لبنا. [۳۲۲] و منهم من فلق له البحر و فجر له من الحجر العیون و جعل له العصا الیابسة ثعبانا فتلقف ما

یأفکون. [۳۲۳] و منهم من أبرء [صفحه ۳۰۱] الأکمه و الأبرص و أحيى الموتى بإذن الله تعالى و أنبأهم بم يأكلون و ما یدخرون فی بیوتهم. [۳۲۴] و منهم من انشق له القمر و كلمته البهائم مثل البعير و الذئب و غیر ذلك، [۳۲۵] فلما أتوا بمثل ذلك و عجز الخلق من أممهم عن أن یأتوا بمثله كان من تقدیر الله تعالى و لطفه بعباده و حکمته أن جعل أنبیائه مع هذا المعجزات فی حال غالبین و فی أخرى مغلوبین، و فی حال قاهرین و فی حال مقهورین و لو جعلهم الله فی جمیع أحوالهم غالبین و قاهرین و لم یتلهم و لم یمتحنهم لأتخذهم الناس آلهة دون الله تعالى و لما عرف فضل صبرهم علی البلاء و المحن و الإختبار [۳۲۶] و لكنه عزوجل جعل أحوالهم فی ذلك كأحوال غیرهم لیکونوا فی حال المحنة و البلوی صابرين و فی حال العافیة و الظهور علی الأعداء شاکرین و یكونوا فی جمیع أحوالهم متواضعین غیر شامخین و لامتجبرین، و لیعلم العباد أن لهم علیه السلام إلهها هو خالقهم و مدبرهم فیعبده و یطیعوا رسله و تكون حجة الله تعالى ثابتة علی من تجاوز الحد فیهم و ادعی لهم الربوبیة أو عاند و خالف و عصی و جحد بما أتت به الأنبیاء و الرسل، (ولیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة). [۳۲۷]. قال محمد بن ابراهیم بن اسحاق رضی الله عنه: فعدت إلى الشیخ أبی القاسم الحسین بن روح قدس الله روحه من الغد و أنا أقول فی نفسی أتراه ذکر ما ذکر لنا یوم أمس من عند نفسه فابتدأنی فقال لی: یا محمد بن ابراهیم لأن آخر من السماء [صفحه ۳۰۲] فتخطفنی الطیر أو تهوی بی الريح فی مکان سحیق [۳۲۸] أحب إلى من أن أقول فی دین الله تعالى ذکره برأتی و من عند نفسی بل ذلك عن الأصل و مسموع عن الحجة صلوات الله علیه. [۳۲۹] محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی گوید با گروهی که علی بن عیسیٰ قسری نیز در میان آنها بود، پیش ابوالقاسم، حسین بن روح - قدس الله روح [۳۳۰] - بودیم که مردی به پا خاست و به او گفت: می‌خواهم از تو چیزی بپرسم. گفت: از آن که برایت پیش آمده است، بپرس. آن مرد گفت: از امام حسین علیه السلام برایم بگو که آیا او ولی خدا بود؟ گفت: آری. مرد گفت آیا خدا را روا است که دشمنش را به دوست خویش چیره سازد؟ حسین بن روح - قدس الله روحه - به وی گفت: آن چه را که به تو می‌گویم بفهم و بدان که خداوند متعال، با مردم، خود به صورتی که چشمها او را ببینند گفتگو نکند و با آنان رو در رو سخن نگوید، بلکه از جنس و نوع آنها بشری مثل خودشان را به پیامبری برانگیزد، که اگر پیامبرانی به غیر از جنس و شکلشان، به سوی آنها می‌فرستاد، بی‌گمان از آنها می‌گریختند و از آنان نمی‌پذیرفتند. اما آن‌گاه که این پیامبران که از جنس خود آنها بودند و مانند آنان غذا می‌خورند و در کوی و برزن راه می‌رفتند، به سوی آنها آمدند، مردم به آنها گفتند شما مانند مااید، ما سخن شما را نمی‌پذیریم مگر این که چیزی [صفحه ۳۰۳] بیاورید که ما از آوردن مانندش ناتوان باشیم و بدانیم که شما بر خلاف ما، افراد خاصی هستید که توانایی انجام کارهایی را دارید که ما از آنها ناتوانیم. خداوند متعال نیز برای آنان معجزه‌هایی قرار داد که مردم از آنها ناتوان بودند. در میان آنها، پیامبری، پس از بیم دادن و عذر آوردن و معجزه‌ی طوفان را به راه انداخت تا همه‌ی سرکشان و طغیان‌گران، غرق شدند (حضرت نوح). پیامبری در آتش انداخته شد، اما آتش بر سر او سرد و سالم گردید (حضرت ابراهیم). پیامبری دیگر، از سنگ سفت و سخت، ماده شتری درآورد و شیر را در پستان‌های آن به جریان انداخت (حضرت صالح). بر پیامبری دیگر، دریا شکافته شد و از سنگ، برایش چشمه‌هایی جوشید؛ عصا و چوبدستی خشکش ازدها گردید و آن چه را که ساحران، به دروغ ساخته بودند، فروبلعید (حضرت موسی). پیامبری بود که با رخصت خدا، کور مادرزاد و گرفتار پیسی را بهبود می‌بخشید و مردگان را زنده می‌کرد و از آن چه می‌خوردند و در خانه‌هایشان ذخیره می‌کردند، خبر می‌داد (حضرت عیسی). و بر پیامبری، ماه شکافته شد و حیوان‌هایی چون شتر و گرگ و غیره، با او سخن گفتند (حضرت محمد صلی الله علیه و آله). هنگامی که پیامبران، معجزه‌هایی، چنین آوردند و مردمان امتشان، از آوردن مانند آنها، ناتوان شدند، اقتضای تقدیر و لطف الهی بر بندگان خویش و حکمت او، این بود که پیامبرش را با همه‌ی این معجزه‌ها، گاه پیروز و گاهی دیگر شکسته خورده قرار دهد، که اگر خدا در همه حال آنان را چیره و پیروز می‌ساخت و آنان را گرفتار نمی‌کرد و نمی‌آزمود، بی‌گمان، مردمان به جای خدا، آنان را خدایان خویش می‌گرفتند و برتری آنان در بردباری بر بلا و رنج، و جایگاه آنان در آزمون و انتخاب، شناخته نمی‌شد. اما خدای

عزیز و جلیل، حال و روز آن‌ها را در این جهان مانند حال و روز دیگران [صفحه ۳۰۴] قرار داد، تا در هنگام اندوه و گرفتاری شکیبا، و در حال عافیت و پیروزی بر دشمنان، شاکر باشند. و در حال، فروتن باشند و گردنکش یا زورگو نباشند. و مردم بدانند که آنان را خدایی است که آفریننده و گرداننده آن‌ها فقط او است؛ تا او را بپرستند و از پیامبرانش فرمان برند. و نیز به خاطر این که، هر که درباره‌ی آنان از اندازه فراتر رود و بر آن‌ها ادعای پروردگاری بکند یا با کجروی مخالفت ورزد و سرکشی نماید و آن چه را که پیام‌آوران و فرستادگان خدا آورده‌اند، انکار کند، دلیل و برهان آشکار الهی، ثابت بوده باشد، و تا هر کس که هلاک می‌شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و هر کس که زنده می‌شود، با دلیلی واضح زنده بماند. «محمد بن ابراهیم طالقانی گوید: «فردای آن روز به پیش حسین بن روح - قدس سره - بازگشتم، در حالی که با خود می‌گفتم، آیا فکر می‌کنی آن چه را که دیروز گفتم: از پیش خود بود، یا از جانب امام زمان (عج) گفتم. اما او پیش از من سخن آغاز کرد و گفت: ای محمد بن ابراهیم، اگر از آسمان فروافتم و مرغان شکاری برابندم، یا تندباد به پرتگاهی دور فروافکنم، برای من بهتر از این است که در دین خداوند متعال، سخنی به رأی خود و از پیش خود بگویم. آن چه گفتم، از سرچشمه گرفته شده بود و آن را از امام زمان - صلوات و سلام خدا بر او باد - شنیده‌ام. ۵. عن ابي بصير، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: يخرج القائم (عج) يوم السبت، يوم عاشورا يوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام. [۳۳۱]. [صفحه ۳۰۵] از ابوبصیر نقل است که امام محمد باقر علیه السلام گفت: «امام قائم علیه السلام در روز شنبه، روز عاشورا، روزی که امام حسین علیه السلام در آن روز کشته شد، خروج می‌کند. ۶. عن أبان بن تغلب قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كأنني أنظر إلى القائم عليه السلام على ظهر النجف، فإذا استوى على ظهر النجف ركب فرسا أدهم أبلق بين عينيه شمراخ ثم ينتفض به فرسه فلا يبقى أهل بلدة إلا وهم يظنون أنه معهم في بلادهم، فإذا نشر رأيه رسول الله صلى الله عليه وآله انحط إليه ثلاثة عشر ألف ملك و ثلاثة عشر ملكا كلهم ينتظر القائم عليه السلام و هم الذين كانوا مع نوح عليه السلام في السفينة و الذين كانوا مع إبراهيم الخليل عليه السلام حيث ألقى في النار و كانوا مع عيسى عليه السلام حيث رفع. و أربعة آلاف مسمومين و مردفين و ثلاثمائة و ثلاثة عشر ملكا [الذين كانوا مع رسول الله صلى الله عليه وآله] في يوم بدر. و أربعة آلاف ملك الذين هبطوا يريدون القتال مع الحسين بن علي عليه السلام فلم يؤذن لهم فصعدوا في الاستيذان و هبطوا و قد قتل الحسين عليه السلام فهم شعث غير يبكون عند قبر الحسين عليه السلام إلى يوم القيامة و ما بين قبر الحسين عليه السلام إلى السماء مختلف الملائكة. [۳۳۲]. از ابان بن تغلب نقل است که امام صادق علیه السلام گفت: «گویی امام قائم (عج) را در پشت نجف می‌بینم، آن گاه که بر نجف استیلا یابد، بر اسبی به رنگ سفید و خاکستری تیره که در میان دو چشمش سپیدی هست سوار، می‌شود، سپس اسبش با او به حرکت و جنب و جوش می‌آید، آن گونه که مردمان هر دیاری می‌پندارند، او در دیار آنان و با آن‌ها است. زمانی که درفش رسول خدا صلی الله علیه و آله را فراگسترده، سیزده هزار فرشته که همگی در انتظار امام قائم (عج) به سر [صفحه ۳۰۶] می‌برند به سوی او فرود می‌آیند همان فرشتگانی که همراه نوح نبی، در کشتی بودند و همانان که هنگامی که ابراهیم خلیل را در آتش انداختند، با او بودند و همچنین وقتی عیسی علیه السلام را به آسمان فرابردند، با او بودند. نیز چهار هزار فرشته با اسبانی نشاندار و منظم، و سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ بدر با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، برای یاری او فرود می‌آیند، همین طور، آن چهار هزار فرشته‌ای که از آسمان فرود آمده بودند و می‌خواستند در کنار امام حسین علیه السلام بجنگند که به آن‌ها رخصت داده نشد، به آسمان پرواز کردند تا از خدا رخصت گیرند و زمانی بازگشتند که امام حسین علیه السلام کشته شده بود، و اینک آشفته و خاک‌آلود، در کنار قبر امام حسین علیه السلام تا قیامت می‌گریند. و فاصله قبر امام حسین علیه السلام تا آسمان پیوسته محل فرود و صعود فرشتگان است. [۳۳۳].

آخر و عاقبت ستمگران در دنیا

۱. عن محمد بن علي الحلبي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إن آل أبي سفیان قتلوا الحسين بن علي عليه السلام فترع الله ملكهم و قتل

هشام، زید بن علی فتزح الله ملكه و قتل الوليد، يحيى بن زيد فتزح الله ملكه على قتله ذرية رسول الله. [۳۳۴]. محمد بن علي حلي
گويد كه امام صادق عليه السلام گفت: «خانواده‌ی ابوسفیان، امام حسين عليه السلام را كشتند، خدا حكومتشان را گرفت، و هشام،
زيد بن علي را كشت، خدا حكومتش را گرفت، و وليد، يحيى بن زيد را كشت، خدا حكومتش را به علت كشتن نواده‌ی پیامبر
صلي الله عليه و آله گرفت.» [صفحه ۳۰۷] ۲. اعمش از عمار بن عمير تيمي نقل مي كند كه: «وقتي سر عبيدالله بن زياد - كه خدا
لعتش كند - و سرهاي يارانش - كه خشم خدا بر آنها باد - را آوردند، من پيش رفتم تا به سرها رسيدم و ديدم كه مردم
مي گويند: آمد، آمد؛ نگاه كردم و ديدم كه ماري به ميان سرها وارد شد و پيش خزيد، تا به سوراخ بيني عبيدالله بن زياد - كه
نفرين خدا بر او باد - داخل شد، سپس بيرون آمد و به سوراخ ديگر بيني وي داخل شد. [۳۳۵]. ۳. از يعقوب بن سليمان نقل است
كه: «شبي با چند نفر بوديم كه از كشته شدن امام حسين عليه السلام سخن به ميان آمد. مردى از همنشينان گفت: كسى به كشتن او
دست نيالود، مگر اين كه بلايى در خانواده و دارايى و جانش به او رسيد. پيرمردى از آن ميان گفت: كه به خدا، خود او از كسانى
است كه در كشتن او حاضر بوده و به دشمنان او يارى كرده است، اما تاكون وي را چنين ناپسندى نرسيده است. حاضران از اين
سخن او خشمگين شدند. در همان حال، چراغ كه روغنش از نفت بود، دگرگون شد و پيرمرد برخاست تا آن را درست كند، آتش
را با انگشتانش برداشت و در آن دميد، اما ريشش آتش گرفت. بيرون رفت تا آبي ياباد؛ خود را در رودخانه انداخت. در اين حال،
آتش شروع به شعله كشيدن در سر و صورتش كرد و به گونه‌اى شد كه هرگاه سر از آب بيرون مي كرد، آتش، شعله مي كشيده؛ تا
اين كه مرد - نفرين خدا بر او باد - [۳۳۶]. [صفحه ۳۰۸] ۴. از قاسم، پسر أصبغ بن نباته، نقل است كه: «مردى از قبيله‌ى بنى دارم
كه در كشتن امام حسين عليه السلام حضور داشت، با صورتى سياه پيش ما آمد، در حالى كه پيش از آن، مردى خوش سيما و بسيار
سپيدرو بود. به وي گفتم: نزديك بود تو را به خاطر دگرگونى رنگت نشناسم. گفت: من، مرد سپيدروى از ياران حسين را كه
ميان دو چشمش جاي سجده بود، كشتم و سرش را به كوفه آوردم. قاسم گويد: من خود او را ديدم كه با خوشحالى، سوار بر اسبش
مي آمد و سرى را از سينه‌ى اسبش آويخته بود كه پيوسته به زانوان اسب مي خورد. به پدرم گفتم: اى كاش سر را اندكى
فرامى كشيده، مي بينى دستان اسب به او چه مي كند؟ پدرم به من گفت: پسر من سر خود او خواهد آمد، سخت تر خواهد
بود، مرد به سخنش ادامه داد و به من گفت: از وقتى كه او را كشته‌ام، هر شب به خوابم مي آيد و شانهم را مي گيرد و مي كشد و
مي برد و مي گويد «با من بيا!» و مرا به سوى دوزخ مي برد و در آن مي اندازد و من فرياد برمي آورم. راوى گويد: همين از زن
همسايه‌ى وي نيز شنيدم. او مي گفت: داد و فرياد وي، شبها ما را رها نمى كند تا اندكى بخوابيم. راوى گويد: در ميان جوانانى از
قبيله‌ى وي ايستاده بوديم كه زن وي به نزد ما آمد از او آن قضيه را پرسيديم. گفت: او خود پرده‌ى آبروى خويش را دريده و به
شما راست گفته است. [۳۳۷]. [صفحه ۳۰۹]

خدا، كشدگان امام حسين را نمى بخشايد

عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إن موسى بن عمران سأل ربه عز وجل فقال: يا
رب، إن أخى هارون مات فاغفر له، فأوحى الله تعالى إليه: يا موسى لو سألتني فى الأولين و لآخرين لأجبتك ما خلا قاتل الحسين بن
علي أبى طالب فإنى أنتقم من قاتله. [۳۳۸]. امام رضا عليه السلام گويد كه رسول خدا صلى الله عليه و آله گفت: «حضرت موسى از
خدا درخواست كرد و گفت: بار پروردگارا، برادرم هارون مرد، بر او ببخشا. خداوند متعال به او وحى كرد: اگر درباره‌ى همه‌ى
پيشينيان و پسينيان از من درخواست مى كردى، مى پذيرفتم جز كشنده‌ى حسين بن علي عليه السلام، كه من، البته انتقام او را از قاتلش
خواهم گرفت.»

شدت عذاب ستمگران در جهان جاویدان

۱. عن عیص بن القاسم قال: ذکر عند ابي عبدالله عليه‌السلام قاتل الحسين بعض اصحابه: كنت اشتهى ان ينتقم الله منه في الدنيا، قال: كأنك تستقل له عذاب الله؟! و ما عند الله أشد عذابا و أشد نکالا. [۳۳۹]. از عیص بن قاسم نقل است که: «پیش از صادق علیه‌السلام از قاتل امام حسین سخنی رفت و یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام گفت: بسیار دوست دارم که خدا از وی در این جهان، انتقام گیرد. امام صادق علیه‌السلام گفت: مثل این که تو عذاب خدا را درباره‌ی [صفحه ۳۱۰] وی اندک می‌پنداری؟! کیفری که پیش خدا است، عذابش سخت‌تر و رسوایی‌اش بیش‌تر است.» ۲. عن جابر، عن ابي جعفر عليه‌السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: أن منزلة لم يكن يستحقها أحد من الناس إلا بقتل الحسين بن علي و يحيى بن زكريا. [۳۴۰]. از جابر جعفی نقل است که امام باقر علیه‌السلام از پیامبر روایت کرد که: «در دوزخ، جایگاهی است که کسی از مردم سزاوار آن نمی‌شود، مگر با کشتن حسین، پسر علی، و یحیی، پسر زکریا.» ۳. عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس - رضی الله عنه - قال: اوحى الله الى نبيه صلى الله عليه و آله، انى قتلت بدم يحيى بن زكريا سبعين الفا و ساقتل بالحسين عليه‌السلام سبعين الفا و سبعين الفا. [۳۴۱]. سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کند که گفت: خدا به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله وحی کرد: «من به انتقام خون یحیی بن زکریا، هفتاد هزار کس را کشتم و به زودی به انتقام حسین علیه‌السلام نیز صد و چهل هزار کس را خواهم کشت.» ۴. عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه‌السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله إن قاتل الحسين بن علي عليه‌السلام في تابوت من نار عليه نصف عذاب أهل الدنيا و قد شدت يده و رجلاه بسلاسل من نار فير كس في النار حتى يقع في قعر جهنم و له ريح يتعوز أهل النار إلى ربهم من شدة نتنه و هو فيها خالد ذائق العذاب الأليم مع جميع [صفحه ۳۱۱] من شايع علي قتله كلما نضجت جلودهم بدل الله عزوجل عليهم الجلود [۳۴۲] حتى يذوقوا العذاب الاليم، لا- يفتر عنهم ساعة و يسقون من حميم جهنم، فالويل لهم من عذاب الله تعالى في النار. [۳۴۳]. امام رضا علیه‌السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «کشنده‌ی حسین در تابوتی از آتش خواهد بود که نصف عذاب همه‌ی اهل دنیا در آن است. دست‌ها و پاهای وی با زنجیرهایی از آتش بسته می‌شود و با سر در آتش دوزخ افکنده می‌شود تا در قعر جهنم افتد. او را بویی است که دوزخیان از سختی عفونتش به خدا پناه می‌برند. او به همراه کسانی که او را در کشتن حسین همراهی کرده‌اند، در آن جا برای همیشه خواهد بود و تا ابد عذاب دردناک او خواهد چشید. هر چه پوستشان، بریان گردد، خدای عزیز و جلیل پوست‌های دیگری بر جایش می‌نهد، تا هر چه بیشتر شکنجه‌ی دردآور را بچشند. هرگز لحظه‌ای از عذابشان کاسته نمی‌شود و از چرکاب جوشان دوزخ سیراب می‌شوند. وای بر آن‌ها، از کیفر خداوند متعال که در دوزخ خواهند دید!» ۵. عن عبدالله بن بكر الأرجاني قال: صحبت ابا عبدالله عليه‌السلام في طريق مكة من المدينة فنزل منزلا يقال له عسفان، ثم مرنا بجبل أسود على يسار الطريق وحش فقلت: يابن رسول الله ما أوحش هذا الجبل؟ ما رأيت في الطريق جبلا- مثله. فقال: يا ابن بكر أتدري أي جبل هذا؟ هذا جبل يقال له: الكمد و هو على واد من أودية جهنم فيه قتلة أبي الحسين عليه‌السلام إستودعهم الله، يجرى من تحته مياه جهنم [صفحه ۳۱۲] من الغسلين و الصديد الآن و ما يخرج من جهنم و ما يخرج من طينة خبال و ما يخرج من لظى و ما يخرج من الحطمة و ما يخرج من سقر و ما يخرج من الجحيم و ما يخرج من الهاوية و ما يخرج من السعير. و ما مررت بهذا الجبل في مسيري فوقف إلا رأيتهما يستغيثان و يتضرعان و إنى لأنظر إلى قتله أبي فأقول لهما: إن هؤلاء إنما فعلوا لما أسستما، لم ترحمونا أذ وليتم و قتلتمونا و حرمتمونا و ثبتم على حقنا و استبددتم بالأمر دوننا، فلا يرحم الله من يرحمكما، ذوقا وبال ما صنعتما و ما الله بظلام للعبيد. [۳۴۴]. عبدالله بن بكر ارجانی گوید: «با امام صادق علیه‌السلام در رفتن از مدینه به مکه همراه شدم. ایشان در منزلی که به آن «عسفان» گفته می‌شود. فرود آمد؛ سپس از کوه سیاه و مخوفی که در سمت چپ جاده بود، گذر کردیم. گفتیم: یابن رسول الله، این کوه چه قدر وحشتناک است؟ من در طول راه، کوهی مانند آن ندیدم. امام صادق علیه‌السلام گفت: ای پسر بکر، آیا هیچ می‌دانی که این چه کوهی است؟ این کوهی است که به آن «کمد» گویند و در دره‌ای از دره‌های دوزخ واقع شده است که

کشندگان پدرم، امام حسین علیه السلام، در آنجا بودند. خدا آن‌ها را در آن جا رها کرده است؛ آب‌های دوزخ از چرکاب و خوناب و آب جوشان و سوزان گرفته تا گلی که از آب تن دوزخیان دست می‌شود و آبی که از آتش سوزان خارج می‌شود و هر آب کثیفی که از درک‌های دوزخ و حطمه و سقر و حجیم و هاویه و سعیر [۳۴۵] بیرون آید از زیر آن می‌گذرد. [صفحه ۳۱۳] امام صادق علیه السلام در ادامه گفت: «من در راه خود، هرگاه از این کوه گذشته‌ام، توفیقی کرده و آن دو مرد را دیده‌ام که می‌نالند و فریادرسی می‌جویند و من به کشندگان پدرم امام حسین نگاه می‌کنم و به آن دو می‌گویم: اینان بر مبنای آن چه که شما بنیان نهادید، عمل کردند، شما آن‌گاه که حکومت یافتید به ما رحم نکردید، ما را کشتید و محروم ساختید و بر حق ما یورش آوردید، و بدون دخالت دادن ما، در حکومت، استبداد ورزیدید، پس خدا رحم نکند به هر که شما را مهر ورزد، اینک وزر و وبال آن چه را که کردید، بپشید، که خدا هرگز به بندگانش ستم نمی‌کند.» [۳۴۶].

خونخواهی فاطمه‌ی زهرا در روز رستاخیز

۱. عن علی بن موسی الرضا علیه السلام عن آبائه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: تحشر ابنتی فاطمة یوم القیامة و معها ثیاب مصبوغة بالدم، فتعلق بقائمة من قوائم العرش فتقول: یا عدل أحکم بینی و بین قاتل ولدی، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: فیحکم الله تعالی لابنتی و رب الکعبة! و إن الله عزوجل یغضب بغضب فاطمة و یرضی لرضاها. [۳۴۷]. امام رضا علیه السلام به واسطه‌ی نیاکانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که: «دخترم فاطمه در حالی پا به عرصه محشر می‌گذارد که پیراهنی آغشته به خون، با خود همراه دارد، به پایه‌ای از پایه‌های عرش چنگ می‌زند و می‌گوید: ای خدای دادگر، میان من و کشنده‌ی فرزندم، خود داوری کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «سوگند به پروردگار کعبه که خداوند متعال به سود [صفحه ۳۱۴] دخترم داوری می‌کند، و البته که خدای عزیز و جلیل با خشم فاطمه، خشمگین می‌گردد و با خوشنودی او خوشنود می‌شود.» ۲. عن أبان بن عثمان عن أبي عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام قال: إذا كان يوم القیامة جمع الله الأولین و الآخرین فی صعيد واحد ثم أمر منادیا فنادی: غضوا أبصارکم و نکسوا رؤوسکم حتی تجوز فاطمة ابنة محمد صلی الله علیه و آله الصراط. قال فتغض الخلائق أبصارهم فتأتی فاطمة علیها السلام علی نجیب من نجب الجنة یشیعها سبعون ألف ملک، فتقف شریفا من مواقف القیامة، ثم تنزل عن نجیها فتأخذ قمیص الحسین بن علی علیه السلام مضمخا بدمه و تقول: یا رب هذا قمیص ولدی و قد عملت ما صنع به. فیأتیها النداء من قبل الله عزوجل: یا فاطمة لك عندی الرضا، فتقول: یا رب انتصر لی من قاتله، فیأمر الله تعالی عنقا من النار فتخرج من جهنم فتلتقط قتلة الحسین بن علی علیه السلام كما يلتقط الطیر الحب، ثم یعود العنق بهم إلى النار فیعذبون فیها بأنواع العذاب، ثم ترکب فاطمة علیها السلام نجیها حتی تدخل الجنة و معها الملائكة المشیعون لها، و ذریتها بین یدیها و أولیائهم من الناس عن یمینها و شمالها. [۳۴۸]. از ابان بن عثمان نقل است که امام جعفر صادق علیه السلام گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، خدا همه‌ی مردمان را در یک بلندی بزرگ گرد می‌آورد؛ سپس ندا کننده‌ای را می‌فرماید تا ندا دهد: چشمانتان را فروبندید و سرهایتان را به زیر افکنید تا فاطمه، دختر محمد صلی الله علیه و آله، از صراط بگذرد، مردم چشمانشان را می‌بندند و فاطمه علیها السلام، سوار بر شتری نجیب از شتران بهشت می‌آید، در حالی که هفتاد [صفحه ۳۱۵] هزار فرشته به دنبالش راه می‌روند. او در جایگاهی بلند، از جایگاه‌های قیامت می‌ایستد. سپس از شترش پیاده می‌شود و پیراهن آغشته به خون پسرش، امام حسین علیه السلام را در دستش گرفته و می‌گوید: ای خدای من، این پیراهن فرزند من است که تو خود می‌دانی با او چه کردند. از جانب خدای عزیز و جلیل به او ندا می‌شود: ای فاطمه، من خوشنودی تو را می‌خواهم. فاطمه می‌گوید: ای خدای من، انتقام مرا از کشنده‌ی پسرم بگیر! خداوند متعال به پاره‌هایی از آتش، فرمان می‌دهد که از دوزخ درآیند و کشندگان حسین بن علی را از میان مردم برابیند آن‌سان که پرندگان دانه‌ها را می‌ربایند. سپس پاره‌های آتش، آن‌ها را با خود به دوزخ می‌برند تا در آن جا با انواع شکنجه‌ها عذاب شوند. پس از آن،

فاطمه علیها السلام بر شترش سوار می‌شود تا به همراه فرشتگان مشایعت کننده به بهشت درآید. و نوادگان و فرزندان در مقابل، و دوستدارنش در پیرامون او، وارد شوند. ۳. عن ابی جبر عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله یمثل لفاطمه علیها السلام رأس الحسین متشحطا بدمه فتصحیح: واولداه واثمره فؤاده، فتصعق الملائكة لصیحة فاطمه علیها السلام وینادی أهل القیامة: قتل الله قاتل ولدك یا فاطمة. قال: فیقول الله عزوجل: ذلك أفعل به و بشیعته و أحبائه و أتباعه. و إن فاطمة علیها السلام فی ذلك الیوم علی نافه من نوق الجنة مدبجة الجبین، و اضحة الخدین، شهلاء العینین، رأسها من الرهب المصفی، و أعناقها من المسك و العنبر، خطامها من الزبرجد الأخضر، رحائلها در مفضض بالجوهر، علی الناقه هودج، غشاوتها من نور الله و حشوها من رحمة الله، خطامها فرسخ من فراسخ [صفحه ۳۱۶] الدنیا، یحف بهودجها سبعون ألف ملك بالتسیح و التمجید و التهلیل و التکبیر و الثناء علی رب العالمین، ثم ینادی مناد من بطنان العرش: یا اهل القیامة غضوا ابصارکم فهذه فاطمة بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و آله تمر علی الصراط، فتمر فاطمة علیها السلام و شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف، قال النبی صلی الله علیه و آله: و تلقی أعداؤها و أعداء ذریتها فی جهنم. [۳۴۹]. ابو جبر [۳۵۰] از امام علی علیه السلام نقل می‌کند که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: در روز رستاخیز، سر آغشته به خون حسین، برای فاطمه علیها السلام ظاهر گردد و او فریاد کشد: ای وای فرزندانم، ای وای میوه‌ی دلم. و فرشتگان از ناله و فریاد فاطمه علیها السلام بی‌هوش شوند و اهل قیامت همگی فریاد زنند: یا فاطمه! خدا، کشنده‌ی فرزندان را بکشد. و خدای عزیز و جلیل می‌گوید: با قاتل او و همراهان و دوستداران و پیروانش، همان کنم که خواستید. فاطمه علیها السلام در آن روز (روز رستاخیز) بر شتری از اشتران بهشتی سوار می‌شود که پیشانی‌اش مزین، گونه‌هایش درخشان، چشمانش شهلا، سرش چون طلای ناب، گردنش عطر آگین مانند مشک و عنبر، لگامش از زبرجد سبز، و زین پالانش از در نقره کاری شده و با گوهر باشد؛ و بر روی شتر کجاوه‌ای باشد که روپوشش از نور خدا و زیراندازش از رحمت خدا و طناب و ریسمانش به درازی یک فرسنگ از فرسنگ‌های دنیا باشد. آن کجاوه را هفتاد هزار فرشته با تسبیح و تمجید و تهلیل و تکبیر و با ستایش پروردگار جهانیان در میان گیرند. سپس [صفحه ۳۱۷] ندا کننده‌ای از میان عرش ندا کند: ای اهل قیامت، چشم‌هایتان را ببندید که اینک، فاطمه دختر رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله، از صراط می‌گذرد. فاطمه با پیروانش، چون برقی جهنده، از صراط می‌گذرند. پیامبر در پایان سخنش گفت: و دشمنان او (حضرت فاطمه) و دشمنان فرزندان به دوزخ افکنده می‌شوند.» ۴. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله إذا کان یوم القیامة نصب لفاطمه علیها السلام قبه من نور و أقبل الحسین علیه السلام رأسه علی یده فإذا رأته شهقت شهقة لا یبقی فی الجمع ملک ملک مقرب و لابی مرسل و لاعبد مؤمن إلا بکی لها فیمثل الله عزوجل رجالا لها فی أحسن صورة و هو یخاصم قتلته بلا رأس، فیجمع الله قتلته و المجهزین علیه و من شرک فی قتله فیقتلهم حتی أتى علی آخرهم، ثم ینشرون فیقتلهم امیر المؤمنین علیه السلام، ثم ینشرون فیقتلهم الحسن علیه السلام ثم ینشرون فیقتلهم الحسین علیه السلام ثم ینشرون فلا یبقی من ذریتنا أحد إلا قتلهم قتله، فعند ذلك یکشف الغیظ و ینسی الحزن. ثم قال أبو عبدالله علیه السلام: رحم الله شیعتنا، شیعتنا و الله هم المؤمنون فقد والله شرکونا فی المصیبة بطول الحزن و الحسرة. [۳۵۱]. امام صادق علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «آن‌گاه که روز رستاخیز فرارسد، برای فاطمه علیها السلام گنبدی از نور بر پا کنند و حسین علیه السلام در حالی که سرش در دستش باشد، پیش آید. هنگامی که فاطمه او را چنین بیند، چنان فریادی کشد که همه‌ی فرشتگان نزدیک خدا و پیامبران فرستاده شده و بندگان مؤمن، بر حال او بگریند. [صفحه ۳۱۸] خداوند متعال حسین علیه السلام را در شکل مردی با زیباترین صورت، ظاهر سازد تا با تنی بی‌سر، با کشندگانش مخاصمه کند. و خدا کشندگان حسین و کسانی که آن‌ها را تجهیز کردند و هر که در کشتن او شرکت داشت، همه را گرد آورد و تا آخرین نفرشان می‌کشد. آنها سپس زنده شوند تا امیر المؤمنین آن‌ها را بکشد، باز زنده گردند تا امام حسن علیه السلام آن‌ها را بکشد، باز از نو زنده شوند تا امام حسین علیه السلام، خود آن‌ها را بکشد. سپس آن قدر مرده و زنده گردند تا همه‌ی نوادگان ما یک بار آن‌ها را بکشند. آن وقت است که خشم و

غضب، برطرف می‌شود و اندوه و غم فراموش می‌گردد. امام صادق علیه السلام در پایان سخنش گفت: خدا پیروان ما را بیامرزد، به خدا پیروان ما هستند که اهل ایمانند، سوگند به خدا که آنان در این مصیبت با این درازنای زمان اندوه و حسرت، شریک و غمخوار ما شدند.» ۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا كان يوم القيامة جاءت فاطمة في لمة من نسائها فيقال لها: أدخلی الجنة: فتقول: لا- أدخل حتى أعلم ما صنع بولدي من بعدی فيقال لها: أنظری فی قلب القيامة فتنظر إلى الحسين قائما و ليس عليه رأس فتصرخ صرخة و أصرخ لصراخها و تصرخ الملائكة لصراخنا فيغضب الله عزوجل لنا عند ذلك فيأمر نارا يقال لها: ههب، قد أوقد عليها ألف عام حتى اسودت لا يدخلها روح أبدا و لا يخرج منها غم أبدا فيقال: إلتقطی قتله الحسين و حملة القرآن فتلتقطهم، فإذا صاروا في حوصلتها سهلت و سهلوا بها و شهقت و شهقوا بها و زفرت و زفروا بها فينطقون بألسنة ذلقة طلقة: يا ربنا فيما أوجبت لنا النار قبل [صفحه ۳۱۹] عبدة الأوثان؟ فيأتيهم الجواب عن الله تعالى: إن من علم ليس كمن لا يعلم. [۳۵۲]. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل است که گفت: «هنگامی که روز رستاخیز فرارسد، فاطمه در میان گروه از زنان همراهش می‌آید. به او گفته می‌شود: داخل بهشت شو. می‌گوید، تا زمانی که ندانم پس از من با فرزندانم چه کردند، داخل نمی‌شوم. به او گفته می‌شود: به مرکز محشر نگاه کن. نگاه می‌کند و امام حسین علیه السلام را که می‌بیند با تنی بی سر ایستاده است، ناگهان فریاد می‌زند و من نیز به فریاد او، فریاد می‌کشم و فرشتگان نیز از ناله و فریاد ما فریاد می‌کنند. آن‌گاه خدای عزیز و جلیل به خاطر ما، به خشم می‌آید و به آتشی از آتش‌های دوزخ که به آن «ههب» گویند و هزار سال در آن دمیده شده تا سیاه گردیده و هرگز آسایش و راحتی در آن راه نیافته و هیچ غم و اندوهی از آن کاسته نشده؛ فرمان می‌دهد: کشندگان حسین و کشندگان یاران او را که حاملان و حافظان قرآن بودند از میان مردم بچین و بریای. آتش، آن‌ها را از میان مردم می‌چیند و به کام خود می‌کشد. وقتی که در کام آتش فرورفتند آتش نعره‌ای بکشد و آن‌ها را به شیهه وادار، و غرش و غریوی کند که از آن‌ها چون اسب و خر، شیهه و زفیر بلند شود و با زبانی گویا و صدایی رسا بگویند: خدایا، چرا پیش از بت پرستان بر ما آتش را لازم کردی؟ از جانب خداوند متعال جواب آید: زیرا آن که می‌داند، مانند کسی نیست که نمی‌داند. [۳۵۳]. در این حدیث، ما عبارت «التقطی قتله الحسين و حملة القرآن» را چنین [صفحه ۳۲۰] ترجمه کردیم: «کشندگان حسین و کشندگان یاران او را که حافظان و حاملان قرآن بودند و از میان مردم بردار!» تو گویی، عبارت، در متن چنین است: «التقطی قتله الحسين و [اصحابه الذین هم] حملة القرآن». اما اگر «حملة القرآن» را به «قتله الحسين» عطف کنیم، معنای دیگری به دست می‌آید که به این ترتیب است: «به آتش دوزخ دستور می‌رسد، کشندگان امام حسین، آن حافظان و مدعیان دروغین قرآن را از میان مردم بردار و در کام خود فروبرد.» همچنین می‌توان این عطف را، عطف تفسیری دانست و گفت: کشندگان امام حسین علیه السلام همانان بودند که در ظاهر و به صورت رسمی و حکومتی، حاملان و حافظان قرآن به شمار می‌رفتند و بنابر ادعای خود، برای دفاع از قرآن و اسلام، امام حسین علیه السلام را واجب القتل و مهدور الدم می‌دانستند، زیرا ادعا می‌کردند، امام حسین علیه السلام شق عصای مسلمین کرده و در میان مسلمانان، دودستگی انداخته است. در مقاتل مفصل و تواریخ معتبر، دلائل و شواهد فراوانی بر این تزویر بزرگ و ریای بنیان کن دیده می‌شود. بر اساس این اسناد، کشندگان امام حسین علیه السلام، آن حضرت را قربه‌الی الله کشتند. در همین قتل، روایت‌هایی از امام حسن علیه السلام و امام سجاد علیه السلام [۳۵۴] ... گذشت که در آن‌ها آمده بود: سی هزار نفر در کربلا- گرد آمدند و امام حسین علیه السلام را در حالی کشتند که - به خیال خودشان - به خدا نزدیک می‌شدند: [صفحه ۳۲۱] «يقربون الى الله» و یا «كل يتقربون الى الله بدمه» [۳۵۵] از تابعی معروف، «خالد بن معدان طائی» نقل است که او وقتی، سر امام حسین علیه السلام را بر نیزه دید و مشاهده کرد که مسلمانان آن را با تکبیر و تهلیل می‌آورند، از میان مردم گریخت. پس از یک ماه که او را یافتند و از سبب عزلتش پرسیدند، خطاب به امام حسین علیه السلام چنین گفت: جاؤوا برأسک یابن بنت محمد مترملا بدمائه ترمیلاو یکبرون بأن قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیل [۳۵۶]. پر پیدا است که جمله‌های پایانی همین حدیث مورد بحث نیز همین معنا را تأیید می‌کند که می‌گوید: کشندگان امام حسین، به خدا اعتراض

می‌کنند که چرا ما را حتی پیش از بت پرستان به آتش دوزخ گرفتار کردی؟ و از خدا جواب آید: زیرا آن که می‌داند مانند کسی نیست که نمی‌داند. [صفحه ۳۲۷]

سخنان امام حسین علیه السلام

توضیح

یکی از بهترین و صحیح‌ترین راه‌ها، بلکه بهترین و صحیح‌ترین راه، برای شناخت امام حسین علیه السلام و درک درست و فهم صحیح مقتل و مشهد و مقصد او، درک و فهم سخنان او است - چنان که درباره‌ی هر انسان دیگر نیز چنین است - به همین دلیل، لازم و بسیار ضروری است که بخشی از این مقتل را به سخنان ایشان، اختصاص دهیم. سخنانی که شیخ صدوق، در آثارش، از امام حسین علیه السلام آورده، به چند دسته تقسیم می‌شوند: برخی از آن‌ها را امام حسین علیه السلام از جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش، امام علی علیه السلام و برادرش، امام حسن علیه السلام و یا از دیگران نقل کرده است که ما در این جا آن‌ها را نقل نخواهیم کرد، زیرا گوینده‌ی اصلی آن‌ها، امام حسین علیه السلام نیست. مگر این که در ضمن نقل، خود، نیز سخنی گفته باشد. دسته‌ی دیگر، سخنانی هستند که یا در ضمن وقایع و حوادث عاشورا گفته شده و یا حاکی از تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام است. این سخنان نیز در این فصل، نقل نمی‌شود، زیرا در فصل‌های پیشین، در جای مناسب خود، آمده‌اند. دسته‌ی سوم، سخنانی هستند، که گوینده‌ی آن‌ها امام [صفحه ۳۲۸] حسین علیه السلام می‌باشد و گزارشی از زندگانی و تاریخ امام حسین علیه السلام، بویژه مقتل او، در ضمن آن نیامده است. سوگمنده، در میان آثار به جا مانده از شیخ صدوق، این گونه سخنان از امام حسین علیه السلام، فراوان نقل نشده است؛ با این همه همین اندک نیز در جای خود، بسیار مغتنم و مفید است. از این رو، نیز از باب حسن مقطع و برای کامل بودن این مقتل، این آخرین فصل است که فصل الخطاب و فصل آخرین است.

در باب خدائشناسی

۱. عن أبي البختری وهب بن وهب القرشی، عن أبي عبدالله الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام قال: قال الباقر علیه السلام: حدثنی أبي زین العابدین علیه السلام عن أبيه الحسين بن علی علیهما السلام أنه قال: الصمد الذی لاجوف له؛ و الصمد الذی به إنتهی سودده؛ و الصمد الذی لایأکل و لایشرب؛ و الصمد الذی لاینام؛ و الصمد الذی لم یزل و لایزال. [۳۵۷]. ابوالبختری وهب قرشی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت از پدرش امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که: پدرم، زین العابدین علیه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام خبر داد که آن حضرت گفت: «صمد» کسی است که او را درونی نیست؛ صمد کسی است که سیادت و مهتری‌اش، به خودش منتهی می‌شود؛ صمد کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد؛ صمد کسی است که نمی‌خوابد؛ و صمد کسی است که از میان نمی‌رود [صفحه ۳۲۹] و جاودانه است. ۲. عن وهب بن وهب القرشی، قال: حدثنی الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه علیهم السلام أن أهل البصرة كتبوا إلى الحسين بن علی علیه السلام یسألونه عن الصمد، فكتب إلیهم: بسم الله الرحمن الرحیم، أما بعد فلاتخوضوا فی القرآن و لاتجادلوا فیهِ و لاتتکلموا فیهِ بغیر علم، فقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من قال فی القرآن بغیر علم فلیتوبه مقعده من النار. و أن الله سبحانه قد فسر الصمد. فقال «الله أحد، الله الصمد». ثم فسرہ فقال: «لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد». «لم یلد» لم یخرج منه شیء کثیف کالولد و سائر الأشياء الکثیفه التي تخرج من المخلوقین، و لا شیء لطیف کالنفس، و لا یتشعب منه البدوات کالسنة و النوم و الخطرة و الهم و الحزن و البهجة و الضحک و البكاء و الخوف و الرجاء و الرغبة و السامة و الجوع و الشبع، تعالی أن یخرج مه شیء و أن یتولد منه شیء کیف أو

لطیف. «و لم یولد» لم یولد من شیء و لم یخرج من شیء كما یخرج الأشياء الكثیفه من عناصرها كالشیء من الشیء و الدابۀ و النباتات من الأرض و الماء من الینایع و الثمار من الأشجار، و لا كما یخرج الأشياء اللطیفه من مراكزها كالبصر من العین و السمع من الأذن و الشم من الأنف و الذوق من الفم و الكلام من اللسان و المعرفه و التميز من القلب و كالنار من الحجر. لا بل هو الله الصمد الذی لا من شیء و لا فی شیء، مبدع الأشياء و خالقها و منشی الأشياء بقدرته، یتلاشی ما خلق للفناء بمشیته و یتقی ما خلق للبقاء بعلمه فذلکم الله الصمد، الذی لم یلد و لم یولد، عالم الغیب و الشهاده، الکبیر المتعال، و [صفحه ۳۳۰] لم یکن له کفوا أحد. [۳۵۸]

و هب بن وهب قرشی گوید که امام صادق علیه السلام بوسطه‌ی پدرش، امام باقر علیه السلام، و او از پدر خود، امام سجاد علیه السلام، نقل کرد که «مردمان بصره به امام حسین علیه السلام نامه‌ای نوشتند و از معنای «صمد» پرسیدند. امام حسین علیه السلام در پاسخ آن‌ها نوشت: «به نام خداوند مهرآیین و مهرآفرین، اما بعد، نادانسته در قرآن فرو نروید و در آن مجادله نکنید و سخن مگویید که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: هر که نادانسته در مفاهیم و معانی قرآن سخن گوید، باید نشیمنگاه خویش را از آتش دوزخ تدارک ببیند. خدای سبحان، خود «صمد» را تفسیر کرده و گفته است: «الله احد، الله الصمد.» سپس آن را تفسیر نموده و گفته است: (لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد.) (لم یلد) یعنی نه چیز غلیظی، چون فرزند و دیگر چیزهای غلیظی که از آفریدگار بیرون می‌آید و نه چیز لطیفی چون نفس کشیدن، از او بیرون نمی‌آید، و پدیده‌هایی چون چرت زدن، خواب، خیال، هم و غم، شادی و خنده، گریه، بیم و امید، رغبت و نفرت، پیری و مرگ، گرسنگی و سیری بر او رخ نمی‌دهد. خدا فراتر از آن است که چیزی چه غلیظ و چه لطیف از او برآید یا زاده شود. (و لم یولد) یعنی از چیزی زاده نشده و از چیزی در نیامده است. نه آن سان که چیزهای غلیظ از عناصرشان درآیند، مانند خروج چیزی از چیزی، و حیوانات و نباتات از زمین، آب‌ها از چشمه‌ها و میوه‌ها از درختان؛ و نه آن سان [صفحه ۳۳۱] که چیزهای لطیف از مراکزشان درمی‌آیند، چنان که دید از دیده، شنوایی از گوش، بویایی از بینی، چشایی از دهان، سخن از زبان، شناخت و تشخیص از دل، و بوق و جرقه از آتش. بلکه او، خدای صمدی است که نه از چیزی و نه در چیزی است. او پدید آورنده و آفریننده و ایجاد کننده‌ی همه چیز، با توانایی خویش است. هر آن چه را که برای نیستی آفریده، با خواست خود، نابود می‌گرداند و هر آن چه را که برای ماندن آفریده، با دانش خود، نگه می‌دارد. چنان است، خدای بی‌نیاز که نه زاده است و نه زاده شده است، دانای نهان و پیداء، بزرگ، و متعالی است و هرگز کسی همسان او نیست. [۳۵۹] «۳. عن عکرمة، قال: بینما ابن عباس یحدث الناس إذ قام إلیه نافع بن الأزرق، فقال: یا ابن عباس تفتی فی النملۀ و القملۀ، صف لنا إلهک الذی تعبده، فأطرق ابن عباس أعظما لله عزوجل، و کان الحسین بن علی علیه السلام جالسا ناحیۀ، فقال: إلی یا ابن الأزرق، فقال: لست إیاک أسأل. فقال ابن العباس: یا ابن الأزرق و إنه من أهل بیت النبوءه و هم ورثه العلم. فأقبل نافع بن الأزرق نحو الحسین، فقال له الحسین: یا نافع إن من وضع دینه علی القیاس لم یزل الدهر فی الإرتماس، مائلا عن المنهاج، ظاعنا فی الإعوجاج، ضالا عن السبیل، قائلا غیر الجمیل. یا ابن الأزرق أصف إلهی بما وصف به نفسه و أعرفه بما عرف به نفسه، لا یدرک بالحواس و لا یقاس بالناس، فهو قریب غیر ملتصق و [صفحه ۳۳۲] بعید غیر متقصص، یوحد و لا یتبعض، معروف بالآیات، موصوف بالعلامات، لا إله إلا هو الکبیر المتعال. [۳۶۰]. از عکرمة نقل است که: «ابن عباس با مردم سخن می‌گفت، که نافع بن ارزق برخاست و گفت: ای پسر عباس، درباره‌ی مورچه و شپش، فتوا می‌دهی؟ برای ما خدایی را که می‌پرستی وصف کن! ابن عباس برای بزرگداشت خداوند متعال سر به زیر افکند و سکوت کرد. امام حسین علیه السلام که در گوشه‌ای نشسته بود، گفت: ای پیر ارزق، بیا به پیش من. گفت: از تو نمی‌پرسم. ابن عباس گفت: ای پسر ارزق، او از خانواده‌ی پیامبری است که آنان وارثان دانشند. نافع، پسر ارزق، به سوی امام حسین علیه السلام روی آورد و امام حسین علیه السلام به او گفت: ای نافع، کسی که دینش را بر مبنای قیاس بنیان نهد، همیشه‌ی روزگار در تاریکی‌ها فروغلتد، از راه در رود، در کجراه افتد، از راه راست به گمراهی گرفتار گردد و سخن به ناروا و ناپسندیده گوید. ای پسر رازق پرودگارم را چنان وصف کنم که خود، خویشتن را وصف کرده و او را آن چنان شناسانم

که خود، خویش را شناسانده است. با حواس، درک نشود، با مردم، سنجیده نگردد. او نزدیک است اما چسبیده نیست؛ دور است اما گسسته نیست. به یکتایی وصف شود اما جزء (و عدد) نمی‌پذیرد. با نشانه‌ها شناخته می‌شود و با علامت‌ها وصف می‌گردد. خدایی جز او نیست، بزرگ و متعالی است. ۴. روی المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه عن جدّه [صفحه ۳۳۳] قال: قیل للحسین بن علی علیه السلام: کیف أصبحت یا ابن رسول الله؟ قال: أصبحت ولی رب فوقی، النار أمامی، یطلبنی، و الحساب محدد بی، و أنا مرتهن بعملی، لأجد ما أحب و لأدفع ما أكره، و الأمور بید غیری، فإن شاء عذبنی و إن شاء عفا عنی، فأی فقیر أفقر منی. [۳۶۱]. مفصل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که او به واسطه‌ی پدرش، امام باقر علیه السلام، از جدش امام سجاد علیه السلام نقل کرد که: «به امام حسین علیه السلام گفته شد، یابن رسول الله، شب را چگونه سحر کردی؟ (کنایه از این که حال و روزت چگونه است؟) گفت: چنانم که مرا پرودگاری بالایی سرم و آتش پیش رویم است، مرگ مرا می‌جوید و حساب الهی مرا در بر می‌گیرد و من در گرو کارکرد خویشم، آنچه را که می‌خواهم و دوست دارم، نمی‌یابم و آن چه را که نمی‌خواهم و نمی‌پسندم از خود دور ساختن نمی‌توانم، کارها در دست کسی جز من است که اگر خواست عذابم می‌کند اگر خواست از من می‌گذرد، بنابراین کدام نیازمندی از من نیازمندتر است؟»

دعای باران

جاء قوم من أهل الكوفة الی علی بن أبی طالب علیه السلام فقالوا له، یا امیر المؤمنین ادع لنا بدعوات فی الإستسقاء فدعا علی علیه السلام الحسن و الحسین فقال: یا حسن ادع،...، ثم قال للحسین: ادع، فقال الحسین: [صفحه ۳۳۴] اللهم معطى الخیرات من مظانها. و منزل الرحمات من معادنھا. و مجرى البرکات علی أهلها، منك الغیث المعیث. و أنت الغیث المستغاث. و نحن الخاطئون و أهل الذنوب و أنت المستغفر الغفار، لا أله إلا أنت. اللهم أرسل السماء علينا دیمة مدرارا. واسقنا الغیث واکفا مغزرا، غیثا مغیثا، واسعا مسبغا مهطلا مرینا مریعا غدقا مغدقا عابا مجلجلا، سحا سحساحا، بسا بساسا، مسبلا عاما، ودقا مطفاحا، يدفع الودق بالودق دفاعا و یطلع القطر منه غیر خلب البرق و لا مکذب الرعد، تنعش به الضعیف من عبادک و تحیی به المیت من بلادک، منا علینا منک، آمین یا رب العالمین. فما تم کلامه حتی صب الله الماء صبا. و سئل سلمان الفارسی - رضی الله عنه - فقیل له: یا أبا عبدالله هذا شیء علمناه؟ فقال: و یحکم ألم تسمعوا قول رسول الله صلی الله علیه و آله حیث یقول: اجریب الحکمة علی لسان أهل بیتی. [۳۶۲]. گروهی از مردم کوفه به پیش امام علی علیه السلام آمدند و به او گفتند: «ای امیر مؤمنان، برای ما در خواستن باران دعاهایی بخوان. امام علی علیه السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را خواست و گفت: حسن جان، دعایی بخوان... [پس از آن که امام حسن علیه السلام دعایی در خواست باران خواند، امام علی علیه السلام] سپس به علیه السلام گفت: دعا کن، و حسین علیه السلام چنین گفت: پرودگارا، ای بخشنده‌ی خوبی‌ها از گمانگاهش و ای فرورستنده‌ی رحمت‌ها از خواستگاهش و ای روان کننده‌ی برکت‌ها بر أهلش! باران فریادرس از تو است و تویی که دادرسی و فریادرسی و ما خطاکاران و گناهکارانیم و تو بخشایش خواه و [صفحه ۳۳۵] بسیار بخشاینده‌ای و خدایی جز تو نیست. پرودگارا، اینک آسمان را برای ما سرشار و پویا، بیاران! و ما از بارانی پر و پیایی، با بارشی کارساز، سیراب ساز. بارانی فریادرس، فراگیر، چاره‌ساز، پیوسته و پویا، دلچسب و گوارا، زاینده و سرشار، پر موج و پرخروش، ریزان و آب‌زا، روان و سیل‌آسا و پر و پایا. و چنان کن که سیلاب‌ها یکدیگر را به پیش رانند و چشمه‌ها را پر سازند و بارش آسمان از پس آن‌ها، به با برقی بی‌بار و آذرخشی دروغین، که به راستی و پیایی، ببارد، تا با آن بندگان ناتوانت را نیروی زندگی بخشی و زمین‌های مرده را زنده گردانی، باشد که بار دیگر، از لطف خویش به ما منت نهی و پیوسته ما را بنوازی، آمین ای گرداننده جهانیان، آمین! هنوز سخن امام حسین علیه السلام پایان نیافته بود که خدا، آسمان را بیاراند، آن هم چه باراندنی! از سلمان فارسی - راوی روایت - پرسیدند، آیا این دعاها را کسی به آن دو - امام حسن و حسین علیهما السلام - آموخته بود؟ گفت: وای بر

شما، مگر از رسول‌خدا نشنیده‌اید که می‌گفت: حکمت بر زبان خانواده‌ی من جاری گردد.؟»

خیر دنیا و آخرت

عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه علیهم‌السلام قال: کتب رجل إلی الحسین بن علی علیه‌السلام: یا سیدی، أخبرنی بخیر الدنیا والآخرة. فکتب إلیه: بسم الله الرحمن الرحیم، أما بعد فإنه من طلب رضا الله بسخط الناس الله أمور الناس و [صفحه ۳۳۶] من طلب رضا الناس بسخط الله و کله الله إلی الناس، و السلام. [۳۶۳]. امام صادق علیه‌السلام به واسطه‌ی پدرش، امام باقر علیه‌السلام. از نیای بزرگش، امام سجاد علیه‌السلام، نقل می‌کند که: «مردی به امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ای نوشت: سرورم مرا از خیر دنیا و جهان دیگر باخبر ساز. امام حسین علیه‌السلام در پاسخش نوشت: به نام خداوند مهرآیین و مهرآفرین، اما بعد، هر کس خوشنودی خدا را در مقابل ناخوشنودی مردم انتخاب کند؛ خدا کارهای مردم را با او، خود، کفایت می‌کند و هر کس خوشنودی مردم را با ناخوشنودی خدا بخواهد، خدا او را به مردم وامی‌گذارد. و السلام.»

خصوصیت بنی‌امیه

عن النضر بن مالک قال: قلت للحسین بن علی بن أبی طالب علیه‌السلام: یا أبا عبدالله حدثنی عن قول الله عزوجل: (هذان خصمان اختصموا فی ربهم) [۳۶۴] قال: نحن و بنوأمیه اختصمنا فی الله عزوجل، قلنا: صدق الله. و قال: کذب الله. فنحن و ایاهم الخصمان یوم القیامة. [۳۶۵]. نضر بن مالک گوید: به امام حسین علیه‌السلام گفتم: «برای من از این سخن خدای عزیز و جلیل بگو که گوید: «آن دو، دشمنان یکدیگرند که درباره‌ی پروردگارشان، دشمنی ورزیدند.» گفت: ما و بنی‌امیه هستیم، که درباره‌ی خدای عزیز و جلیل، به [صفحه ۳۳۷] یکدیگر دشمنی ورزیدیم، ما گفتیم: خدا راست می‌گوید. و آن‌ها گفتند: خدا دروغ می‌گوید، ما و آن‌ها در روز رستاخیز نیز دشمن هم خواهیم بود. [۳۶۶].»

نفرین منافقان

روی صفوان بن مهران الجمال عن أبی عبدالله علیه‌السلام أنه قال: مات رجل من المنافقین فخرج الحسین بن علی علیه‌السلام فلقى مولی له فقال له: الی أين تذهب؟ فقال: أفر من جنازة هذا المنافق أن أصلی علیه، فقال له الحسین علیه‌السلام قم إلی جنبی فما سمعتنی أقول فقل مثله، قال: فرغ یدیه فقال: اللهم أخز عبدک فی عبادک و بلادک، اللهم أصله أشد نارک، اللهم أذقه حر عذابک فإنه کان یوالی أعداءک و یعادى أولیاءک و بیغض أهل بیت نبیک. [۳۶۷]. صفوان جمال از امام صادق علیه‌السلام روایت کند. که گفت: «مردی از منافقان مرده بود. امام حسین علیه‌السلام از خانه بیرون آمد. و راه می‌رفت که به یکی از پیروان و موالی خویش رسید. امام حسین علیه‌السلام از او پرسید: به کجا می‌روی؟ پاسخ داد: از جنازه‌ی این منافق می‌گریزم تا بر او نماز نخوانم. امام حسین علیه‌السلام به وی گفت: پهلوی من بایست و آن چه می‌گویم، تو نیز بگو. سپس دستانش را بالا برد و گفت: بار پروردگارا، این بنده‌ات را در میان همه و در همه جا خوار ساز، بار پروردگارا، او را [صفحه ۳۳۸] در سخت‌ترین آتش دوزخت درانداز، بار پروردگارا، سوزش عذابت را به او بچشان زیرا که او دشمنان تو را دوست می‌داشت و دوستان تو را دشمن می‌داشت و به خانواده‌ی پیامبرت کینه می‌ورزید.»

امامت و مردم‌داری

۱. عن یعقوب بن شعیب قال: سألت أبا عبدالله علیه‌السلام عن صوم یوم عرفه قال: ان شئت صمت و ان شئت لم تصم و ذکر أن رجلا

أتی الحسن و الحسين علیه السلام فوجد أحدهما صائما و الآخر مفطرا، فسألهم فقالا: إن صمت فحسن و إن لم تصم فجائز. [۳۶۸]. از یعقوب، پسر شعیب، نقل است که گفت: «از امام صادق علیه السلام درباره‌ی روزه‌ی روز عرفه پرسیدم، گفت: اگر خواستی روزه می‌گیری و اگر نخواستی روزه نمی‌گیری و یادآوری کرد که مردی به پیش امام حسن و حسین علیه السلام آمد و دید، یکی روزه‌دار است و دیگری روزه نگرفته است. از آن‌ها در این باره پرسید. گفتند: اگر روزه بگیری خوب است و اگر هم روزه نگیری روا است.» ۲. عن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوصى رسول الله صلى الله عليه و آله الى علي وحده و أوصى علي عليه السلام إلى الحسن و الحسين جميعا و كان الحسن إمامه فدخل رجل يوم غرةً على الحسن عليه السلام و هو يتغذى و الحسين عليه السلام صائم، ثم جاء بعد ما قبض الحسن عليه السلام فدخل على الحسين عليه السلام يوم غرةً و هو يتغذى و علي بن الحسين عليه السلام صائم، فقال: له الرجل: إني دخلت على الحسن عليه السلام و هو يتغذى و أنت صائم، ثم [صفحة ۳۳۹] دخلت عليك و أنت مفطر؟ فقال: أن الحسن عليه السلام كان إماما فأفطر لثلاثا يتخذ صومه سنةً و ليتأسى به الناس فلما أن قبض كنت أنا الإمام فأردت أن لا يتخذ صومي سنةً فيتأسى الناس بي. [۳۶۹]. از امام صادق علیه السلام نقل است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط به علی علیه السلام وصیت کرد و علی علیه السلام به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام با هم وصیت کرد. در حالی که امام حسن علیه السلام پیشوای امام حسین علیه السلام بود. مردی در روز عرفه بر امام حسن علیه السلام وارد شد و دید، او غذا می‌خورد، اما حسین علیه السلام روزه‌دار است. سپس، بعد از آن که امام حسن علیه السلام وفات کرد، در روز عرفه بر امام حسین علیه السلام وارد شد و این بار، دید که او غذا می‌خورد، اما حضرت سجاد علیه السلام روزه‌دار است. آن مرد به امام حسین علیه السلام گفت: من یک بار، به حضور امام حسن علیه السلام رسیدم و دیدم روزه نگرفته اما تو روزه‌داری، و اینک در همین روز عرفه، تو را می‌بینم که در خود روزه‌دار نیستی؟! امام حسین علیه السلام گفت: برادرم، حسن علیه السلام چون امام بود، امروز را روزه نمی‌گرفت، تا روزه‌اش به عنوان رسمی دینی، مرسوم نگردد و مردم نیز از او پیروی کنند؛ اما وقتی که او وفات کرد، من امام شدم و خواستم که روزه‌ام را آیین دینی نپندارند و مردم نیز از من پیروی کنند. [و چیزی را که از نظر دین، لازم و ضرور نیست واجب و مرسوم نسازند.]» ۳. کان أبو عبد الله الحسين بن علي عليه السلام: اذا صام يطيب بالطيب و يقول: الطيب [صفحة ۳۴۰] تخفة الصائم. [۳۷۰]. هر گاه امام حسین علیه السلام روزه می‌گرفت، خود را با عطر خوشبو می‌ساخت و می‌گفت: ارمغان روزه‌دار، بوی خوش است.

مواعظ و آداب

۱. عن الحسين بن علي عليه السلام قال: إن أعمال هذه الأمة ما من صباح إلى و تعرض على الله تعالى. [۳۷۱]. امام حسین علیه السلام گفت: «بامدادی نیست، مگر این که در آن، کارکرد این امت (مسلمانان) بر خداوند متعال، عرضه می‌شود.» ۲. عن الحسين بن علي عليهما السلام إنه قال: من سره أن ينسأ في أجله و يزاد في رزقه فليصل رحمه. [۳۷۲]. از امام حسین علیه السلام روایت است که گفت: «هر که خوش دارد، زمان مرگش به تأخیر افتد و رزق و روزیش افزوده گردد، صله‌ی رحم کند [پیوند خویشاوندی را نگسلد.]» ۳. عن الحسين بن علي عليهما السلام إنه قال: وجد لوح تحت حائط مدينة من المدائن فيه مكتوب: أنا الله لا اله الا انا و محمد نبی و عجب لمن أيقن بالموت كيف يفرح؟! و عجب لمن أيقن بالقدر كيف يحزن؟! و عجب لمن اختبر الدنيا كيف [صفحة ۳۴۱] يطمئن؟! و عجب لمن أيقن بالحساب كيف يذنب؟! [۳۷۳]. از امام حسین علیه السلام نقل است که گفت: «زیر دیوار یکی از شهرها لوحی پیدا شد که در آن نوشته شده بود: من خدایم و معبودی جز من نیست و محمد پیامبر من است و در شکفتم، از کسی که به مرگ، یقین دارد، چگونه شادی می‌کند؟! و در شکفتم از کسی که به سرنوشت، یقین دارد، چگونه اندوهناک می‌گردد؟! و در شکفتم از کسی که این دنیا را آزموده است، چگونه آن را مایه‌ی آرامش خود قرار می‌دهد؟! و در شکفتم از کسی که به روز حساب و بازرسی حتم دارد، چگونه گناه می‌کند؟!» ۴. عن الحسين بن علي عليه السلام أنه دخل المستراح، فوجد

لقمه ملقاء، فدفعها الى غلام فه فقال: يا غلام اذكرني بهذه اللقمة إذا خرجت فأكلها الغلام، خرج الحسين بن علي عليه السلام قال: يا غلام أين اللقمة؟ قال: أكلتها يا مولاي، قال: أنت حر لوجه الله تعالى. قال له رجل: أعتقته يا سيدي؟ قال: نعم، سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: من وجد لقمة ملقاء فسمح منها أو غسل ما عليها ثم أكلها لم تستقر في جوفه إلا اعتقه الله من النار. [۳۷۴]

روایت است که امام حسین علیه السلام داخل مستراح شد و دید لقمه‌ای بر زمین افتاده است. آن را به غلامش داد و گفت: غلام وقتی که بیرون آمدم، این لقمه را به من یادآوری کن. غلام لقمه را خورد، و زمانی که امام حسین علیه السلام بیرون آمد، از غلام پرسید: لقمه کو؟ گفت: سرورم! آن را خوردم. امام حسین علیه السلام گفت: تو از این [صفحه ۳۴۲] پس، به خاطر خداوند متعال، آزادی. مردی به او گفت: مولای من، او را آزاد کردی؟! گفت: آری، از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: هر کس لقمه‌ی افتاده‌ای را بیابد، که آن را پاک سازد یا بشوید و سپس آن را بخورد، قبل از این که لقمه درونش جای بگیرد، خدا وی را از آتش دوزخ، آزاد کند. ۵. عن شريح بن هاني، قال: سألت أمير المؤمنين عليه السلام ابنه الحسن بن علي فقال: يا بني ما العقل؟ قال: حفظ قلبك ما استودعته. قال: فما الحزم؟ قال: أن تنتظر فرصتك و تعاجل ما أمكنتك. قال: فما المجد؟ قال: حمل المغارم و ابتناء المكارم. قال: فما السماحة؟ قال: اجابة السائل و بذل النائل. قال: فما الشح؟ قال: ان ترى القليل سرفا و ما انفتحت تلفا. فما السرقة؟ قال: طلب اليسير و منع الحقير. قال: فما الكلفة؟ قال: التمسك بمن لا يؤمنك و النظر فيما لا يعينك. قال فما الجهل؟ قال: سرعة الوثوب على الفرصة قبل الاستمکان منها و الإمتناع عن الجواب، و نعم العون الصمت في مواطن كثيرة و إن كنت فصیحا. ثم أقبل صلوات الله علیه على الحسين ابنه عليه السلام فقال له: يا بني ما السؤدد؟ قال: اصطناع العشيرة و احتمال الجزيرة. قال: فما الغنا؟ قال: قلة أمانيك و الرضا بما يكفيك. قال: فما الفقر؟ قال: الطمع و شدة القنوط. قال: فما اللوم؟ قال: إحراز المرء نفسه و إسلامه عرسه. قال: فما الخرق؟ معاداتك أميرك و من يقدر على ضررك و نفعك. ثم التفت إلى الحارث الأعور فقال: يا حارث علموا هذه الحكم أولادكم فإنها زيادة في العقل و الحزم و الرأي. [۳۷۵]. [صفحه ۳۴۳] از شريح بن هاني نقل است که: «امیرمؤمنان از پسرش، امام حسن علیه السلام، پرسید، پسر، عقل چیست؟ گفت: دلت آن چه را که به آن سپرده‌ای، نگهدارد. گفت: دوران‌دیشی چیست؟ گفت: منتظر موقعیت مناسب باشی و کاری را که می توانی، به شتاب دریابی. گفت: بزرگواری چیست؟ گفت: تحمل تاوان‌ها و بنیان‌گذاری بزرگواری‌ها. گفت: بزرگی چیست؟ گفت: پذیرش خواهشگر و بخشش بیشتر. گفت: تنگ نظری چیست؟ گفت: خرج اندک را اسراف بینی و آن چه را که انفاق کرده‌ای، از دست رفته و هدر شده پنداری. گفت: پس دزدی چیست؟ گفت: این که برای خود حتی اندک را بخواهی و از دیگران، حتی ناچیز را بازداري. گفت: سخت‌گیری چیست؟ گفت: اتکاء به کسی که تو را باور ندارد و اندیشیدن در چیزی که، تو را به کار نیاید. گفت: نادانی چیست؟ گفت: شتاب در فرصت‌طلبی پیش از سنجش توانایی و خودداری از پاسخ‌گویی. و سکوت، چه یاریگر خوبی است، در بیشترین جاهای حتی اگر سخنور و زبان‌آور باشی. امیرمؤمنان، سپس رو به پسرش، حسین علیه السلام کرد و از او پرسید: پسر، سروری چیست؟ گفت: اصلاح کار خویشان و جبران لغزش‌های زیردستان را به گردن گرفتن، پرسید: بی‌نیازی چیست؟ گفت: آرزوهای اندک باشد و به آن چه تو را کافی است، راضی باشی. پرسید: نیازمندی چیست؟ گفت: آزمندی و سختی ناامیدی. پرسید پستی چیست؟ گفت: این که، مرد خود را بیاید همسرش را فروگذارد. پرسید: حماقت چیست؟ گفت: با فرماندهی خود و کسی که بر سود و زیان تو تواناست، دشمنی ورزی. امیرمؤمنان رو به حارث اعور کرد و گفت: حارث، این حکمت‌ها و اندرزها را به فرزندان‌تان بیاموزید که فزایدی خردورزی، دوران‌دیشی و تدبیرند.» [صفحه ۳۴۴] ۶. عن زياد القندي عن موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليها السلام قال: لما خلق الله عزوجل موسى بن عمران كلمة على طور سيناء ثم اطلع على الأرض إطلاعة فخلق من نور وجهه العقيق. ثم قال: آليت بنفسي على نفسي ألا أعذب كف لابسه إذا تولى عليا بالنار. [۳۷۶]

زیاد قندی از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کند که به واسطه‌ی نیاکانش از امام حسین علیه السلام روایت کرد که گفت:

«زمانی که خداوند متعال، حضرت موسی را آفرید، در طور سینا با او سخن گفت، سپس با التفات ویژه‌ای بر زمین متجلی گشت و از نور جمالش، عقیق را آفرید. سپس گفت: به خودم سوگند می‌خورم، دست هر آن کس که آن را به دست کند، اگر علی علیه‌السلام را دوست داشته باشد، با آتش، عذاب نکم. ۷. عن علی بن موسی الرضا، عن الإمام موسی بن جعفر عن الصادق جعفر بن محمد، عن الباقر محمد بن علی، عن سید العابدین علی بن الحسین، عن سید شباب أهل الجنة الحسین بن علی، عن سید الأوصیاء علی بن أبی طالب علیهم السلام عن سید الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله قال: لا تنظروا إلى كثرة صلوتهم و صومهم. كثرة الحج و المعروف و طنطنتهم باللیل و لكن انظروا إلى صدق الحدیث و أداء الأمامة. [۳۷۷]. از امام رضا علیه‌السلام روایت است که آن حضرت به نقل از امام موسای کاظم علیه‌السلام و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام و او از امام محمد باقر علیه‌السلام و او از سرور عبادتگران، [صفحه ۳۴۵] امام سجاد علیه‌السلام و او از سرور جوانان بهشت، امام حسین علیه‌السلام، و او از سرور اوصیاء امام علی علیه‌السلام و او از سرآمد پیامبران، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، نقل کردند که گفت: «به فزونی نما و روزه‌ی مردمان و زیاد بودن حج و کار نیک و سر و صدای شبانه‌ی آنان (در اشتغال به عبادت و قرائت قرآن) نگاه نکنید، بلکه به راستی سخن و پرداخت امانت بنگرید. [۳۷۸] [۳۷۹].»

پاورقی

[۱] «ابن طاووس» شاگرد «ابن نمای حلی» بوده است و هر دو در قرن هفتم هجری می‌زیسته اند.

[۲] محدث نوری، لؤلؤ و مرجان، ص ۱۷۸.

[۳] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۳۷ - ۳۸، شماره‌ی ۱۰۹؛ محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۶۵؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۴.

[۴] ابوالعباس نجاشی، احمد، رجال النجاشی، ص ۱۲۸.

[۵] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۲۷۵.

[۶] رجال النجاشی، ص ۴۳۵.

[۷] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۶۵.

[۸] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۸.

[۹] رجال النجاشی، ص ۴۲۷؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۷۱؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۵۸.

[۱۰] محقق طباطبایی، سید العزیز، اهل بیت فی المکتبه العربیه، ص ۵۳۵.

[۱۱] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۹۵؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۷۲.

[۱۲] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۹۳؛ محقق طباطبایی، اهل بیت فی المکتبه العربیه، ص ۴۶۳.

[۱۳] رجال النجاشی، ص ۱۹؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۷.

[۱۴] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۰۴.

[۱۵] همان، ص ۷۹؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۵۷.

[۱۶] رجال النجاشی، ص ۱۸۷.

[۱۷] همان، ص ۱۷؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۴.

[۱۸] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۳.

[۱۹] محقق طباطبایی، اهل بیت فی المکتبه العربیه، ص ۵۳۷.

[۲۰] رجال النجاشی، ص ۳۷۶؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۱۷۹.

[۲۱] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۰، ص ۲۹۳.

[۲۲] محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۸۷ - ۱۸۹.

[۲۳] رجال النجاشی، ص ۲۴۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۵.

[۲۴] مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، ج ۱ ص ۲۱؛ رجال النجاشی، ص ۳۰۳.

[۲۵] رجال النجاشی، ص ۳۴۸.

[۲۶] ابن الندیم، کتاب الفهرست، ص ۴۰۶.

[۲۷] رجال النجاشی، ص ۳۵۳.

[۲۸] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۵؛ شیخ صدوق الامالی، ص ۲۱۵.

[۲۹] رجال النجاشی، ص ۳۸۵.

[۳۰] آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۸.

[۳۱] محقق طباطبایی، اهل البيت فی المكتبة العربیه، ص ۵۳۸، به نقل از: كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۷۹۴.

[۳۲] محقق طباطبایی، اهل البيت فی المكتبة العربیه، ص ۵۳۹. نام برخی از این افراد که ذکر شد، در سلسله‌ی اسناد روایات مربوط

به امام حسین علیه السلام که شیخ صدوق آن‌ها را نقل کرده است، دیده می‌شود، مثل: ابومخفف لوط بن یحیی، در: الامالی، ص

۲۳۱؛ اصبع بن نباته، در: همان، ص ۱۹۷ و ۴۲۳؛ نصر بن مزاحم منقری، در: علل الشرایع، ص ۲۲۸ و الامالی، ص ۲۰۲، ۱۹۳، ۱۸۹ و

۲۳۱؛ ابواحمد عبدالعزیز جلودی، در: علل الشرایع، ص ۹ و ۲۲۹؛ ابوعبدالله بن محمد بن زکریا بن دینار غلابی، در: علل الشرایع، ص

۱۳۷ و ۱۳۸؛ ابوجعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، در: معانی الاخبار، ص ۳۴۶ و الامالی، ص ۲۰۰، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۷۴

و ۲۰۵؛ ابواسحاق نهاوندی، در: الامالی، ص ۱۴۲؛ محمد بن یحیی عطار، در: الامالی، ص ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۷۴ و ۲۰۷.

[۳۳] شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۳۲۶ و ۳۳۲.

[۳۴] دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۵، به نقل از: سید ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۱ و نیز از او، فرج المهموم، ص

۱۲۹.

[۳۵] محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲۲ (خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۴)، ص ۵ به نقل از: رجال السید بحر العلوم، ج ۳، ص

۲۹۹؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۵، مقاله‌ی «ابن بابویه».

[۳۶] ر.ک: رجال النجاشی، ص ۳۸۹ - ۳۹۲ و دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۲-۶۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل

(خاتمه) ج ۲۱، ص ۲۵۷-۲۶۵ و همان، ج ۲۲، ص ۵ به بعد؛ محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۴ - ۴۳۷ و همان، چاپ

قدیم، ج ۱۱، رساله فی سهو النبی صلی الله علیه و آله، ص ۵ و مقدمات آثار منتشر شده‌ی شیخ صدوق.

[۳۷] شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۶، شماره‌ی ۶۹۵؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۱، شماره‌ی ۷۶۴.

[۳۸] کتاب من لایحضره القیه، ج ۲، ص ۵۹۸.

[۳۹] کتاب الخصال، ص ۶۸.

[۴۰] شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۴۷.

[۴۱] شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.

[۴۲] همان، ص ۱۹۸ - ۱۹۹.

[۴۳] همان، ص ۲۰۰ - ۲۰۱.

[۴۴] شیخ مفید، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۲ - ۲۸۴.

[۴۵] داستان در دلائل، ماجرای فطرس و «قصه‌ی صلصائیل» (محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰ به نقل از کتاب الغیبه)، سه حکایت شبیه به هم هستند که در حقیقت، از یک معجزه و کرامت حسینی حکایت دارد. در متون مذهبی ما، از این داستان بسیار سخن رفته و در بسیاری از موارد با عنوان «فطرس»، نقل شده است. شیخ حر عاملی می‌نویسد: حدیث فطرس را بیشتر محدثان در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند. (حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۹۲).

[۴۶] شیخ صدوق، الامالی، ص ۱۹۷ - ۱۹۸؛ همو، علل الشرایع، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.

[۴۷] شیخ صدوق این خبر را در جای دیگری نیز، با همین تفصیل و با اسناد خویش از جابر بن عبدالله انصاری، نقل کرده است؛ با این تفاوت که در آن جا می‌افزاید: پیامبر صلی الله علیه و آله نوزاد را بوسید و زبانش را در دهان بچه نهاد و حسین علیه السلام زبان رسول خدا را مکید - همچنان که پیش‌تر، حسن علیه السلام مکیده بود - و پیامبر در گوش راست حسین علیه السلام اذان و در گوش چپش اقامه گفت. - چنان که پیشتر هنگام تولد حسن علیه السلام گفت بود. (شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۱۳۸؛ همو، معانی الاخبار، ص ۵۷ - ۵۸).

[۴۸] علل الشرایع، ص ۱۳۸.

[۴۹] همان، ص ۱۳۸.

[۵۰] همان، ص ۱۳۹.

[۵۱] همان.

[۵۲] همو، عیون الخبر الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵ - ۲۶.

[۵۳] شیخ صدوق هفت حدیث درباره‌ی نام گذاری امام حسین علیه السلام با اسناد خویش نقل کرده که با توجه به تکرار دو مورد از آنها، در آثار مختلف ایشان، در مجموع، در این باره، نه خبر از ایشان روایت شده که ما متن شش مورد از آنها را در این جا آوردیم و به سه متن دیگر با اندکی توضیح ارجاع دادیم و نکته‌ای را از متن آنها بدون توضیح فرونگذاشتیم اما در حدیث اخیر دو نکته‌ی مهم، قابل بررسی است: یک: «اسماء بنت عمیس» که این روایت از زبان او نقل شده است، هنگام تولد حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مدینه حضور نداشته است چرا که بنا به نقل همه‌ی تواریخ وی در سال هفتم بعثت به همراه شوهرش، «جعفر طیار»، از مکه به حبشه هجرت کرد و در سال هفتم هجرت، به همراه دیگر مهاجران به مدینه بازگشت (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۶۱۳، زیر مقاله‌ی «اسماء بنت عمیس»); در حالی که تولد امام حسن و حسین علیهما السلام به ترتیب در سال‌های دوم و سوم یا سوم و چهارم هجرت بوده است. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۹؛ همو، التیبه و الاشراف، ص ۲۱۳ و ۲۶۳؛ همو، اثبات الوصیه، ص ۱۶۴ «شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ ص ۲۷؛ ابن سعد، ترجمه الامام الحسین علیه السلام و مقتله من کتاب الطبقات، ص ۱۷؛ ابن ابی ثلج بغدادی، تاریخ الاثمه در ضمن مجموعه‌ی نفیس خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۳؛ سید ابن طاووس، الملهوف، ص ۹۱؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۵ و...) (حتی بنا به قول شاذ و ضعیفی که بر اساس آن، ولادت، بن علی علیه السلام در سال پنجم یا ششم هجری بوده است)، مرعشی نجفی، احقاق الحق، ملحقات، ج ۱۱، ص ۲۵۶ - ۲۵۹ به نقل از کتاب های اهل سنت (نمی‌توان حضور اسماء را در زمان تولد امام حسن و حسین علیه السلام در مدینه توجیه کرد. دو: در فرازی از همین خبر، راوی می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید که چه اسمی برای نوزاد برگزیده است و علی علیه السلام پاسخ داد: من در انتخاب نام او بر شما پیشی نمی‌گیرم اما دوست داشتم نام وی را حرب بگذارم و عجیب این است که همین پرسش و پاسخ، غیر از امام حسن علیه السلام درباره‌ی امام حسین علیه السلام نیز تکرار می‌شود و در هر دو مورد پیامبر صلی الله علیه و آله، اعتنایی به خواسته و انتخاب علی علیه السلام نشان نمی‌دهد. به عقیده‌ی ما این جمله‌ی معترضه (دوست داشتم او

را حرب بنامم) از طریق تبلیغاتچی‌های بنی‌امیه ساخته و پرداخته شده و ابتدا در اخبار و آثار علمای اهل تسنن منعکس شده است و پس از رواج آن، به متون و منال شیعیه نیز راه یافته است. در این جا برای توضیح، یک نمونه از آن اخبار، از منابع اهل سنت نقل می‌کنیم: «علی علیه‌السلام، نخست، نام هر سه پسرش را حرب گذاشته بود اما چون با اعتراض پیامبر مواجه شد، مجبور گشت در هر سه مورد تغییر رأی بدهد و پسران خود را به پیشنهاد پیامبر، به ترتیب حسن و حسین و محسن بنامد.» (ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹؛ نویری، نه‌ایة الارب، ج ۱۸، ص ۲۱۳) گویا سازندگان این روایت، علاوه بر این که می‌خواستند نام پدر معاویة بن ابی سفیان، «حرب» را ترویج کنند، قصد داشتند این دید را در اذهان مسلمانان پیروانند که علی برخلاف پیامبر، جنگ طلب بود، تا آن جا که هنگام تولد هر یک از سه پسر خود حسن و محسن، بی‌اعتنا به اعتراض پیامبر، می‌خواست آن‌ها را «حرب»، یعنی جنگ، بنامد!

[۵۴] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۵؛ علل الشرایع، ص ۳۳۲، ج ۲.

[۵۵] علل الشرایع، ص ۳۳۱ - ۳۳۲، ج ۱.

[۵۶] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۲۸ - ۵۳۱.

[۵۷] شیخ صدوق این حدیث بلند را در ضمن روایت طولانی دیگری، آن جا که از فضائل و مناقب مولا علی علیه‌السلام سخن می‌گوید نیز نقل کرده است. ر. ک: الأمالی، ص ۵۲۰ - ۵۲۵.

[۵۸] سوره‌ی انسان (هل اتی)، آیه‌ی ۷.

[۵۹] سوره‌ی انسان (هل اتی)، آیه‌ی ۱.

[۶۰] سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۲.

[۶۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۲۹ - ۳۳۲.

[۶۲] سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۷.

[۶۳] سوره‌ی انسان، آیه‌ی اول تا ۴.

[۶۴] شیخ صدوق این حدیث را از دو طریق ابن عباس و امام باقر علیه‌السلام، روایت کرده و در ذیل آن، سخنانی نیز از حسن بن مهران و ابن عباس - که از راویان این حدیث می‌باشند - در تأویل و تفسیر آیات سوره‌ی هل اتی آورده است. (شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۳۳) غیر از شیخ صدوق، محدثان بسیار دیگری نیز، این روایت را نقل کرده‌اند.

[۶۵] «ابوعبدالله» کنیه‌ی سلمان فارسی نیز بود.

[۶۶] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۵۳ - ۵۵۷.

[۶۷] برخی نسخه بدل‌ها به جای «امام خیر و یمن» عبارت «امام غیر وهن» ثبت کرده‌اند.

[۶۸] این قسمت از روایت فقط در کتاب کمال الدین وجود دارد.

[۶۹] این قسمت از روایت در کتاب کمال الدین آورده شده است.

[۷۰] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹ - ۶۰؛ همو، کمال الدین، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

[۷۱] رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در ادامه‌ی این حدیث، مفصل، نه پیشوای معصوم و برگزیده‌ی خدا را که از نسل امام حسینند وصف می‌کند و از دعای خاص هر یک از آنان سخن می‌گوید. و ما، در اینجا تنها قسمت نخستین آن را، که درباره‌ی پیشوای شهید عاشورا، امام حسین علیه‌السلام و پیام‌آور معصوم عاشورا، امام زین‌العابدین علیه‌السلام، بود آوردیم. بخشی از این حدیث، زبان‌زد خاص و عام و بسیار معروف است که بیش‌تر به صورت زیر نقل محافل و مساجد است: «إن الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة» این عبادت، در حقیقت، خلاصه و نقل به معنایی از بخش نخستین این حدیث بلند است که بخش‌های آغازین آن، در این جا نقل شد. متن دقیق قسمت مورد بحث حدیث، بنا به نقل بعضی از راویانی که آن را نقل کرده‌اند، چنین است: «إن الحسین...»

مصباح هدی و سفینه نجاه» (شیخ صدوق، عیون الخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۰) و بنا به برخی نقل‌ها، به جای نقل‌ها، به جای واژه‌ی «هدی»، «هاد» ثبت شده و چنین است: «إن الحسین... مصباح هاد و سفینه نجاه». (شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۲۶۵؛ امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۶؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۲ ص ۳۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۶؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۲ ص ۳۲۹؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۰۴، هر سه، به نقل از شیخ صدوق) ما، با وجود سال‌ها جست‌وجو این حدیث را هرگز، به صورت متداول و مشهورش، یعنی: «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه»، نیافته‌ایم. چنین می‌نماید که ناقل نخستین این حدیث، شیخ صدوق است و دیگر روایان، همه از او گرفته‌اند.

[۷۲] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷.

[۷۳] همو، الأمالی، ص ۶۵۲.

[۷۴] همان، ص ۱۸۷.

[۷۵] همان، ص ۲۹۹.

[۷۶] همان، ص ۱۷۴.

[۷۷] همان، ص ۵۷۴ - ۵۷۵، نقل با تقطیع.

[۷۸] شیخ صدوق در آثارش، از اصحاب کسا و پنج تن آل عبا و یا از امام حسن و حسین علیهما السلام فراوان سخن گفته و روایت کرده است، اما در این جا برای این که از هدف و موضوع اصلی این نوشتار (زندگانی و مقتل امام حسین علیه السلام) دور نشده باشیم، به همین هفت حدیثی که نقل شد، بسنده می‌کنیم. تفصیل سخن را در کتاب‌هایی که برای شرح، و بسط فضائل و مناقب آل عبا نوشته شده است می‌توان دید.

[۷۹] سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

[۸۰] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۲.

[۸۱] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۳.

[۸۲] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۷۵ - ۱۷۷.

[۸۳] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۲.

[۸۴] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۳.

[۸۵] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۷.

[۸۶] همان، ص ۲۰۳.

[۸۷] علل الشرایع، ص ۲۰۵.

[۸۸] سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۱۵.

[۸۹] علل الشرایع، ص ۲۰۶.

[۹۰] سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۱۵.

[۹۱] در این باره که امامان معصوم، از نسل امام حسین علیه السلام هستند نه از نسل امام حسن علیه السلام و یا هر کس دیگر، روایت‌های فراوانی در آثار شیخ مفید دیده می‌شود و ما در واپسین فصل این نوشتار (فصل هشتم: عاشورا و مهدی موعود) برخی از آن‌ها را آورده‌ایم.

[۹۲] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۴.

[۹۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۹.

[۹۴] گفتنی است که پیش از این در باب میلاد امام حسین علیه السلام نیز از صفیه، عمه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن آن را از پاکی و پاکیزه‌ای امام حسین علیه السلام هنگام تولدش سخن می‌گفت. ر. ک: همین مقتل، فصل اول، حدیث دوم.

[۹۵] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۸۸ - ۸۹.

[۹۶] همان، ص ۱۹۱.

[۹۷] همان، ص ۱۹۶.

[۹۸] راوی این حدیث، اصبح بن نباته کوفی، از اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و از نخستین کسانی است که کتابی در زمینه‌ی وقایع عاشورا و با نام «مقتل الحسین علیه السلام» داشته است. (مراجعه شود به فهرست شیخ طوسی زیر نام اصبح بن نباته) احتمال دارد که شیخ صدوق، این کتاب را در اختیار داشته و این حدیث را با اسناد خود از آن نقل کرده است، سوگمندان، مقتل اصبح بن نباته، چون مقتل شیخ صدوق امروز در دسترس ما نیست. این حدیث را، دانشور بزرگ شیعی، ابن قولویه قمی (که هم عصر شیخ صدوق نیز بود) در کتاب بسیار معتبر خود، کامل الزیارات، با همین متن و ترتیب آورده است. (ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۴).

[۹۹] شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۵۳۲ - ۵۳۵؛ همو، الأمالی، ص ۶۹۴ - ۶۹۷.]

[۱۰۰] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

[۱۰۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ همو، علل الشرایع، ص ۲۲۸ با اندک تفاوت جزئی.

[۱۰۲] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۷۷ - ۱۷۸.

[۱۰۳] در این حدیث شریف، عبارت «لا-یوم کیومک یا ابا عبدالله» بسیار مهم و حائز اهمیت است. این عبارت را افزون بر شیخ صدوق، دیگر دانشوران شیعی نیز، روایت کرده‌اند (ر. ک سید ابن طاووس، الملهوف، ص ۹؛ ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۲۳) و این سخن که هرگز روزی چون روز عاشورا نیست، علاوه بر آن که در این حدیث از امام حسن مجتبی علیه السلام و سپس با تأیید امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می‌شود، در حوادث و مواقع مختلف نیز گفته شده و بر آن تأکید شده است که در این جا به دو مورد، اشاره می‌کنیم: ۱ - شیخ صدوق به سند خویش از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که حضرت گفت: «لا یوم کیوم الحسین علیه السلام». (شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۴۷) ۲ - علامه حلی به نقل از «احمد بن یحیی بلاذری» (متوفای ۲۷۹ ه. ق.)، صاحب کتاب «انساب الاشراف»، نقل می‌کند که عبدالله بن عمر نیز می‌گفت: «لا-یوم کیوم قتل الحسین». (علامه‌ی حلی، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۵۶) با این همه جای بسی شگفتی است که سخنی بدون دلیل و مدرک و سند، به امام صادق علیه السلام نسبت داده می‌شود و شبانه‌روز از رسانه‌های عمومی و در محافل مذهبی، تبلیغ و ترویج می‌شود که آری: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»! غافل از این که این سخن ساختگی را؛ هرگز سندی و حتی به صورت مرسل و مقطوع یا ضعیف و سست هم نیست. چنان می‌نماید که این عبارت، شعار یا شعری، از شاعری وابسته به حزبی مسلح و جنگ طلب باشد. معنا و مفهوم این شعار، به فرقه‌ی زیدیه یا کیسانیه و ثقفی بیشتر براننده است تا به مذهب عدل علوی، یا تشیع سبز حسنی و حسینی و سجادی. به نظر ما، این سخن با شیعه‌ی اثنا عشری و مذهب جعفری، نمی‌تواند نسبتی داشته باشد. رئیس مذهب با امام جعفر صادق علیه السلام است که بزرگ‌ترین شاخصه‌اش همچون پدرش، امام محمد باقر علیه السلام (باقرالعلوم)، دانش و بحث و درس است. اصولاً در مذهب جعفری و امامیه، امامت بیشتر به معنای هدایت است و امام بیش از هر چیز با علم و دانشش شناخته می‌شود؛ برخلاف زیدیه که امام در میان آن‌ها نخست با خون و شمشیر شناخته می‌شود و نخستین شرط و مهم‌ترین امتیاز به عقیده آن‌ها در امامت و امام، همانا قیام مسلحانه و «قائم بالسیف» بودن امام است و چنان به نظر می‌رسد که این سخن ناسخته از زیدیه سرچشمه

گرفته است که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا! به میان کشیدن این سخن که بالاخره هر روز، حق و باطل در تصادم و تعارضند، نیز معالطه‌ای بیش نیست چرا که در مقابله با باطل، آن چه که همواره لازم و ضروری است، معرفت و دانش است، و حق همیشه با صراحت دانش و صداقت منطق، پیروز و سربلند است چنان که در سیره‌ی سبز پیشوایان هادی و هادیان صادق، به وضوح دیده می‌شود. کوتاه سخن، این که تنها در دفع و رفع باطل است که جنگ و جهاد به حق، تحمیل می‌گردد و گرنه حق را به ما هو حق نیازی به شمشیر و خون و احتیاجی به کربلاکاری و عاشوراسازی مستمر نیست.

[۱۰۴] همان، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

[۱۰۵] همان، ص ۱۹۳.

[۱۰۶] کعب الاخبار با کنیت خویش «ابواسحاق» خوانده می‌شد.

[۱۰۷] کنایه از خود معاویه که به دستور مستقیم او امام حسن علیه‌السلام را کشتند و با نصب پسرش یزید به خلافت هم زمینه‌ی قتل امام حسین علیه‌السلام را فراهم ساخت.

[۱۰۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۶۹۸ - ۷۰۰.

[۱۰۹] سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹۹.

[۱۱۰] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۴۸۶؛ همو، کمال الدین، ص ۶۶۹ - ۶۷۰؛ همو با سندی دیگر و تفاوتی مختصر در کتاب علل الشرایع، ص ۱۷۱؛ و به نقل از او: شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۴۱.

[۱۱۱] ولید بن [عبته بن ابی سفیان].

[۱۱۲] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۵ - ۲۱۶.

[۱۱۳] همان، ص ۲۱۶ - ۲۱۷، ادامه روایت پیشین.

[۱۱۴] در این قسمت نیز مانند قسمت پیشین، از کارگزاری که یزید به مدینه فرستاده بود، «عبته بن ابی سفیان» نام برده شده است اما دقیق و درست همان است که در همه‌ی منابع تاریخی آمده است که «ولید» کارگزار یزید در مدینه بود و پیش از همه، ولید بود که در مدینه با امام حسین علیه‌السلام درباره‌ی بیعت با یزید، برخورد کرد و امتناع از او بیعت را به یزید نوشت و... به نظر می‌رسد که نسخه برادران، هنگام نسخه برداری از متن خبر، عبارت «ولید بن» را از قلم انداخته‌اند و در اصل چنین بوده است: «ولید بن عبته بن ابی سفیان».

[۱۱۵] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۷.

[۱۱۶] الأمالی، ص ۲۱۷ - ۲۱۸، ادامه حدیث.

[۱۱۷] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۹.

[۱۱۸] به عبارت دیگر، آنان که اطاعت از هر زمامداری را با لقب «اولی الامر» یا «ولی امر»، واجب می‌شمردند و عبادت خدا را بدون اطاعت از اولی الامرهایی چون یزید، محال و ناممکن می‌نمودند در واقع غیر خدا را می‌پرستیدند. از این حدیث و نظائر آن، به وضوح فهمیده می‌شود که در آن روزگار، به ویژه در آستانه‌ی فاجعه‌ی عاشورا، بنی‌امیه تا می‌توانستند، اسلام و قرآن را به نفع خود و حکومت خود استخدام کرده بودند و با استحمار مردم، مفاهیم و تعالیم مذهبی را به نفع خویش صادره نموده بودند برای فهم دقیق ترند آنان در این کار، به حدیث زیر نیز توجه کنید: عن أبی عبدالله علیه‌السلام قال: إن بنی‌امیه اطلقوا للناس تعلیم الایمان و لم یطلقوا تعلیم الشریک لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه. (فیض کاشانی، محسن، الوفی، ج ۴، ص ۲۵۵ به نقل از الکافی) از امام صادق علیه‌السلام نقل است که: بنی‌امیه آموزش ایمان را برای مردم آزاد کردند، امام مردم را در آموزش شرک، آزاد نگذاشتند، تا هر وقت خواستند آنان را بر شرک ورزی وا دارند، آن را نشناسند و نفهمند.

[۱۱۹] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۸ - ۲۱۹ در ادامه همان روایت پیشین.

[۱۲۰] سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۱.

[۱۲۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۹ ادامه‌ی روایت پیشین.

[۱۲۲] شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۹.

[۱۲۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۱۹ - ۲۲۰، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۲۴] کنایه از روز کشته شدن عثمان.

[۱۲۵] همان، ص ۲۲۰ - ۲۲۱، در ادامه حدیث.

[۱۲۶] در برخی نسخه‌ها: الحیتان.

[۱۲۷] سوره آل عمران، آیه‌ی ۳۳ - ۳۴.

[۱۲۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۱ - ۲۲۲، در ادامه حدیث پیشین.

[۱۲۹] نسخه بدل.

[۱۳۰] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۳ - ۳۴.

[۱۳۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۲.

[۱۳۲] راوی حدیث، ابراهیم بن عبدالله گوید که او دائی ابواسحاق همدانی است.

[۱۳۳] منظورشان «عثمان» خلیفه‌ی سوم بود که در محاصره‌ی مسلمانان به زعم آنها تشنگی چشید تا کشته شد.

[۱۳۴] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

[۱۳۵] همان، ص ۲۲۳ - ۲۲۴، در ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۳۶] همان، ص ۲۲۴، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۳۷] ممکن است که یکی از راویان، جای این دو رجز را عوض کرده باشد، چرا که رجز نخست بیشتر به تودیع و بشارت می‌ماند

و نزدیکی وصال را می‌رساند و هرگز تناسبی با شروع جدال و قتال ندارد و رجز دوم چنان است که باید در اولین گام رسیدن به

آوردگاه و در رویارویی با خصم، گفته شود.

[۱۳۸] همان، ص ۲۲۴.

[۱۳۹] درباره‌ی نام پدر حبیب، میان مورخان و محدثان و مقتل نگاران اختلاف است. شعر بالا نیز در نسخه‌های امالی شیخ صدوق،

به صورت‌های مختلفی آمده است. برخی از آن‌ها، «مظاهر» و برخی «مظهر» و برخی دیگر «مطهر» ثبت کرده‌اند. البته واژه‌ی «مطهر»

در مصرع اول این رجز، با عنایت به واژه «اطهر» در مصرع دوم، مناسب بیشتری دارد ولی ممکن است که مفهوم این کلمه، مراد

باشد که در آن صورت، «مطهر» صفت پدر حبیب خواهد بود، نه اسم پدرش. (بدین معنا که «پدر من پاکیزه است» نه اینکه «اسم

پدر من «مطهر» است). از رجز که بگذریم، قول دقیق و صحیح، همان قول مشهور و متداول است که نام پدر حبیب را «مظاهر»،

ذکر می‌کند. در کتاب‌های رجال شیعه نیز نام پدر حبیب، به جز در کتاب «خلاصه‌ی علامه‌ی حلی، همه جا «مظاهر» ثبت شده

است. (شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۷۸ - ۷۹؛ همو، رجال الطوسی، ص ۶۰ و ۹۳ و ۱۰۰؛ شوشتری، محمد

تقی، قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۶ - ۱۰۰) در تاریخ طبری نیز به روایت از مقتل ابی مخفف، مظاهر آمده است. (طبری، محمد بن

جریر، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲ و ۳۵۵ و ۴۲۰ - ۴۲۲) افزون بر همه‌ی این‌ها، کمیت بن زید اسدی (۶۰ - ۱۲۶ ق) که خود از

قبیله‌ی حبیب و اسدی است در قصاید پرآوازه‌ی خود (هاشمیان) از حبیب نام برده و قدیمی‌ترین شارح هاشمیات، یعنی ابوریاش

قیسی بصری (متوفای ۳۳۹ ق) در شرح آن نوشته است: «منظور از «حبیب» حبیب بن مظاهر فقعسی است.» (ابوریاش، احمد بن

ابراهیم، شرح هاشمیات الکمیت، ص ۱۶۵ - ۱۶۶).

[۱۴۰] همان، ص ۲۲۴، در ادامه‌ی حدیث.

[۱۴۱] مشرفی، به نوعی شمشیر، منسوب به مشارف، یکی از شهرهای یمن، گفته می‌شد.

[۱۴۲] شیخ صدوق الأمالی، ص ۲۲۴ ادامه‌ی حدیث پیشین، شیخ صدوق در صدر همین حدیث مفصل، سخنی نیز از بربر بن خضیر همدانی به میان آورده بود که گذشت.

[۱۴۳] همان، ص ۲۲۴ - ۲۲۵.

[۱۴۴] البته احتمال این که «مالک بن انس کاهلی» تحریف شده‌ی «أنس بن الحارث الکاهلی» باشد بسیار است، چرا که اسناد و شواهد فراوانی بر این احتمال وجود دارد (شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۹۹، ۲۱؛ ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۶۳؛ شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۲)؛ سماوی، ابصار العین، ص ۹۹ - ۱۰۰) که در آن تقویت می‌کند و این احتمالی است که پیشتر محقق شوشتری گفته است. (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۶۴۰) برخی نیز مالک بن انس کاهلی نوشته‌اند که به احتمال زیاد از کتاب امالی شیخ صدوق گرفته‌اند. (محمد بن فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۲۲۴؛ ابن شهر آشوب؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۰۲) به هر حال به نظر می‌رسد که احتمال محقق شوشتری صائب باشد زیرا که متون زیارتی نیز همان را تأیید می‌کند.

[۱۴۵] در نسخه‌ی چاپی به غلط به جای «یزید» زیاد ثبت شده است.

[۱۴۶] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، ادامه حدیث پیشین.

[۱۴۷] اسم کامل و صحیح این شهید عبارت است از: «ابوالشعثاء یزید بن زیاد بن مهاصر الکندی البهدلی» و «زیاد بن مهاصر» یا «زیاد بن مهاجر» بی‌گمان غلط است. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۵ - ۴۴۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ سماوی، ابصار العین، ص ۱۷۱.

[۱۴۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، در ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۴۹] و به عبارت درست: عبدالله بن عمیر کلبی.

[۱۵۰] درباره‌ی نام، نسب و نسبت این شهید با زنی که در کربلا به همراهش بود، اختلاف‌های بسیار دیده می‌شود و خلاصه‌ی آن به ترتیب زیر است: ۱- وهب بن وهب که آن زن نیز به نام ام‌وهب مادرش؛ ۲. وهب بن عبدالله؛ ۳. وهب بن جناب؛ ۴. وهب بن جناب؛ ۵. وهب الکلبی؛ ۶. ابووهب، عبدالله بن عمیر کلبی علیمی. بنابر قول اخیر و اصلح، نام او «عبدالله بن عمیر کلبی عمیر» و کنیت او «ابووهب» و آن زن، همسرش بود که با کنیت «ام‌وهب» شناخته می‌شد، هم چنان که خود، با کنیه‌ی «ابووهب» خوانده می‌شد. (شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۷۸ و ۱۰۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۰؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۳۶، ۴۲۹ - ۴۳۰ و ۴۳۸؛ شیخ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ طبرسی، فضل بن حسن، ج ۱، ص ۴۶۱) مرحوم محقق شوشتری، در این باره به تفصیل سخن گفته است. (شوشتری، محمدتقی، الاخبار الدخیله، ج ۱، ص ۶۸؛ همو، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۴۴ - ۵۴۶؛ ج ۱۰، ص ۴۴۸، و ص ۴۵۰ - ۴۵۲ و ۴۵۴ و ۴۵۶) چکیده‌ی پژوهش‌های وی چنین است که نام و نسب این شهید، «عبدالله بن عمیر کلبی علیمی» بود و آن زن که با کنیت «ام‌وهب» خوانده می‌شد، مادرش نبود بلکه زنش بود که کنیت، از نام پسر گرفته بود. تحریف نام این شهید، و این همه نام‌های مختلف از آنجا ناشی شده که زن او را مادرش تصور کرده‌اند و از آن که وی به «ام‌وهب» شناخته می‌شد آن را نقل به معنا (مادر وهب) کرده‌اند، در نتیجه نام وی را نیز، وهب پنداشته‌اند. همچنین در اثر ناخوانا و مغشوش بودن نسخه‌های خطی، نام «ابوجناب» که راوی مبارزه و شهادت شهید است به صورت ناقص «جناب» خوانده شده و از طرفی همین را پدر شهید پنداشته‌اند بنابراین او را «وهب بن جناب» خوانده‌اند. بالاخره با مرور زمان و با افتادن نقطه، جناب را به «جناب» تبدیل کرده و او را «وهب بن جناب» نامیده‌اند. محقق شوشتری درباره‌ی این بخش از امالی شیخ صدوق می‌نویسد: «نسخه، مشحون از

تصحیف است... و اضافاتی که از حاشیه به متن رسوخ کرده از کسی بوده است که به ضرس قاطع، می‌توان گفت، طعم علم از نچشیده بود.» (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۵۶).

[۱۵۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، در ادامه‌ی حدیث.

[۱۵۲] ناگفته نماند که در این بخش نیز تصحیف‌ها و تحریف‌هایی وجود داشت که با مراجعه به متون مستند و متقدم، تصحیح گردید. (تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲ - ۴۱۳ و ص ۴۴۱ - ۴۴۲؛ رجال الطوسی، ص ۱۰۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ص ۱۹۷؛ شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۳۷ - ۳۴۰؛ سماوی، محمد، ابصارالعین، ص ۱۴۷ - ۱۵۰) در میان شهدای کربلا، کسی به نام «هلال بن حجاج» نبوده است و نام صحیح این شهید (نافع به هلال) است که ماهرترین تیرانداز از یاران امام حسین علیه‌السلام بود و رجز فوق، همه جا به نام او نوشته شده است. و اما ابن حجاج، کنیه‌ی «عمرو بن حجاج» بود که بر سر آب آوردن از فرات، با «نافع» زد و خوردی داشته است. لازم به یادآوری است که «نافع بن هلال» غیر از «هلال بن نافع» است که نام وی نیز در تاریخ عاشورا زیاد دیده می‌شود با این تفاوت مهم و متضاد که هلال در صف اشقیاء بود و هرگز نباید از شهدای کربلا خوانده شود متأسفانه این اشتباه در مقاتل متأخر رخ داده است که در اینجا دقت بیشتری می‌طلبد.

[۱۵۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۵، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۵۴] رجز این شهادت، درست در وزن و قافیه‌ی رجز مسلم بن عقیل است که در کوفه، هنگام مصاف با دشمن، آن را می‌خواند (ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۳۷۴ «شیخ، الارشاد، ج ۲، ص ۵۸؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۸ - ۵۹؛ نویری، نه‌ایه‌ الارب، ج ۲۰، ص ۴۰۰) و مصرع نخست، دقیقا همان مصرع نخستین رجز ایشان است. تو گویی، پسر (عبدالله بن مسلم)، رجز پدر را پس از شهادت او، از کوفیایی که آن روز، شاهد شهادت مسلم بن عقیل بودند و سپس در کربلا به حسین پیوستند، شنیده بود که خود نیز هنگام رزم و شهادت، نظیر آن را با اقتباس مصرع اولش می‌سراید و با همان رجز به دیدار پدر می‌شتابد.

[۱۵۵] در این جا برخی نسخه‌ها صفت «الاصغر» را نیز اضافه کرده‌اند.

[۱۵۶] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۶، ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۵۷] ترجمه‌ی رجز از مرحوم کمره‌ای و مأخوذ از ترجمه‌ی امالی صدوق است.

[۱۵۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۴۷.

[۱۵۹] همان، ص ۵۴۸؛ همو کتاب الخصال، ص ۶۸.

[۱۶۰] همو، کتاب الخصال، ص ۶۸.

[۱۶۱] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۲۲۹.

[۱۶۲] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

[۱۶۳] گویی مرحوم حجت الاسلام نیر تبریزی به این حدیث - به ویژه به صدر حدیث - نظر داشته آن‌جا که گفته است: هر چه بر وی سخت تر گشتی نبرد رخ ز شوقش، سرخ تر گشتی چو ورد آری آری عشق را این است حال چون شود نزدیک، هنگام وصال.

[۱۶۴] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۶ - ۲۲۷، در ادامه‌ی حدیث پیشین.

[۱۶۵] ناگفته پیداست که ام کلثوم دختر علی علیه‌السلام و خواهر امام حسین علیه‌السلام می‌باشد و گفتگویی که میان او و ابن زیاد نقل شد، همه جا به نام زینب یا ام کلثوم دختر علی، ثبت شده است، چرا که «ام کلثوم» کنیت زینب نیز هست. اما این که کسی، ام کلثوم را دختر امام حسین بداند در جایی دیگر، دیده نشد. به احتمال قوی نسخه برادران در این جا عبارت «بنت الحسین» را، به سهو به جای «اخت الحسین» نوشته‌اند که ما صحیح آن را میان قلاب آوردیم.

[۱۶۶] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۸.

[۱۶۷] همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۴، قسمت اخری حدیث (نقش نگین انگشتر امام سجاد علیه السلام) را شیخ به همین صورت در عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۶ نیز نقل کرده است.

[۱۶۸] نقل با تقطیع از: شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۴۱ - ۵۴۳؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۴ - ۵۶.

[۱۶۹] شیخ صدوق، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

[۱۷۰] از این حدیث فهمیده می‌شود که داستان شتریان، افسانه‌ای بیش نیست. در کتاب‌های روضه، داستانی را با آب و تاب برای گریاندن مردم نقل می‌کنند، که «بجدل» نام، یا شخص دیگری که ساریان امام حسین علیه السلام بود، انگشت سیدالشهداء را برید و انگشتری حضرتش را به تاراج برد. این داستان ساختگی، انواع مختلفی به خود گرفته است. گاهی نزاع میان ساریان و پیکر بی سر امام، بر سر یک انگشتری و گاهی دیگر بر سر یک کمر بند زرین و گاهی چیز دیگر است. نه تنها هیچ سند یا مدرکی، حتی یکی از این داستان‌ها را تأیید نمی‌کند، بلکه مدارک، و دلائل فراوانی، ساختگی بودن آن‌ها را نشان می‌دهد. یکی از آن اسناد و دلائل، همین حدیث اخیر است و دیگری، حدیثی است که پیش از این حدیث، از دو کتاب شیخ صدوق (الامالی و عیون اخبار الرضا) نقل شد که امام رضا علیه السلام فرمود: «انگشتری امام حسین علیه السلام به جانشین او پسرش امام سجاد علیه السلام رسید و امام چهارم پس از پدر، همیشه آن را در انگشت داشت.» و روشن‌ترین مدرک برد این داستان، همین حدیث اخیر است که محمد بن مسلم آن را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. و محمد بن مسلم، کسی است که رجال شناسان و راوی پژوهان شیعه، برترین و رساترین ثنایا و ستایش‌ها را در حق وی نوشته‌اند. او نخستین کس از چهار کسی است که «اوتاد الارض و أعلام الدین» وصف شده‌اند. در مورد او نوشته‌اند: «و کان من أوثق الناس»... (ر. ک: محقق شوشتری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۷۲ - ۵۸۲) در این حدیث، محمد بن مسلم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «شنیده‌ام که انگشتری امام حسین علیه السلام را در کربلا به یغما بردند» و امام صادق علیه السلام با صراحت آن را انکار می‌کند و می‌گوید: چنین نیست که می‌گویند. ما، پیش‌تر در کتاب «تحریف‌شناسی عاشورا و زندگانی امام حسین علیه السلام» به تفصیل از افسانه‌ی ساریان سخن گفته، مدارک و دلائل ساختگی بودن آن را توضیح داده‌ایم و در این چکیده‌ی آن را با برخی اشارات آوردیم. برای تفصیل، به آن مراجعه شود.

[۱۷۱] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۱۶، ص ۵۹؛ همو، الأمالی، ص ۲۴۹.

[۱۷۲] در برخی نسخه‌ها «الغانم» و برخی دیگر «العامه» آمده است.

[۱۷۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۸ - ۲۲۹.

[۱۷۴] همان، ص ۱۹۰ - ۱۹۱.

[۱۷۵] همان، ص ۱۹۱.

[۱۷۶] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۸.

[۱۷۷] سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۳۹.

[۱۷۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۹۲ - ۱۹۳؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.

[۱۷۹] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۲۲۵ - ۲۲۷، نقل با تقطیع است و چنان می‌نماید که در بخش پسین خبر، سخنانی افتاده باشد و مراجعه به چندین چاپ علل الشرایع نیز کارساز نیفتاد.

[۱۸۰] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۴۱.

[۱۸۱] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۴.

[۱۸۲] مرحوم شیخ صدوق از معدود محدثان دانشوری بود که به سهوالنبی - البته با کیف و کمی که در جای خود بحث شده -

معتقد بود. چنان که از این حدیث و دنباله‌ی آن به وضوح پیداست، گویا شیخ صدوق افزون بر کتاب مذکور (ابطال الغلو و التفویض) آثار یا اثر دیگری نیز در این خصوص داشته است که سوگمنده، همچون کتاب نام برده شده و «مقتل الحسین علیه السلام» امروزه خبری از آنها نیست. البته پیش و پس از شیخ صدوق، عالمان بزرگ دیگری و بنام دیگری نیز با او هم عقیده بوده‌اند که دانشمند پرآوازه‌ی روزگار ما، مرحوم محقق شوشتری، از جمله‌ی آنان است. ایشان رساله‌ی مستقلی، با عنوان «سهو النبى» نوشته بود که در چاپ نخستین قاموس الرجال، به ضمیمه‌ی جلد یازدهم، به صورت سنگی و کلیشه‌ای منتشر شده است. این نکته گفتنی است که از حدیث مورد بحث، همچون احادیثی که پیش تر درباره‌ی انگشتی امام حسین علیه السلام و افسانه‌ی ساریان گذشت، به روشنی پیدا است که تحریف در تاریخ عاشورا سابقه‌ای بس دیرینه دارد و امامان معصوم علیهم السلام تا می‌توانستند، با تحریفات عاشورایی مبارزه می‌کردند.

[۱۸۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۲.

[۱۸۴] سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۲۹.

[۱۸۵] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۲۳۷.

[۱۸۶] سوره مریم، آیه‌ی ۷.

[۱۸۷] شیخ صدوق، کتاب النبوه، ص ۲۳۶ - ۲۳۷.

[۱۸۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۲ - ۲۰۳.

[۱۸۹] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۳۲؛ همو، علل الشرایع، ص ۳۸۹؛ همو، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۹ و ۱۷۵.

[۱۹۰] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۳۸۹.

[۱۹۱] زیاد بن ابیه، پدر عبیدالله بن زیاد است که پدرش معلوم نبود، و او را گاه «زیاد بن ابیه» (فرزند پدرش) و گاه «زید بن أمه» (فرزند مادرش و یا پسر کنیز) و گاهی «زیاد بن سمیه» (فرزند سمیه) و گاهی دیگر به نامی دیگر می‌خواندند و معاویه ادعا کرد، وی فرزند پدرش، ابوسفیان و برادر او است.

[۱۹۲] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۱۸۱.

[۱۹۳] همو، الأمالی، ص ۲۰۷.

[۱۹۴] سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

[۱۹۵] سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۶.

[۱۹۶] سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

[۱۹۷] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۲۹ - ۲۳۱.

[۱۹۸] یکی از دو شاخه‌ی مهم قبیله‌ی انصار.

[۱۹۹] شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۲ - ۲۳؛ همو، کتاب المواعظ، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.

[۲۰۰] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳.

[۲۰۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.

[۲۰۲] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۴۳ - ۱۴۸.

[۲۰۳] سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۰۷.

[۲۰۴] شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۵۸ - ۵۹؛ همو، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۹.

- [۲۰۵] سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵۴.
- [۲۰۶] شیخ صدوق، علل الشرایع، ص ۷۷ - ۷۸؛ همو، کتاب النبوة، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
- [۲۰۷] علل الشرایع، ص ۷۸.
- [۲۰۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۰.
- [۲۰۹] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۲۳.
- [۲۱۰] مطلع چکامه‌ای از سید حمیری است که بیست و سه بیت از آن در دیوانش آمده و بیت دومش چنین است، یا أعظما لازلت من / و طفء ساکبةً رویةً. ر. ک: دیوان السید الحمیری، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.
- [۲۱۱] ثواب الاعمال، ص ۱۰۹.
- [۲۱۲] همان، ص ۱۰۹ - ۱۱۰؛ همو، الأمالی، ۲۰۵.
- [۲۱۳] در برخی نسخه‌ها «بیتا».
- [۲۱۴] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۶۹۳.
- [۲۱۵] کتاب الخصال، ص ۶۲۵، نقل با تقطیع.
- [۲۱۶] ثواب الاعمال، ص ۱۰۸.
- [۲۱۷] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۵.
- [۲۱۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۴۱۰؛ همو، علل الشرایع، ص ۲۳۰، مرحوم شیخ صدوق اخبار و احادیث فراوانی درباره‌ی امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است، از آنجا که در آن‌ها سخنی از عاشورا به میان نیامده، به همین یک روایت بسنده شد.
- [۲۱۹] سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۵.
- [۲۲۰] سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۶.
- [۲۲۱] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۴؛ همو، کتاب الخصال، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.
- [۲۲۲] کتاب الخصال، ص ۵۱۷ - ۵۱۹، با تقطیع.
- [۲۲۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۱۹؛ همو، معانی الاخبار، ص ۱۰۷ - ۱۰۸، به نقل از حضرت امام موسای کاظم علیه السلام، به واسطه‌ی پدر و نیاکانش از امام سجاد علیه السلام.
- [۲۲۴] همین معنا و مفهوم از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (ر. ک: شیخ صدوق، الأمالی، ص ۳۱۸؛ همو، کتاب الهدایه، ص ۵۰).
- [۲۲۵] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۸ - ۴۹.
- [۲۲۶] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۷۳۷.
- [۲۲۷] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۳.
- [۲۲۸] همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ همو، الأمالی، ص ۲۰۶. ۶۴ با تفاوت و تغییر.
- [۲۲۹] ثواب الاعمال، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.
- [۲۳۰] همان، ص ۱۲۲.
- [۲۳۱] همان، ص ۱۱۴.
- [۲۳۲] همان، ص ۱۲۱.

[۲۳۳] همان، ص ۱۲۲؛ همو، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۹.

[۲۳۴] ثواب الاعمال، ص ۱۱۳؛ همو، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲ ص ۵۸۱.

[۲۳۵] ثواب الاعمال، ص ۱۱۷.

[۲۳۶] حسن بن سلمان حلّی، المحتضر، ص ۱۴۶ - ۱۴۷ به نقل از شیخ صدوق؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۸ -

۲۲۹ به نقل از حسن بن سلیمان، کتاب المعراج.

[۲۳۷] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۲۲.

[۲۳۸] همان، ص ۱۱۴.

[۲۳۹] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۰۶؛ همو، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۲.

[۲۴۰] همو، ثواب الاعمال، ص ۱۱۰.

[۲۴۱] شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۰۸؛ همو، کتاب الهدایه، ص ۲۵۶؛ همو، الأمالی، ص ۱۱۴؛ همو، علل الشرایع، ص ۴۶۰

که در دو منبع اخیر به جای امام حسین علیه‌السلام حدیث از امام حسن علیه‌السلام نقل شده است؛ شیخ طوسی، الأمالی، ص ۲۰۱ به نقل از شیخ صدوق.

[۲۴۲] ثواب الاعمال، ص ۱۱۰. شیخ صدوق این روایت را به سه طریق، از جمله به طریق صحیح، از عبدالله بن مسکان نقل کرده

است. ر. ک: همان، ص ۱۱۰؛ نیز کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۴.

[۲۴۳] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ همو، الأمالی، ص ۲۰۶، نیز صفحه‌ی ۳۰۹، به نقل از زید بن علی.

[۲۴۴] یعنی این عرفان و معرفت به امامت و حقانیت راه امام حسین علیه‌السلام و پیوستگی و وابستگی فکری به آن حضرت که زائر

عارف را به زیارت او می‌کشاند، بالآخره، موجب می‌شود که او از گناهان گذشته‌اش توبه کند و در آینده نیز هرگاه گناه و خطایی از او سر زد، جبران‌ش نماید که البته، توفیق به این همه، تنها از خدایم تواند باشد.

[۲۴۵] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱.

[۲۴۶] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱.

[۲۴۷] ثواب الاعمال، ص ۱۱۱.

[۲۴۸] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۶۸۴، نقل با تقطیع.

[۲۴۹] ثواب الاعمال، ص ۱۱۶؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۱.

[۲۵۰] ثواب الاعمال، ص ۱۱۲.

[۲۵۱] همان، ص ۱۱۶.

[۲۵۲] همان، ص ۱۱۶ - ۱۱۷.

[۲۵۳] همان، ص ۱۱۷.

[۲۵۴] همان، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

[۲۵۵] همان، ص ۱۱۲.

[۲۵۶] همان، ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

[۲۵۷] همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۳.

[۲۵۸] همان، ص ۱۱۱.

[۲۵۹] همان، ص ۱۱۲.

[۲۶۰] همان، ص ۱۱۲.

[۲۶۱] همان، ص ۱۱۵.

[۲۶۲] همان، ص ۱۱۷.

[۲۶۳] همان، ص ۱۱۸.

[۲۶۴] همان، ص ۱۱۸.

[۲۶۵] همان، ص ۱۱۸.

[۲۶۶] همان، ص ۱۱۸.

[۲۶۷] همان، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

[۲۶۸] همان، ص ۱۱۹.

[۲۶۹] همان، ص ۱۲۲.

[۲۷۰] ابهامی که در آخر این روایت دیده می‌شود نشان می‌دهد که گویی یکی از راویان، از گفتن صریح پاداش زیارت امام حسین علیه السلام بی‌مناک بوده است. اما در روایت بعدی که نقل دیگری از همین روایت است، این ابهام برطرف شده و سخن امام صادق علیه السلام به وضوح نقل شده است.

[۲۷۱] ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۱۰.

[۲۷۲] ثواب الأعمال، ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

[۲۷۳] شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، ثواب الأعمال، ص ۱۱۵.

[۲۷۴] ثواب الأعمال، ص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، معانی الاخبار، ص ۳۹۱ - ۳۹۲.

[۲۷۵] ثواب الأعمال، ص ۱۱۶.

[۲۷۶] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۰؛ همو، ثواب الأعمال، ص ۱۱۵؛ همو، الأمالی، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

[۲۷۷] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۲.

[۲۷۸] ثواب الأعمال، ص ۱۱۴.

[۲۷۹] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۱؛ ثواب الأعمال، ص ۱۱۴ - ۱۱۵.

[۲۸۰] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۸۱؛ ثواب الأعمال، ص ۱۱۵.

[۲۸۱] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۴ - ۵۹۷.

[۲۸۲] همان، ج ۲، ص ۵۹۸.

[۲۸۳] همان، ج ۲، ص ۵۹۹.

[۲۸۴] همان، ج ۲، ص ۵۹۸.

[۲۸۵] همان، ج ۲، ص ۵۹۷ - ۵۹۸.

[۲۸۶] شیخ صدوق در این جا، به وضوح از کتاب خود مقتل الحسین علیه السلام سخن می‌گوید. یک بار دیگر نیز در کتاب الخصال، از آن ذکری به میان آورده است که در فصل سوم این کتاب، گذشت.

[۲۸۷] ثواب الأعمال، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

[۲۸۸] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۶۰۰؛ ثواب الأعمال، ص ۱۲۰.

[۲۸۹] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۷۹ و ۶۰۰؛ ثواب الأعمال، ص ۱۲۰.

[۲۹۰] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۹.

[۲۹۱] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۴.

[۲۹۲] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۰.

[۲۹۳] همان، ج ۱، ص ۲۶۸.

[۲۹۴] کتاب الخصال، ص ۴۷۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۲.

[۲۹۵] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۸.

[۲۹۶] همان، ج ۱، ص ۵۷.

[۲۹۷] کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۴.

[۲۹۸] اشاره به آیه ۳۳، از سوره‌ی توبه.

[۲۹۹] اشاره به آیه‌ی ۴۸ از سوره‌ی یونس.

[۳۰۰] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۸؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

[۳۰۱] کمال الدین، ص ۳۱۷.

[۳۰۲] همان، ص ۳۱۷.

[۳۰۳] همان، ص ۳۱۸.

[۳۰۴] همان، ص ۳۱۸.

[۳۰۵] احتمال دارد معنای این بخش از حدیث (المکنی بعمه) چنین باشد: از ترس عمویش (جعفر کذاب) مختفی گردد و با کنایه و کنیت، نام برده شود.

[۳۰۶] کتاب الخصال، ص ۴۷۷.

[۳۰۷] سوره بقره، آیه‌ی ۱۲۴.

[۳۰۸] ادامه همان آیه‌ی شریفه.

[۳۰۹] سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۲۷.

[۳۱۰] سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

[۳۱۱] شیخ صدوق، کتاب النبوة، ص ۱۰۰ - ۱۰۱؛ همو، معانی الأخبار، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۸ - ۳۵۹.

[۳۱۲] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۲.

[۳۱۳] معانی الأخبار، ص ۳۴۶.

[۳۱۴] البته این که آل ابوسفیان پیوسته با آل محمد صلی الله علیه و آله در تعارض و تخاصم بودند و نزاع حق و باطل در تاریخ مسلمانان، همواره میان این دو خاندان بوده است، قولی است که جملگی برآند و در تاریخ اسلام به وضوح دیده می‌شود. ابن ابار قضاعی (۵۹۵ - ۶۵۹ ق) در این باره سخنی دارد که بسیار رسا و گویا است که می‌نویسد: ألب علی الرسول، أبوسفیان و لاکت کبد حمزة، هند و نازع حق علی، معاویة و احتر هامة الحسین یزید...، کان الحسین یقطع اللیل تسبیحا و قرآنا و یزید یتلف العمر تبریحا و عدوانا، عمرک الله کیف یتقیان! (ابن ابار القضاعی، درر السمط فی خبر السبط، ص ۱۱۶، ۹۳) ابوسفیان در عدوات با پیامبر، مردم را گرد آورد و زنش، هند، جگر حمزه را به دندان کشید و پسرش، معاویة، نیز با حق علی علیه‌السلام به ستیزه برخاست و یزید، پسر معاویة، هم سر حسین علیه‌السلام را از تن جدا کرد... حسین علیه‌السلام شب‌ها را با تسبیح و قرآن سحر می‌کرد و یزید عمرش را با

شرارت و ستم، تلف می‌کرد، تو را به خدا، چگونه این دو به هم می‌رسیدند. تقی الدین مقریزی (۷۶۶ - ۸۴۵ ق) نیز کتابی است که در این موضوع دارد که با نام گویای «النزاع التخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم» منتشر شده است.

[۳۱۵] ر. ک: شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۷ - ۲۵۸.

[۳۱۶] سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۴.

[۳۱۷] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳؛ علل الشرایع، ص ۲۲۹.

[۳۱۸] علل الشرایع، ص ۱۶۰؛ محمد بن جریر بن رستم طبری، دلائل الامامه، ص ۲۳۹ به نقل از شیخ صدوق.

[۳۱۹] «میره» به معنی، انبار آذوقه و خانه‌ای است که از آن غذا و خواروبار دریافت می‌شود.

[۳۲۰] اشارت به سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۱۴ - ۱۵.

[۳۲۱] اشارت به سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

[۳۲۲] اشارت به معجزه‌ی حضرت صالح که در قرآن فراوان آمده است.

[۳۲۳] اشارت به سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۲ - ۱۱۷.

[۳۲۴] اشارت به سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۹.

[۳۲۵] اشارتی است به برخی از معجزات پیامبر اسلام.

[۳۲۶] در برخی نسخه‌ها «اختیار» آمده است.

[۳۲۷] سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

[۳۲۸] اشاره سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۱.

[۳۲۹] علل الشرایع، ص ۲۴۱ - ۲۴۳.

[۳۳۰] حسین بن روح، سومین نماینده از چهار نماینده‌ی خاص امام زمان (عج) بود.

[۳۳۱] کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۴.

[۳۳۲] همان، ص ۶۷۱ - ۶۷۲.

[۳۳۳] درباره‌ی عاشورا و موعود منتقم، احادیث و اخبار فراوانی در آثار شیخ صدوق؛ وجود دارد که ما برخی از آن‌ها را در این جا

آوردیم. یکی از نکاتی که با تامل در این روایت‌ها به دست می‌آید، این است که در امامان معصوم ما تنها امام قائم (عج) را منقم

خون امام حسین علیه‌السلام می‌دانند و هر قیام دیگری را اگر چه رنگ شیعی داشته باشد و گرچه برای انتقام‌گیری از کشندگان

امام حسین علیه‌السلام بوده باشد، به وضوح زیر سؤال می‌برند و فقط امام زمان (عج) را «قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌نامند

و همیشه از او با عنوان «قائمنا» یعنی قیام‌کننده‌ی ما، یا «القائم» یعنی امام قیام‌کننده، یاد می‌کنند.

[۳۳۴] ثواب الاعمال، ص ۲۶۱.

[۳۳۵] همان، ص ۲۶۰.

[۳۳۶] همان، ص ۲۵۹.

[۳۳۷] همان.

[۳۳۸] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۷.

[۳۳۹] ثواب الاعمال، ص ۲۵۷.

[۳۴۰] همان، ص ۲۵۷.

[۳۴۱] کتاب النبوة، ۲۳۶.

[۳۴۲] اشارت به سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۶.

[۳۴۳] عیون اخبار الرضا، ص ۲، ص ۴۷.

[۳۴۴] ثواب الاعمال، ص ۲۵۸ - ۲۵۹.

[۳۴۵] نامهای درکات دوزخ که در قرآن مجید آمده و هر یک با توصیف ویژه خود، وصف شده است.

[۳۴۶] در بخش پایانی این روایت، اشارتی به آن دو مرد رفته است که پس از پیامبر، به زور و تزویر در جای جانشین او یعنی حضرت علی علیه السلام نشستند و راه ستم و جسارت به خانواده‌ی پیامبر را باز کردند. این تحلیل تاریخی که فاجعه‌ی کربلا از کودتای سقیفه‌ی بنی ساعده آب خورده و پا گرفته است، تحلیلی است که از آن، در احادیث و اخبار تاریخی بسیار سخن رفته است. این نکته در متون ادبی و آثار شاعران شیعی نیز مورد توجه واقع شده است. کمیت اسدی در هاشمیات، و سید حمیری در چکامه‌ی پرآوازه‌ی خود «قصیده‌ی عینه» و دعبل خزاعی در چکامه‌ی معروف «مدارس آیات» و پس از آن‌ها دیگران در آثار هنری خود از آن، بسیار سخن گفته‌اند. حکیم فرزانه، ادیب علامه، مرحوم شیخ محمد حسین غروی اصفهانی نیز در منظومه‌ی بلند و فاخر خویش «الانوار القدسیه»، آن جا که از جنایت ددمنشانه‌ی «حرمله بن کاهل اسدی» و شهادت مظلومانه‌ی «عبدالله رضیع» (علی اصغر) یاد می‌کند، با صراحتی بلیغ و فصیح می‌سراید: و ما رماه اذا حرمله و إنما رماه من مهد له سهم اتی من جانب السقیفه و قوسه علی ید الخلیفه ویل له مما جنت یداه و هل جنی بما جنی عده و ما أصاب سهمه نحو الصبی بل کبد الدین و مهجۃ النبی) آن تیر را حرمله نینداخت، بلکه آن که زمینه را برای او فراهم کرده بود، پرتاب کرد. آن تیر پیکانی بود که از جانب سقیفه پرتاب شد و کمانش به دست خلیفه بود. وای بر او از جنایتی که مرتکب گشت، جنایتی که هرگز کسی غیر از او دست بدان نیالود. آن تیر، نه حلقوم آن طفل، که قلب دین و جان پیامبر را شکافت. (غروی اصفهانی، محمد حسین، الانوار القدسیه، ص ۱۵۱) مرحوم حجة الاسلام نیر تبریزی نیز با اقتباس و تضمین شعار قبایل عرب که در سقیفه‌ی بنی ساعده فریاد می‌کشیدند: «منا الامیر، منا الامیر» چنین می‌سراید: دانی چه روز دختر زهرا اسیر شد روزی که طرح بیعت «منا امیر» شد (نیر تبریزی، آتشکده، ص ۷۰، ۵۹، ۱۱۶).

[۳۴۷] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶.

[۳۴۸] شیخ مفید، الامالی، ص ۱۳۰، به نقل از شیخ صدوق.

[۳۴۹] ثواب الاعمال، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.

[۳۵۰] ممکن است، که ابوجبیر تصحیف از ابن جبیر، تابعی معروف باشد.

[۳۵۱] ثواب الاعمال، ص ۲۵۷.

[۳۵۲] همان، ص ۲۵۸.

[۳۵۳] منظور این است که، بیش تر بت پرستان، نادانسته و از سر جهل به بت پرستی گرفتار شدند، اما شما دانسته و از سر علم و عمد، فرزند صدیق پیامبر را مظلومانه کشتید.

[۳۵۴] البته با این تفاوت که امام حسن مجتبی علیه السلام در مقام پیش گویی و امام سجاد علیه السلام و... در مقام گزارش از یک واقعیت تلخ بوده‌اند که کشندگان حسین را چنین شناسانده‌اند.

[۳۵۵] شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۴۷.

[۳۵۶] ای فرزند محمد، سرت را آغشته به خون، آوردند. و برای کشته شدنت، تکبیر می‌گفتند. غافل از این که آنان با کشتن تو، «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را کشته بودند. (ر.ک: عطاردی، عزیز الله، مسند الامام الشهدید، ج ۳، ص ۴۵۱ - ۴۲۵؛ هلالی، جعفر، معجم شعراء الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۵۳).

[۳۵۷] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۷.

- [۳۵۸] شیخ صدوق، التوحید، ص ۹۰.
- [۳۵۹] برای شرح و تفسیر حدیث، رجوع شود به: قاضی سعید قمی، شرح توحید الصدوق، ج ۲، ص ۶۱ - ۸۴.
- [۳۶۰] التوحید، ص ۷۹.
- [۳۶۱] شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۴؛ همو، الأمالی، ص ۷۰۷، همو، کتاب الموعظ، ص ۹۸ - ۹۹.
- [۳۶۲] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۳۷ - ۵۳۸.
- [۳۶۳] شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۶۸.
- [۳۶۴] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۹.
- [۳۶۵] کتاب الخصال، ص ۴۳.
- [۳۶۶] در بخش‌های پیشین نیز چند حدیث درباره‌ی مخاصمه بنی‌هاشم و بنی‌امیه روایت شد، با این تفاوت که در این جا، از تأویل آیه‌ای از قرآن نیز، سخن گفته شده است. ر. ک: شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۴۵ - ۳۴۷.
- [۳۶۷] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۶۸.
- [۳۶۸] همان، ج ۲، ص ۸۷.
- [۳۶۹] همان، ج ۲، ص ۸۷ - ۸۸؛ علل الشرایع، ص ۳۸۶.
- [۳۷۰] کتاب الخصال، ص ۶۲.
- [۳۷۱] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۴.
- [۳۷۲] همان، ص ۴۴.
- [۳۷۳] همان، ج ۲، ص ۴۴.
- [۳۷۴] همان، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۴.
- [۳۷۵] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۴۰۱.
- [۳۷۶] ثواب الاعمال، ص ۲۰۹.
- [۳۷۷] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۱.
- [۳۷۸] ما در اینجا، به این هفت حدیث حسینی بسنده کرده، سخن را به پایان می‌بریم. برای مطالعه‌ی روایات بیش‌تر از امام حسین علیه‌السلام می‌توان به متن آثار شیخ صدوق مراجعه کرد. (ر. ک، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۸۲؛ ج ۴، ص ۳۸۱ - ۳۸۴؛ التوحید، ص ۳۷۴، ۳۰۷، ۲۳۸؛ معانی الاخبار، ص ۳۸ - ۴۱، ۳۸۲، ۲۱۱، ۲۱۰؛ علل الشرایع، ص ۵۹۰؛ الأمالی، ص ۴۷۷، ۴۳۰، ۴۲۵، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۸ - ۴۰۹؛ مصادقه‌ی الاخوان، ص ۳۲؛ کتاب الموعظ، ص ۵۶ - ۵۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۰ - ۳۰۱).
- [۳۷۹] هر چند اصل این حدیث از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است، اما چنان که از سند درخشان آن برمی‌آید، امامان معصوم و پیشوایان پاک و راستین شیعه، از جمله امام حسین علیه‌السلام پیوسته به آن تأکید می‌ورزیدند، تا پیروان آن‌ها در طول اعصار، انصاف و راستی را، پیش‌تر و بیش‌تر از ظواهر دینی و مذهبی پاس دارند؛ که عبادت دغل‌کاران و ریاکاران، پیش‌خدا‌ی صادق و عادل، پیش‌تری ارزش ندارد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

